

مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی
سال دوم، شماره چهار (پیاپی: ۷)، پاییز ۱۳۹۸

تحلیل روانشناختی معیارهای عدالت
باقر غباری بناب، فاطمه نصرتی

معادله‌ای برای مدل‌سازی نقش عوامل مختلف و
بررسی سیاست‌های مؤثر جامعه برای دستیابی به
رونق تولید
عباسعلی دهقانی، داود ناصح

تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی در حل اختلاف
خانواده: نمونه موردی: کلانتری‌های شهر تهران
فرهاد جلیلیان، حبیب آقابخشی

تعامل تغییرات فرهنگی و ادبیات: بررسی تغییر
سیمای زن در ادبیات فارسی معاصر
اسداله بابایی‌فرد، سرور زارع‌پور

مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی
سال دوم، شماره چهار (پیاپی: ۷)، پاییز ۱۳۹۸
ISSN: 2645-4475

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
منیژه ملائی

زیر نظر شورای سردبیری
مدیر داخلی: محدثه ملائی

اعضای علمی تحریریه:

دکتر محمد امیر پناهی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر غلامرضا لطیفی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر فاروق امین مظفری، عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

دکتر خدیجه اسدی روستانی، عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمدرضا حسنی، عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر مهدی معینی، عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر عبدالرسول حسنی فر، عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان



۰۲۱ ۳۳ ۲۰ ۲۴ ۸۷
۰۲۶ ۳۴ ۴۳ ۶۹ ۵۹



۰۲۱ ۴۳ ۸۵ ۷۱ ۲۴

نشانی: کرج، بلوار امام خمینی (باغستان)، بین
خیابان پنجم و ششم، روبروی مجموعه ورزشی
انقلاب، پلاک ۷۳۵، ساختمان پرند، واحد ۱

انتشارات هنر و علوم دانشگاهی
تهران، افسریه، ۱۵ متری اول، کوچه ۲۸،
پلاک ۲۹۳ تلفن: ۰۲۱ ۳۳ ۸۴۰۷۹۲



فراخوان پذیرش مقاله

علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی قلمرو بسیار گسترده‌ای از جامعه را در برمی‌گیرد که آگاهی یافتن نسبت به هریک از زیرشاخه‌های آن مستلزم مطالعات گسترده پژوهشگران و متخصصین است. نظر به پیچیدگی مسائل اجتماعی و انسانی، امروزه شاهد چرخش گفتمان‌ها و تغییر دیدگاه‌ها از نگاه تک‌بعدی به رویکردهای چندبعدی و بین‌رشته‌ای هستیم. رویکردها و گونه‌های میان‌رشته‌ای، مبین نسبت و نحوه پیوند و تعامل میان دانش، مفاهیم، روش‌ها، تجارب و ابزارهای مختلف از رشته‌های گوناگون در خصوص موضوع یا مسئله مورد نظر هستند که نوع همکاری، مشارکت و شیوه‌های مواجهه با موضوعات و مسائل پیچیده را به کنش‌گران فعالیت‌های میان‌رشته‌ای نشان می‌دهند.

فصلنامه «مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی» باهدف ترویج دانش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی از طریق طرح مسائلی اساسی جامعه و کوشش در جهت توصیف، تبیین و حل آن، همچنین بحث و تبادل نظر میان پژوهشگران این حوزه، به انتشار مقالات تخصصی می‌پردازد. از اینرو تحریریه از تمام اساتید، صاحب‌نظران، کارشناسان، دانشجویان و پژوهشگران دعوت می‌نماید تا با ارسال مقالات علمی در پربارتر کردن این نشریه، ما را یاری نمایند.

برای ارسال مقاله به نشریه کافی است تا در وبسایت نشریه به نشانی www.ASSCS.ir ثبت‌نام نموده و با ورود به پنل کاربری، مقاله خود را ثبت کنید. پس از بررسی اولیه و داوری علمی از طرف تحریریه جهت انتشار مقاله با نویسنده مسئول تماس گرفته می‌شود.

موضوعات نشریه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی:

- جامعه‌شناسی
- مردم‌شناسی
- جمعیت‌شناسی
- فلسفه علوم اجتماعی
- آسیب‌های اجتماعی
- برنامه‌ریزی رفاه اجتماعی
- مطالعات فرهنگی
- مدیریت راهبردی فرهنگ
- مطالعات جوانان
- برنامه‌ریزی توسعه‌ای منطقه‌ای
- مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم اجتماعی



فصلنامه علمی تخصصی مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی
سال دوم، شماره ۴ (پیاپی: ۷)، پاییز ۱۳۹۸

فهرست مقالات

صفحه	عنوان مقاله
۱	تحلیل روانشناختی معیارهای عدالت باقر غباری‌بناب، فاطمه نصرتی
۷	معادله‌ای برای مدل‌سازی نقش عوامل مختلف و بررسی سیاست‌های مؤثر جامعه برای دستیابی به رونق تولید عباسعلی دهقانی، داود ناصح
۱۹	تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی در حل اختلاف خانواده؛ نمونه موردی: کلانتری‌های شهر تهران فرهاد جلیلیان، حبیب آقابخشی
۳۱	تعامل تغییرات فرهنگی و ادبیات: بررسی تغییر سیمای زن در ادبیات فارسی معاصر اسداله بابایی‌فرد، سرور زارع‌پور

تحلیل روانشناختی معیارهای عدالت

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۳۰

کد مقاله: ۱۹۱۷۴

باقر غباری بناب^۱، فاطمه نصرتی^۲

چکیده

هدف از مقاله حاضر بررسی و تبیین معنا و مفهوم و معیارهای روان‌شناختی اجرای عدالت در جامعه اسلامی-ایرانی می‌باشد. روش: در راستای رسیدن به هدف فوق، متون دینی (قرآن و احادیث) و روان‌شناختی از جمله نظریه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفتند. پس از بررسی متون روان‌شناسی، نقد و یکپارچه سازی از نظریه‌ها به عمل آمد. نتیجه بررسی هرمنوتیکی متون نشان داد که اجرای عدالت را می‌توان در یک مثلث نشان داد که اضلاع تشکیل‌دهنده آن مشروط نمودن اختصاص منابع به عمل فرد (تولیدات با ارزش نظری یا محصولی)؛ نیازهای فردی برای شکوفایی و در دسترس قرار گرفتن توانمندی‌های بالقوه و پرورش استعداد فرد اختصاص داد. منابع باید به نحوی تخصیص یابند که اولاً پاسخگوی نیازهای افراد باشند، در ثانی در راستای شکوفایی استعدادهای آنان باشند و در نهایت، به اندازه مشارکت آنها در رشد و پیشرفت جامعه اختصاص داده شود. بحث و نتیجه‌گیری: نظریه فعلی تلویحاتی برای اجرای عدالت در ارگان‌ها، مؤسسات و محیط‌های آموزشی و اجتماع را به‌طور کلی دارا می‌باشد. افزون بر این، بر مبنای این پارادایم می‌توان به ساخت ابزار و شاخص‌ها برای اندازه‌گیری میزان عدالت توزیعی و محصولی پرداخت.

واژگان کلیدی: عدالت، عمل، رفتار، نیاز، استعداد، الگو

۱- استاد دانشگاه تهران

۲- استادیار دانشگاه تهران، fnosrati@ut.ac.ir

۱- مقدمه

عدالت هر چند که در اجتماع محل بروز خود را پیدا می‌کند و وجوه مختلف عدالت فرایندی، محصولی، عدالت در حوزه‌های اقتصادی، عدالت در تقسیم و اختصاص منابع از جمله‌ی آنان می‌باشد. در نظر گرفتن میزان تولید فرد و پاداش متناسب با آن، فراهم آوردن فرصت‌هایی برای اقشار مختلف جامعه تا بتوانند توانمندی‌های بالقوه خود را به منصه‌ی شکوفایی برسانند اطلاق می‌شود. اساس عدالت مبتنی بر روان‌شناسی و جایگاه آن در روان‌شناسی اعماق از اهمیت بالایی برخوردار است. خداوند عادل است و عدالت یکی از ارکان اصول دین در اسلام به‌شمار می‌رود. انسان‌ها به‌منظور شکوفا شدن و آمادگی برای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی لازم است که به اسم عادل خداوند تعلق خود را نشان دهند و از حضرت باریتعالی فیض گرفته و خود را به رفتارهای عادلانه متخلق سازند و ارکان عدالت روانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی را در خود تحقق بخشند (ابن عربی، ۵۶۰-۶۳۸ق).

عدالت روانی به این معناست که بین ارکان وجودی و قوای مختلف روانی انسان تعادل بهینه ایجاد شود و همه‌ی قوا تحت هدایت و راهنمایی خویشتن متعالی قرار گیرند. این موضوع در مکتب روان‌شناسی یونگ، فردیت‌یابی و در مکتب عرفان اسلامی، رسیدن به کمال نامیده شده است. تا زمانی که عدالت روانی در وجود فرد استقرار نیابد و تمام کشش‌ها و کوشش‌های فرد در راستای قوانین الهی هدایت نگردد، عدالت در عمل به‌صورت کامل اجرا نخواهد شد. برای روشن شدن ادعای فوق لازم است به مورد زیر اشاره شود:

قوانین الهی خود بر مبنای عدالت استوار است. گردش کهکشان‌ها و نظم طبیعت و سیستم مدیریت درونی جسم و روان این را نشان می‌دهند. بدون این عدالت نظام جسمی، روانی و اجتماعی برقرار نمی‌شود.

مطالعه‌ی آیات الهی در طبیعت و وجود انسان و در حوزه‌های روان به‌درستی نشان می‌دهد که صورت ازلی عدالت در ورای همه قوانین طبیعی از جمله در تعدیل قوای روانی، استقرار و عمق خود را نشان می‌دهد. بزرگان روان‌شناسی از ارسطو تا خواجه نصیر نظام روان و قوام انسان را بر مبنای تعدیل قوا استوار می‌دانستند و معتقد بودند که هر گاه این تعادل بر هم خورد خلق و خوی سالم دچار آشفتگی و اختلال می‌گردد. در طب سنتی نیز بر روی عدالت و تعادل و مزاج آدمی تاکید فراوان شده و زمانی که تعادل ارکان اصلی در وجود انسان به‌هم بخورد، مزاج انسانی به‌سوی بیماری گرایش پیدا می‌کند. برای ارائه‌ی بنیان نظری عدالت پژوهشگران حاضر، از الگوی روان‌شناسی اعماق استفاده کرده‌اند و نظریه‌ی توحیدی روان‌شناختی را نیز در تبیین ارکان آن به‌کار بسته‌اند. در نوشتار حاضر برای رعایت اختصار به رؤس مطالب اشاره خواهد شد امید است که در نوشته‌های بعدی بیشتر به توضیح و تبیین آن پرداخته شود. در زیر معیارهای عدالت از دیدگاه انسان کامل بیان می‌شود.

۲- معیارهای عدالت از دیدگاه انسان خودشکופا (انسان کامل)

از آنجایی که عدالت روانی در انسان سالم که تحت قوانین خداوندی تمام نیروهای روانی خود را مطابق قانون الهی تعدیل نموده است به نحو اکمل شکوفا می‌شود، لازم است که به‌طور اختصار ارتباط عدالت با شخصیت، رفتار، اخلاق و منش حضرت علی (ع) و بروز عدالت را در رفتار ایشان مورد ملاحظه قرار دهیم. تمام رفتار مولای متقیان مبتنی بر عدالت بوده است. همان‌طور که کتاب «صوت العدالة الانسانیة» (۱۳۸۹) از جرداق می‌خوانیم او قهرمانی بوده است که عدالت با او زاده شد، پرورش یافت و شهید راه عدالت گشت. منش عدالت‌پرورانه‌ی ایشان از لحاظ مدیریت در نامه‌ی حضرت به مالک اشتر که به حاکمی مصر انتصاب شده بود به‌خوبی روشن است. حضرت در نامه‌ی خود به مسائل روانی مستتر در رفتارهای حاکم اشاره می‌کند و از آن جمله به عدالت حاکم در نگاه کردن به افراد به‌عنوان توجه نمودن به آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ أَسْطِمْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ أَسْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعَظَمَاءُ فِي خَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَبْتَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَذَابِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَةِ وَ الظَّاهِرَةِ وَ الْمُسْتَوْرَةِ فَإِنْ يُعَذِّبُ قَاتِنْتُمْ أَظْلَمَ وَ إِنْ يُغْفِرَ فَهُوَ أَكْرَمُ (نهج البلاغه، نامه ۲۷)»

با مردم فروتن و نرم و گشاده‌روی باش، و در لحاظ و نظر با همه یکسان، تا بزرگان در تو طمع ستم نکنند، و ناتوانان از دادت ناامید نشوند، چه خدای بزرگ از کار بزرگ و کوچک و پوشیده و آشکار شما می‌پرسد پس اگر شکنجه دهد به ستم ما است و اگر ببخشد به کرم او است.

حضرت علی (ع) در این نامه دلایل روان‌شناختی رفتارهای عادلانه را خود توضیح می‌دهند. زمانی که در رفتارهایمان عدالت را رعایت نمی‌کنیم عده‌ای ستمکار و زیاده‌طلب به طمع سودجویی به ما نزدیک می‌شوند تا امتیاز بگیرند و افراد دیگر (ناتوان) از اجرای عدالت ناامید شده و شرکت فعال در امور (از جمله امر به معروف و نهی از منکر) کناره‌گیری می‌کنند و این کار در نهایت برخلاف قانون خداوندی است که ابنای بشر را مساوی آفرید و این کار منجر به فساد اخلاق و روان و دوری از قوانین خداوندی می‌شود و فرد را از خویشتن متعالی دور می‌سازد و به از خودبیگانگی وجودی سوق می‌دهد.

حضرت علی (ع) در تعریف عدالت می‌فرماید: «قرار دادن هر چیزی در جای خود» این مفهوم از عدالت را حضرت در نامه‌ای که به مالک نوشتند نیز متذکر شدند که اولویت را به قوانین خدا دادن و خدا را در اولویت دیدن و همه چیز را حول محور این مرکز ترسیم نمودن نشانی از عدالت است. در نامه به مالک اشتر حضرت می‌فرماید با خدا عدالت را در پیش گیر و برای مردم نیز عادل باش (آنچه که حق مردم است به آنان ده). عدالت را با خدا رعایت کردن عبارت است از بندگی خالصانه حضرتش و دانستن اینکه خداوند نه تنها منشأ عدالت است بلکه او عین عدل است. حالا بایستی دید که چگونه هر امری را می‌توان در جایگاه خود قرار داد و حق مردم را به آنها بازگرداند. روان‌شناسان در این مورد چه می‌گویند؟

دیدگاه روان‌شناسان از اجرای عدالت

از لحاظ روان‌شناسی اصول و معیارهای زیر را باید در اجرای عدالت در نظر داشت:

اصل اول: ارزش ذاتی انسان

این اصل به این نکته اشاره دارد که هر انسانی ارزش ذاتی دارد که قابل اکرام و احترام باشد و خداوند متعال فرموده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَرْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۷۰): و همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌ها) حمل کردیم و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.

برخی از بزرگان دین و عرفا، نور انسان را از لحاظ ارتباط با خدا به بالاترین حد خود ترسیم نموده‌اند که از آن جمله به دیدگاه حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه و دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی می‌توان اشاره کرد. مولوی که خود عارف برجسته‌ای بود به خدا و ارزش انسانی اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود و معتقد بود که حد‌اعلای این ارزش در انسان کامل از جمله حضرت علی (ع) پدیدار است (رجوع شود به داستان خدو انداختن دشمن در میدان جنگ بر صورت ایشان و عکس‌العمل حضرت در مثنوی معنوی).

در خلقت حضرت آدم خداوند به خود تبریک گفته است و خود را احسن‌الخالقین نامیده است «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (صافات، ۹۶): پس والا و دارای خیر فراوان است خداوندی که بهترین آفریننده می‌باشد، زیرا هر چیزی را نیکو آفریده است. پس داشتن حسن ظن در مورد انسان‌ها و در مورد توانمندی‌های آنان و برخورد کرامت‌آمیز با آنان یکی از اصول اساسی است که باید رعایت شود. هر چند که روان‌شناسان انسان‌گرا مثل کارل راجرز به اکرام غیر مشروط به مراجعان و در کل به انسان‌ها اشاره می‌کند و احیاناً این دیدگاه عرفانی را از طریق عرفایی چون مارتین بوبر به ارث برده‌اند، ولی این اصل را به‌عنوان اصل اساسی روان‌شناسی و درمانگری و تعامل معنوی می‌نامند. پیاده کردن این مسئله در عمل به‌طور کلی بسیار دشوار است، زیرا انسان‌ها با توجه به سوگیری‌های علمی و فرهنگی، قومی و محیطی نمی‌توانند مثل آینه زلال و شفاف باشند و بدون قیدوشرط به افراد زیر دست خود احترام و اکرام کنند. فقط انسان کامل است که به‌طور کامل و جامع می‌تواند به این اصل عمل کند، زیرا انسان کامل از اغراض غیر خدایی تمیز گشته و خود را آمادۀ عمل کردن به این موضوع نموده است

اصل دوم: فرصت‌های برابر

در این اصل تنظیم محیط به طریقی که افراد فرصت‌های برابر برای بروز رفتارهای مناسب داشته باشند. این اصل تأکید می‌کند که فرصت‌های برابر را برای همه افراد فراهم کنید و تأکید آن فراهم کردن فرصت‌های برابر برای بروز رفتارهای مناسب است. رفتار در بافتی صورت می‌گیرد که تابع محیط خود از نظر در دسترس بودن و یا عدم دسترسی به آنها مهم تلقی می‌شود. همچنین رفتارها در راستای برآورده کردن نیازهای فردی مثل نیاز به احترام و نیاز به شناخته شدن در اجتماع و یا در راستای نیاز جمعی مثل نیاز به خیرخواهی به هم‌نوع و کمک به هم‌نوع در صورت نیاز صورت می‌گیرد. محیط‌های عدالت پرور محیط‌هایی هستند که بستر مناسبی را برای رشد و توسعه رفتارهای مناسب که پیاندهای مناسب تولید می‌کنند به‌وجود می‌آورند. محیط‌های نامناسب محیط‌هایی است که فرصت‌های برابر برای بروز رفتارهای مناسب در اختیار انسان‌ها قرار نمی‌دهند. اگر به فرمایش مولای متقیان رجوع کنیم که در مورد مساوات با مردم با مالک اشتر تذکر می‌دهد که حتی در نگاه کردن مساوات را رعایت کن به این معناست که مردم مستضعف با تمام محدودیت‌هایی که به‌علت تاریخچه خانوادگی، سوابق دوران کودکی، مدرسه و ... طوری رشد کرده‌اند که خیلی برجسته به خواسته‌های خود پافشاری نمی‌کنند و دچار کمروبی، خجالت، ترس و اضطراب می‌باشند و خودبه‌خود نمی‌توانند نیازهای بالقوه خود را نسبت به خواست حقوق و مزایای خود، اکرام و احترام بروز دهند، آنان را در اثر تنظیم محیط به سطحی درآوردند تا بتوانند همانند افراد دیگر برای برآوردن نیازهای خود از محیط فراهم آورد. لازم است به‌منظور تحقق این امر، محرک تمیزی در محیط مشخص شود و روشن گردد که افراد: الف) چگونه می‌توانند به خواسته‌های خود برسند و مورد تقویت قرار بگیرند؛ ب) دادن پیامدها و امتیازات مبتنی بر رفتار افراد باشد نه امتیازات ناشی از آشنایی و رابطه‌ای. به‌عبارت دیگر هر فردی در اجرای عدالت باید بدون قید و شرط امتیازات را به افراد بدهد الا شرط رفتار و کیفیت و کمیت آن. یعنی در دادن امتیازات تنها رفتار افراد باید ملاک قرار بگیرد نه عامل دیگر. منظور از محرک تمیزی که به آن اشاره شد مشخص بودن قوانین و ضوابط منظمی است که پاداش‌ها، امتیازات و خواسته‌ها بر مبنای آن قوانینی ارائه داده می‌شود.

اصل سوم: رعایت وابستگی‌های سه‌گانه

وقتی صحبت از وابستگی می‌شود در واقع از قانون بروز رفتارهایی صحبت می‌شود که این قانون طبیعی است که در رابطه بین محیط بیش از وقوع رفتار و خود رفتار انسان وجود دارد این تذکرات و علایم محیطی را که برای تسهیل رفتار مناسب سازمان‌دهی می‌شوند محرک‌های پیشایندی می‌نامند. از جمله این محرک‌های پیشایندی قوانین، بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌ها می‌توان اشاره کرد. به‌عنوان مثال مشخص کردن اینکه چه فردی با چه مدرکی از دانشگاه برای شغل معلمی مناسب است یک محرک پیشایندی است و یا مشخص کردن اینکه برای استخدام در دانشگاه فرد باید مدارک لازم را ارائه دهد و فرم‌های مربوطه را تکمیل کند محرک پیشایندی است. زیرا رفتار تنظیم رفتار وقوع رفتار ثبت نام و استخدام را تسهیل می‌کند. محرک‌های تمیزی پیشایندی دقیقاً به همه افراد نشان می‌دهند که در چه شرایطی و تحت انجام کدام رفتارها چه پیامدی را با چه کیفیتی دریافت خواهند کرد. این شفافیت در تشخیص مسیر رسیدن به امتیازات عدالت محیطی را از لحاظ رهنمودی فراهم می‌کند. رهنمودی به معنای این است که اولاً همه افراد می‌دانند که چه مسیری را برای رسیدن به امتیازات لازم است طی کنند و در ثانی، بازدارنده‌های شخصی از قبیل کمروبی، نوع برخورد‌های شخصیتی (درونگرای و برون‌گرایی) در پیمودن این مسیر تأثیرگذار است.

اصل چهارم پیامد رفتار و عمل

در نظام طبیعت عمل هر موجود زنده‌ای تولید پیامد می‌کند. موجودات زنده یاد می‌گیرند از طریق رفتارهایشان، ناملایمات را از خود دور و ملایمات و خوشی‌ها را به‌سوی خود جذب می‌کنند... جذب خوشی‌ها موجب برآورده شدن نیازهای گوناگون و رشد و توسعه نسل موجودات زنده می‌شود. ناملایمات نیز به حفظ ارگانیزم کمک می‌کند. رفتار بدون انگیزه و شناخت وجود ندارد و شناخت و انگیزه تنظیم‌کننده جهت رفتارها می‌باشد، ولی فقط رفتارهای خاصی هستند که پیامدهای ویژه‌ای تولید می‌کنند. در خلقت، خداوند متعال قوانینی را برای عمل افراد (رفتار توأم با شناخت و انگیزه) در نظر گرفته است که مجموعه شناخت، انگیزه و رفتار را در این نوشتار «عمل» نامیدیم. عدالت جهانی در تکوین طبیعت و انسان‌ها اعمال صالح (رفتار توأم با نیت و انگیزه الهی) تولید پیامدهایی در راستای رشد و توسعه فرد می‌کند و شکوفایی او، افزون بر شکوفایی ناخودآگاه جمعی می‌گردد و عمل ناصالح (رفتارهای ناهماهنگ با انگیزش اصلی فطری و ذاتی) که در برخی مواقع ریا نامیده می‌شود (رفتارهایی که برای بهتر نشان دادن خود فرد انجام می‌شود نه در راستای انگیزه خدایی و فطری) و در برخی مواقع رفتارها و نیت با هم هماهنگی دارد ولی با قوانین طبیعی (با ارتقای نوع انسانی هماهنگ نیستند) به انحراف از جاده رشد و مسیر رستگاری می‌گردند. انسان‌ها در اجرای عدالت شایسته است که از طبیعت مبتنی بر تکوین قوانین الهی است درس بگیرند و منابع اختصاص داده شده به افراد را مبتنی بر رفتار و عمل آنان قرار دهند. وقتی پیامدها و منابع اختصاص داده شده به افراد بر مبنای رفتار (تولیدات) و عمل (تولیدات هدفدار در راستای ارتقای فرهنگ توحیدی) صورت بگیرد منابع اختصاصی نیز متناسب با عمل و رفتار آنان توزیع شود عدالت نامیده می‌شود که در اصطلاح قدما عدالت قرار دادن هر شی در موضع خود می‌باشد، یعنی قرار دادن منابع در موضعی که باید باشد و طبیعت قوانین الهی آن را تأیید نموده است.

۳- عوامل مزاحم و مداخله‌گر در اجرای رفتار عادلانه

هر چند که اجرای عدالت طبیعی ترین رفتار انسانی است زیرا فطرت پاک انسان بر مبنای عدالت قرار گرفته است. انسان‌های بی‌غرض وقتی با موقعیتی برخورد می‌کنند می‌خواهند هر چیزی را در جای خود استفاده کنند و برای تمام انسان‌ها فرصت‌های یکسان ایجاد کنند تا تمام افراد به اندازه استعداد و نیازهای خودشان در حل مشکلات جامعه و فراهم نمودن امکانات برای اعضای جامعه شرکت کنند، ولی به دلیل وجود عوامل انحرافی (انحراف از صراط مستقیم) عدالت در عمل در بسیاری از جوامع به نحو احسن اجرا نمی‌گردد. در اینجا می‌توان به بیماری معنوی این جوامع اشاره کرد ولی سوال مهم این است که چه عواملی باعث بیماری این جوامع شده و آن‌ها را به بیراهه کشانیده است؟ عوامل زیادی وجود دارند که در این مقاله به عوامل روان‌شناختی انحراف از عدالت اشاره می‌گردد:

الف) انگیزه‌های خودآگاه

انگیزه‌هایی از قبیل خودمحو، توسعه امکانات شخصی، اختصاص منابع به دوستان و آشنایان، اختصاص منابع در راستای گسترش ایده‌های فرهنگی-سیاسی، فردی و حزبی، انحراف از بندگی خدا به‌عنوان تبعیت‌کننده از قوانین الهی و نشستن در جایگاه خدا و تمایل به تسخیر قوانین، امکانات و منابع به‌جای قوانین الهی. این انگیزه‌ها ناشی از زیاده‌طلبی انسان‌ها تولید می‌شوند و داستان زیاده‌طلبی انسان در دنیا با داستان آفرینش شروع می‌شود و یکی از بزرگترین مشکلات نوع بشر است. در داستان آفرینش نیز انسان به خاطر حرص و زیاده‌طلبی و خوردن از میوه ممنوعه از بهشت رانده شد؛

ب) انگیزه‌های ناخودآگاه

افزون بر انگیزه‌های خودآگاه و سوگیرانه، انسان‌ها انگیزه‌های ناخودآگاه نیز دارند که این انگیزه‌ها از نظر یونگ (۱۹۸۹) به دو نوع انگیزه‌های ناخودآگاه شخصی و انگیزه‌های ناخودآگاه جمعی تقسیم می‌شوند. از بین انگیزه‌های ناخودآگاه شخصی می‌توان به عوامل تثبیت‌کننده تحول روان که در روان پویشی جایگاه ویژه‌ای دارند اشاره نمود. یکی از این عوامل روان‌پویشی که در درک و فهم انسان از عدالت و اجرای آن تاثیرگذار است تثبیت‌شدگی‌های دوران تحول است. این عوامل تثبیت‌شدگی در اثر تربیت نامناسب فرد رد دوران کودکی و نوجوانی ایجاد می‌شوند و در برخی از مواقع ناشی از محرومیت‌های شدید محیطی است که در اثر برآورده نشدن نیازهای اساسی فرد مثل نیاز به مراقبت، نیاز به احترام، نیاز به عشق، نیاز به داشتن جایگاه مشخص در خانواده تثبیت شده‌اند. در برخی از مواقع این تثبیت‌شدگی به علت کندی روند تحول در اثر غرقه شدن در لذت‌های مرحله ویژه‌ای و نداشتن ضوابط گذر از مرحله در فرد مشکلاتی را ایجاد کرده است. به عنوان مثال فردی که در خانواده جایگاه مشخصی نداشته و احساس کمتری به او دست داده است، برای اثبات قدرت خود در بزرگسالی دوست دارد تا همه امکانات را به خود و اقوام خود اختصاص دهد و از این طریق بتواند اشتباهی سیری‌ناپذیری خود را با کسب قدرت پاسخ دهد و یا فردی که در کودکی با فقر شدیدی زندگی کرده است ناخودآگاه در معرض اختصاص منابع مالی به خود و اطرافیان می‌باشد و از اجرای عدالت اقتصادی سر باز می‌زند (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب تهیة الگوی سلامت روانی بر اساس شاخص‌های الگوی اسلامی ایرانی؛ فصل پنجم طرحواره‌های ناکارآمد معنوی)؛

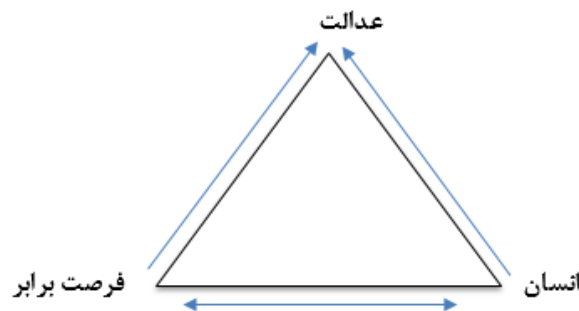
انگیزه‌های ناخودآگاه جمعی: برخی از روان‌شناسان معتقدند که از لحاظ ناخودآگاه جمعی برخی از افراد به خاطر قوام قوم و خویش خود، تعصب قومی و توجه افراطی نسبت به اطرافیان خود به خرج می‌دهند بدون اینکه به صورت خودآگاه از علت رفتارهایشان آگاهی داشته باشند. این گونه رفتارهای قومی و نژادی که در مسیر افراط و تفریط قرار می‌گیرند باعث تعصب، تبعیض و در نتیجه سوگیری فرد در اجرای عدالت می‌گردند.

بحث و نتیجه‌گیری

موضوع عدالت آن‌چنان که در این نوشتار اشاره شد با مسئله تکوین و قوانین الهی در هم گره خورده است. طبیعت خودبه‌خود عدالت را از طریق اثربخش نمودن رفتارها و پیامد دادن به رفتارها تأمین می‌کند. مثلاً ارگانسیم تک‌سلولی که برای رشد خود به نور خورشید نیاز دارد، با رفتارهای اولیه خود، خود را از سایه به‌سوی آفتاب می‌کشاند و از انرژی آن برخوردار شده و رشد می‌کند. این قانون طبیعی است که هر رفتاری پیامدی دارد و در اصطلاح روان‌شناسی فراهم کردن فرصت‌های مساوی در راستای رشد و شکوفایی استعدادها برای تمام افراد نامیده می‌شود و به دنبال این فرصت‌ها، تقویت کردن هر فردی به اندازه عمل خود از لحاظ کیفی و کمی عدالت نامیده می‌شود. هر چند که این بحث توسط روان‌شناسان به میان کشیده شده است، پایه‌های وحیانی این ایده نیز روشن است. همان‌طور که خداوند می‌فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله، ۷-۸)

پس هر کس به مقدار ذره‌ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند و هر کس هم وزن ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را ببیند. پس بر هر کس لازم است در نظام عدالت بعد از کمک نمودن به شکوفایی استعدادها، برطرف کردن نیازها و بروز رفتارها به اندازه عمل خود فرد پاداش داده شود. وابسته کردن سه عامل محرک تمیزی، یعنی نشان دادن موقعیت‌هایی که افراد به عنوان فرصت می‌توانند از آن استفاده کنند و کمک به بروز رفتارهایی که به پیامدهای مثبت منجر می‌شوند، تقویت کردن رفتارهای مثبت که در این مقاله وابستگی‌های سه‌گانه (پیشایند، رفتار، پیامد) نامیده شد، خود تضمین‌کننده عدالت و رشد و توسعه اقتصادی، استحکام نظام اجتماعی می‌باشد. در این نوشتار مثلث عدالت از نظر روان‌شناسی مطرح می‌شود که در آن به سه رکن عدالت، فرصت برابر و انسان (نیاز، استعداد و عمل) اشاره شده است. افرادی را که استعدادها بالقوه دارند باید کمک کرد تا به استعدادهای بالفعل دست یابند. باید نیازهای فرد نیازمند را برطرف کرد تا رشد کند و عمل، میزان کوشش فردی است که به جامعه تولیدات فرایندی یا محصولی ارائه می‌دهد و موجب پیشرفت جامعه می‌شود.



نمودار ۱- مثلث عدالت از نظر روانشناسی

- انحراف افراد از وابسته نمودن رفتار به پیامد و یا دادن پاداش‌هایی که مبتنی بر عمل آنان نیست، عوامل مخل عدالت نامیده می‌شوند که در اثر انگیزه‌های خودآگاه و ناخودآگاه فردی و قومی ایجاد می‌شوند.
- روش‌های جلوگیری از انحراف جامعه از عدالت از لحاظ روان‌شناسی عبارتند از:
۱. آگاه نمودن فرد از پیامدهای انحراف از رفتار عدالت‌محور؛
 ۲. آگاه نمودن فرد از تمایلات و انگیزه‌های خودآگاه و ناخودآگاه مؤثر در او؛
 ۳. آموزش روش‌های خودنظارتی برای تشخیص انحراف و بازگشت به مسیر عدالت (محاسبه، مشارطه، مراقبه در متون اسلامی)؛
 ۴. بازگشت و توبه به‌سوی قوانین الهی که عدالت را در فطرت انسان نهادینه کند؛
 ۵. امر به معروف و نهی از منکر به عنوان روش اجتماعی که افراد نسبت به یکدیگر چشم، گوش، هادی و ناصح تلقی شوند؛
 ۶. برقراری ارتباط عمیق با خداوند در همه حال به‌خصوص در نمازهای پنج‌گانه.

منابع

۱. ابن عربی، محی الدین. (۵۶۰-۶۳۸ ق). کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنى، به کوشش علی زمانی قمشه‌ای، تصحیح متن عربی الخطاوی، ۱۹۶۹. قم: مطبوعات دینی.
۲. غباری بناب، باقر و نصرتی، فاطمه. (۱۳۹۴). الگوی سلامت روانی بر اساس شاخص‌های الگوی اسلامی ایرانی. تهران: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
۳. جرداق، جورج، امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ج ۱ و ۲، ترجمه محمدعلی سلطانی، تهران: مؤسسه نشر پنجره، ۱۳۸۹ ش.
4. Jung, C. G. (۱۹۸۹). Memories, dreams, reflections. (R. Winston & C. Winston, Tran)

معادله‌ای برای مدل‌سازی نقش عوامل مختلف و بررسی سیاست‌های مؤثر جامعه برای دستیابی به رونق تولید

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۶

کد مقاله: ۴۶۰ ۱۸

عباسعلی دهقانی^۱، داود ناصح^۲*

چکیده

در این مقاله می‌خواهیم حقایق درباره رشد اقتصادی و رونق تولید (نام سال ۱۳۹۸ به فرموده رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و ارتباط آن با استانداردهای زندگی اجتماعی را در جهان و جمهوری اسلامی ایران بیان کنیم. در ابتدا قواعد ۷۰ و اثر مرکب را بیان می‌کنیم که ارتباط رشد اقتصادی با درآمد و رفاه آینده تک‌تک افراد جامعه را تخمین می‌زند. خواهیم دید که هر دوی رونق تولید و کیفیت زندگی اجتماعی به پارامتری به نام بهره‌وری مربوط‌اند. پس از تعریف این پارامتر، عواملی که بر بهره‌وری و نرخ رشد آن تأثیر دارند ذکر می‌شوند؛ این عوامل عبارت‌اند از سرمایه فیزیکی به ازای هر نیروی کار، سرمایه انسانی به ازای هر نیروی کار، منابع طبیعی به ازای هر نیروی کار و دانش فناوریانه. سپس تابع تولید را بیان می‌کنیم که ارتباط بین این عوامل با خروجی تولیدی است. پس از آن بیان خواهیم کرد که سیاست‌های عمومی جامعه چگونه بر رشد و رونق اقتصادی و بهبود کیفیت زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارند. این سیاست‌ها عبارت‌اند از: صرفه‌جویی، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری خارجی، آموزش، سلامتی و تغذیه، حقوق مالکیت، ثبات سیاسی، بازرگانی و تجارت آزاد، توسعه و تحقیق و رشد جمعیت.

واژگان کلیدی: رونق تولید، رشد اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی، بهره‌وری تولید

۱- کارشناس ارشد جامعه‌شناسی؛ دانشگاه پیام نور تهران abbasali.dehghani78@gmail.com
۲- استادیار، دانشکده مهندسی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ (مسئول مکاتبات) david.naseh@gmail.com

۱- مقدمه

به مقایسه چند پارامتر مرتبط در چند کشور مختلف می‌پردازیم. ابتدا به مفهوم تولید ناخالص داخلی^۱ به ازای هر نفر می‌پردازیم. این پارامتر بیانگر قدرت خرید نهایی کالا و خدمات تولیدی در یک کشور در یک سال مشخص است که بر میانگین جمعیت (در وسط همان سال) تقسیم شده است. به عنوان مثال، این عدد در سال اخیر برای جمهوری اسلامی ایران، مالی، مکزیک و انگلیس به ترتیب برابر ۵۵۹۴، ۸۲۷، ۸۹۱۰ و ۳۹۷۲۰ دلار بوده است. لازم به ذکر است که تولید ناخالص ملی بر هر فرد در کشور عزیزمان در چند سال اخیر افزایش داشته است. پارامتر دیگری که بررسی می‌کنیم، نرخ مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال بر حسب درصد است. این نرخ برای چهار کشور جمهوری اسلامی ایران، مالی، مکزیک و انگلیس به ترتیب برابر ۱/۵، ۱۰/۶، ۱/۳ و ۰/۴ درصد است. تا به اینجا با مقایسه ارقام فوق مشخص است که رابطه معکوس معنا داری بین تولید ناخالص ملی بر هر فرد و درصد مرگ و میر کودکان وجود دارد؛ بدین معنا که هر چه تولید ناخالص ملی بر هر فرد افزایش یابد، درصد مرگ و میر کودکان کاهش می‌یابد. اما پارامتر دیگری که با اعداد فوق مرتبط است، درصد ثبت نام در دبیرستان است. این پارامتر در سال اخیر برای چهار کشور جمهوری اسلامی ایران، مالی، مکزیک و انگلیس به ترتیب برابر ۹۰، ۳۱، ۷۱ و ۹۸ درصد است. همان گونه که مشاهده می‌گردد رابطه تقریباً مستقیمی بین تولید ناخالص ملی بر هر فرد و درصد ثبت نام در دوره دبیرستان وجود دارد. البته لازم به ذکر است که با توجه به اهمیت ویژه‌ای که تحصیلات در میهن عزیزمان دارد، یک استثنا در مورد ثبت نام دبیرستان در کشورمان مشاهده می‌شود و میزان ثبت نام در حد کشورهای پیشرفته می‌باشد. کلیه داده‌های فوق از سایت معتبر داده‌های بانک جهانی^[۱] استخراج گردیده است.

رشد اقتصادی^۲، دلالت بر افزایش و رونق تولید یا درآمد سرانه ملی دارد. اگر تولید کالاها یا خدمات به هر وسیله ممکن در یک کشور افزایش پیدا کند، می‌توان گفت که در آن کشور، رشد و رونق اقتصادی اتفاق افتاده است. خوشبختانه در سال اخیر شاهد رشد اقتصادی بسیار زیادی در کشورمان بوده ایم، به طوریکه با مقایسه رشد اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، مالی، مکزیک و انگلیس، که به ترتیب برابر ۳/۸، ۲/۴، ۲ و ۱/۸ درصد بوده است به تأثیر نامگذاری سال ۹۶ به عنوان سال "اقتصاد مقاومتی؛ تولید و اشتغال" و سال ۹۷ به عنوان سال "حمایت از کالای ایرانی" توسط رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای (مدظله العالی) پی می‌بریم.

دو حقیقت از داده‌های بالا قابل استخراج است: حقیقت اول این که تفاوت زیادی بین استانداردهای زندگی اجتماعی و نیز تغییرات نرخ رشد اقتصادی در جوامع وجود دارد. حقیقت دوم این که، با تغییر نرخ رشد، رتبه بندی کشورهای جهان با گذر زمان دستخوش تغییرات زیادی قرار می‌گیرد. می‌توان نتیجه گرفت که نه تنها کشورهای فقیر محکوم به باقی ماندن در فقر نیستند (مثلاً رشد اقتصادی مالی که از انگلستان نیز بالاتر است)، بلکه کشورهای غنی نیز برای همیشه موقعیت خود را تضمین شده نخواهند یافت (مثلاً انگلیس که دارای رشد اقتصادی کمی برابر ۱/۸ درصد بوده است)، و ممکن است جای خود را در جدول رونق اقتصادی به کشورهای در حال توسعه‌ای چون جمهوری اسلامی ایران بدهند و حتی کشورمان در جایگاهی بالاتر از آنها قرار بگیرد.

۲- قاعده ۷۰^۳ و اثر مرکب^۴

قاعده‌ای سرانگشتی در اقتصاد وجود دارد که می‌گوید: اگر کشوری دارای رشد اقتصادی x درصد بر سال باشد، درآمد یک فرد از آن جامعه تقریباً پس از $x/70$ سال، دو برابر می‌شود.^[۲] مثلاً با فرض آن که بتوانیم رشد اقتصادی میهن مان را در ۳/۸ ثابت نگه داریم، یک فرد با درآمد ۵ میلیون تومان در ماه، پس از $18,42 = 3,8/70$ سال دارای درآمدی دو برابر یعنی ۱۰ میلیون تومان خواهد بود. این قاعده نه تنها برای رشد اقتصادی، بلکه برای رشد مبلغ ذخیره‌سازی سرمایه نیز قابل استفاده است. مثلاً فرض کنید شخصی که در سال ۱۳۰۰ فوت کرده است، ۵۰۰۰ تومان دارایی داشته است که برای تحقیق و توسعه و دانش پژوهان پزشکی سرمایه گذاری کرده است. اگر این پول، ۷ درصد سالیانه دریافت کند (که عددی دست یافتنی است)، پس از ده سال دوبرابر می‌شود. بنابراین طبق اثر مرکب، پس از ۲۰۰ سال این سرمایه گذاری دارای ارزش 5000×20^2 تومان یعنی در حدود ۵ میلیارد تومان خواهد شد.

1 Gross Domestic Product per capita

2 growth rate

3 rule of 70

4 compounding effect

با توجه به مثال های فوق در می یابیم که نرخ رشد و رونق اقتصادی در اثر ترکیب شدن پس از چندین سال به درآمد و رونق فوق العاده زیادی می انجامد. به همین دلیل است که آلبرت اینشتین اثر مرکب را "بزرگترین کشف ریاضی تمام زمان ها" نامیده است.

حال می خواهیم به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهیم: چرا برخی کشورها پولدارتر از دیگر کشورها هستند؟ چرا برخی کشورها رشد سریعی دارند در حالیکه برخی کشورها گرفتار در دام فقر به نظر می رسند؟ چه سیاست هایی می تواند به افزایش رشد و رونق اقتصادی و تولید و بهبود استانداردهای زندگی اجتماعی در طولانی مدت بیانجامد؟ پاسخ بسیاری از این سؤالات در تعریف کمیت مهمی به نام بهره‌وری است که در ادامه به آن می پردازیم.

۳- بهره‌وری

استاندارد زندگی در یک کشور بستگی به توانایی تولید کالا و خدمات در آن کشور دارد. این توانایی بستگی به بهره‌وری تولید، یعنی میانگین مقدار تولید کالا و خدمات بر واحد نیروی کار^۱ ورودی دارد. [۳] به عنوان یک فرمول، اگر فرض کنیم y سرانه تولید ملی واقعی، یعنی کمیت تولید خروجی، و l کمیت نیروی کار باشد، بهره‌وری تولید بر هر کارگر بصورت زیر قابل محاسبه است [۴]

$$p = \frac{y}{l}$$

اما سؤالی که مطرح می شود آن است که اهمیت بهره‌وری تولید چیست؟ در پاسخ به این سوال باید اذعان داشت که وقتی نیروی کار یک ملت بسیار بهره ور باشند، میزان سرانه ملی بزرگ بوده و درآمدها نیز زیاد است. در نتیجه، وقتی بهره‌وری تولید رونق می یابد و رشد سریعی دارد، معیارهای کیفیت زندگی نیز به سرعت افزایش می یابد و جامعه از رفاه زیادی برخوردار خواهند شد. حال که اهمیت تولید بر ما آشکار شده است، می خواهیم بدانیم که چه عواملی بر بهره‌وری و نرخ رشد آن تأثیر گذارند. بدین منظور به تعاریف زیر می پردازیم.

۳-۱- سرمایه فیزیکی به ازای هر کارگر^۲

موجودی ذخیره تجهیزات و ساختارهای استفاده شده برای تولید کالا و خدمات را سرمایه فیزیکی می نامند و با k نمایش می دهند. بنابراین مقدار $\frac{k}{l}$ بیانگر سرمایه فیزیکی هر نیروی کار است. [۵] بهره‌وری بالاتر خواهد بود، اگر به طور میانگین هر کارگر، سرمایه (ماشین، تجهیزات و...) بیشتری داشته باشد. به بیان دیگر افزایش $\frac{k}{l}$ منجر به افزایش $\frac{y}{l}$ می گردد.

۳-۲- سرمایه انسانی به ازای هر کارگر^۳

دانش و مهارت های کارگران که از طریق تحصیل، آموزش، یادگیری و تجربه بدست می آیند را سرمایه انسانی یا بشری می نامند و با h نشان می دهند. بنابراین، $\frac{h}{l}$ میانگین سرمایه انسانی یک نیروی کار است. [۵] بهره‌وری بالاتر خواهد بود، اگر به طور میانگین یک کارگر دارای سرمایه انسانی (تحصیل، مهارت و...) بیشتری داشته باشد. یعنی، افزایش $\frac{h}{l}$ منجر به افزایش $\frac{y}{l}$ می گردد.

۳-۳- منابع طبیعی به ازای هر کارگر^۴

ورودی های چرخه تولید که از طریق طبیعت فراهم می آیند (از جمله زمین، ترکیبات معدنی و ...) را منابع طبیعی نامیده و با n نمایش می دهند. در شرایط یکسان، n بیشتر به یک کشور اجازه تولید y بیشتر را می دهد. به بیان دیگر برای یک کارگر، افزایش $\frac{n}{l}$ منجر به افزایش $\frac{y}{l}$ می گردد. برخی کشورها از جمله کشور عزیزمان جمهوری اسلامی ایران، بسیار غنی هستند، چرا که منابع طبیعی وافری (از جمله نفت، مس و...) دارند، بنابراین، شرایط رسیدن به بهره‌وری و رونق تولید بیشتری را دارند. اما قابل ذکر است که برای غنی بودن و رسیدن به رونق در تولید لزومی به داشتن n زیاد نیست. از آن جمله می توان به ژاپن اشاره کرد که n مورد نیاز خود را از طریق واردات تهیه می کند.

1 labor

2 physical capital per worker

3 human capital per worker

4 natural resources per worker

۳-۴- دانش فناوریانه^۱

درک اجتماع از بهترین روش های تولید کالا و خدمات را دانش فناوریانه می گویند. پیشرفت فناوریانه فقط به معنای کامپیوتر سریعتر، تلویزیون با کیفیت بالاتر یا تلفن همراه کوچکتر نیست؛ بلکه به معنای پیشرفت دانشی است که تولید را رونق دهد، یعنی به جامعه توانایی رسیدن به خروجی تولید بیشتری را به ازای منابع موجودی اش بدهد. به عنوان مثال می توان به هنری فورد^۲ و خط تولید خودروی آن اشاره کرد.

سرمایه انسانی که از تلاش انسانها برای کسب دانش نتیجه می شود و نیز دانش فناوریانه، هر دو در بهره‌وری تولید نقش بسزایی دارند.

۴-تابع تولید^۳

تابع تولید یک نمودار یا تابع است که ارتباط بین ورودی ها و خروجی تولید را نشان می دهد. فرمول آن بصورت زیر است [6]

$$y = af(l, k, h, n)$$

که در آن $f()$ تابعی است که نشان می دهد ورودی های چگونه با هم ترکیب می شوند تا خروجی را تشکیل دهند و a سطح فناوری است. از آن جایی که a در تابع $f()$ ضرب می شود، پیشرفت تکنولوژی (افزایش a) اجازه تولید خروجی (y) بیشتری را به ازای هر ترکیب مشخصی از ورودی ها را می دهد.

این تابع دارای خاصیت همگنی یا مقیاس پذیری است؛ بدین معنا که اگر تمام ورودی ها به میزان درصد یکسانی تغییر کنند، خروجی نیز به همان میزان درصد تغییر می کند. به عنوان مثال با دو برابر شدن تمامی ورودی ها، خروجی نیز دو برابر می شود

$$2y = af(2l, 2k, 2h, 2n)$$

به عنوان مثالی دیگر اگر تمام ورودی ها ۱۰ درصد افزایش یابند (در ۱/۱ ضرب شوند)، خروجی نیز ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت

$$1.1y = af(1.1l, 1.1k, 1.1h, 1.1n)$$

اگر هر ورودی را در $\frac{1}{l}$ ضرب کنیم، آنگاه خروجی در $\frac{1}{l}$ ضرب می شود

$$\frac{y}{l} = af\left(1, \frac{k}{l}, \frac{h}{l}, \frac{n}{l}\right)$$

این معادله نشان می دهد بهره‌وری (خروجی به ازای هر کارگر) بستگی به سطح تکنولوژی (a)، سرمایه فیزیکی به ازای هر کارگر، سرمایه انسانی به ازای هر کارگر و منابع طبیعی به ازای هر کارگر دارد.

۵-رونق تولید و سیاست‌های اجتماعی

در ادامه می خواهیم روش هایی را ذکر کنیم که سیاست‌های عمومی و اجتماعی می تواند بر روی رشد طولانی مدت و رونق تولید و نیز استانداردهای کیفی سطح زندگی تأثیر گذارد. [۷]

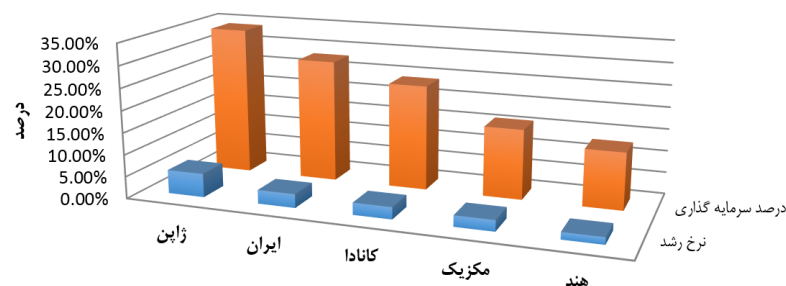
۵-۱- صرفه‌جویی، پس‌انداز و سرمایه گذاری

یکی از راه های افزایش بهره‌وری، افزایش k است که مستلزم سرمایه گذاری است. برای بررسی اثر سرمایه گذاری به جدول ۱ مراجعه می‌کنیم. در این جدول، نرخ درصد رشد و سرمایه گذاری بر حسب درصدی از سرانه ناخالص ملی برای ۵ کشور از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ آمده است. با مقایسه این دو پی می‌بریم که همبستگی و رابطه مثبت مستقیمی بین رشد و سرمایه گذاری وجود دارد. [۸]

1 technological knowledge

2 Henry Ford

3 the production function



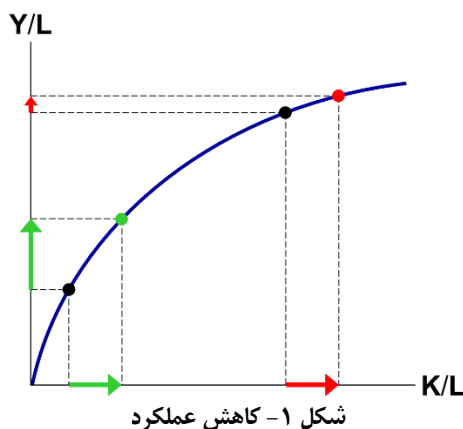
	ژاپن	ایران	کانادا	مکزیک	هند
نرخ رشد	5.41%	3.13%	2.74%	2.52%	1.61%
درصد سرمایه گذاری	34%	28%	24%	16%	13%

جدول ۱ درصد نرخ رشد و سرمایه گذاری

از سوی دیگر از آن جایی که منابع طبیعی محدود اند، تولید سرمایه بیشتر نیازمند فراهم آوردن شرایط برای مصرف کمتر و صرفه‌جویی است. می‌دانیم، کاهش مصرف می‌تواند به معنای افزایش ذخیره سازی باشد. این صرفه‌جویی بیشتر، پشتوانه ای برای تولید کالاهای قابل سرمایه گذاری است. بنابراین، تأثیر دوسویه ای بین مصرف حال و آینده وجود دارد.

۵-۱-۱- بازده نزولی^۱ و اثر پیشی گرفتن^۲

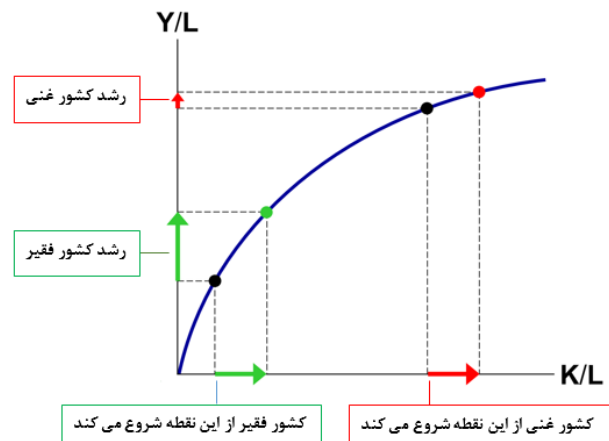
دولت می‌تواند سیاست‌هایی بگذارد که ذخیره سازی و سرمایه گذاری را افزایش دهد. در اینصورت k افزایش خواهد یافت که به نوبه خود منجر به بهره‌وری بیشتر، رونق تولید و افزایش سطح کیفی زندگی می‌گردد. اما این رشد سریع، بدلیل قاعده بازده نزولی در سرمایه، کوتاه مدت است؛ [۹] با افزایش k ، خروجی اضافی از یک واحد اضافی از k افت پیدا می‌کند. برای توضیح این مطلب به شکل ۱ توجه نمایید. اگر نیروی کار، k کمی داشته باشد، کمی افزایش k ، منجر به افزایش زیادی در بهره‌وری می‌گردد؛ در حالی که، اگر k نیروی کار زیاد باشد، افزایش آن به میزان کمی منجر به افزایش بهره‌وری می‌گردد.



اثر پیش گرفتن نیز در شکل ۲ مشاهده می‌گردد؛ کشورهای فقیر، نسبت به کشورهای غنی، میل بیشتری به رشد سریعتر دارند. [۱۰]

1 diminishing returns

2 catch-up effect



شکل ۲-۱ اثر پیشی گرفتن

به عنوان مثالی از اثر پیشی گرفتن، در بازه زمانی سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، ایالات متحده و کره جنوبی سهم یکسانی از تولید ناخالص ملی را برای سرمایه گذاری در نظر گرفتند، بنابراین انتظار رشد بازدهی مشابهی را از این دو کشور داشتیم. اما در واقعیت رشد کره جنوبی بیش از ۶ درصد و رشد ایالات متحده فقط ۲ درصد بود. علت آن را می توان در اثر پیشی گرفتن جست. در سال ۱۹۶۰، کشور کره جنوبی $\frac{k}{l}$ بسیار کمتری را نسبت به ایالات متحده داشته است، بنابراین رشد و رونق سریعتری یافته است.

۵-۱-۲- سرمایه گذاری خارجی

برای افزایش $\frac{k}{l}$ و در نتیجه افزایش بهره‌وری، حقوق و استانداردهای زندگی، دولت می تواند از سیاست‌های زیر استفاده کند: [11]

الف- **سرمایه گذاری مستقیم خارجی:** سرمایه گذاری دارایی (مثلا یک کارخانه) که هم مالکیت و هم کارکرد آن توسط یک نهاد خارجی انجام شود.

ب- **سرمایه گذاری اوراق بهادار خارجی:** سرمایه گذاری از لحاظ مالی توسط پول خارجی تامین شود ولی توسط عوامل داخلی بهره برداری و هدایت شود.

لازم به ذکر است که برخی از عواید این نوع سرمایه گذاری ها به کشور خارجی که بودجه را تامین کرده است بر می گردد. هنگامی که عوامل خارجی در یک کشور سرمایه گذاری می کنند، هدفشان کسب بازگشت سرمایه بودجه اختصاص داده است، در عین حال، این عمل باعث افزایش بهره‌وری تولید و افزایش تولید ناخالص ملی کشور سرمایه پذیرنده نیز می شود. عواید این افزایش نه تنها به ساکنان آن کشور (GDP) بلکه به مهاجران دارای تابعیت آن کشور نیز خواهد رسید که با عنوان تولید ناخالص ملیتی (GNP)^۱ شناخته می شود. این روش ها بویژه برای کشورهای فقیری که نمی توانند خودشان ذخیره کافی برای سرمایه گذاری پروژه را فراهم بیاورند مفید است. مزیت دیگر این کار بهره گیری و یادگیری پیشرفت های فناوری از کشور سرمایه گذار است. سازمانی که سعی به ترغیب سرمایه گذاری در کشورهای فقیر را دارد بانک جهانی است. این سازمان جهانی، سرمایه را از کشورهای پیشرفته اخذ کرده و این منابع را بصورت قرض در اختیار کشورهای کمتر توسعه یافته قرار می دهد تا به سرمایه گذاری در راهسازی، گسترش سیستم فاضلاب، مدارس و دیگر موارد ضروری پرداخته شود. بانک جهانی، به همراه صندوق بین المللی پول پس از جنگ جهانی دوم تاسیس گردیدند. یکی از درس هایی که جنگ جهانی به همگان آموخت این بود که نابسامانی اقتصادی منجر به آشفتگی سیاسی، فشار بین المللی و تداخل نظامی می شود. بنابراین، همه کشورها باید به ترقی رونق اقتصادی در جهان بیاندیشند. همانا هدف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز رسیدن به آرمان است.

۵-۱-۳- آموزش^۲

آموزش، به عنوان یک سرمایه گذاری بر روی سرمایه انسانی، حداقل دارای اهمیتی به اندازه سرمایه گذاری فیزیکی برای نیل به موفقیت طولانی مدت یک کشور است. دولت می تواند بهره‌وری و رونق را با سرمایه گذاری بیشتر در بخش آموزش سرمایه

1 Gross National Product=GNP

2 education

انسانی (h) از جمله ایجاد مدارس دولتی و مساعده یارانه ای به دانشگاه ها، افزایش دهد. [۱۲] اهمیت آموزش را می توان در تمام ارکان جامعه مشاهده کرد، به طوری که در بسیاری از سازمان ها از جمله نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، آموزش رکن دوم سازمان محسوب می شود. همچنین، آموزش بر روی دستمزد و حقوق نیروی کار نیز تأثیر دارد. در بسیاری از کشورهای پیشرفته، به ازای هر سال تحصیل، حقوق شخص در حدود ۱۰ درصد افزایش می یابد.

هرچند که می توان گفت سرمایه گذاری بر h یک مصالحه بین حال و آینده است؛ چرا که گذراندن یک سال در حال تحصیل، منجر به از دست رفتن حقوق این یک سال در قبال حقوق بالاتری در سال های بعد است. همین امر باعث می شود در کشورهای کمتر توسعه یافته، نوجوانان مدرسه را زودتر از موعد ترک گفته تا بتوانند به عنوان نیروی کاری برای حمایت مالی خانواده باشند. این در حالی است که یک فرد تحصیل کرده توانایی تولید ایده هایی نو برای اینکه چگونه به تولید کارآمدتر کالا و خدمات دست یابد را دارد. اگر این ایده ها وارد دریای دانش جامعه گردد، همگان می توانند از آن ها بهره برده و این باعث هم افزایی در رونق تولید می گردد. از این لحاظ می توان گفت اثربخشی تحصیلات یک جامعه بسیار بیشتر از برآیند تحصیل تک تک افراد آن جامعه است. این بحث اهمیت یارانه های کلانی که برای سرمایه گذاری سرمایه انسانی در بخش تحصیلات اختصاص می یابد را روشن می سازد. یکی از مشکلاتی که برخی کشورها از جمله میهن عزیزمان با آن مواجه است، فرار مغزها، یعنی مهاجرت افراد با تحصیلات یا تجربه بالا به کشورهای غنی است که در آن از استانداردهای زندگی بالاتری بهره مند شوند. این مساله با رونق تولید که منجر به استفاده مفیدتر از نیروی کار مجرب و تحصیل کرده و نیز بهبود شرایط سطح زندگی می گردد قابل مرتفع کردن است.

۵-۱-۴-سلامتی^۱ و تغذیه^۲

پرداخت هزینه های مراقبت بهداشتی به نوعی سرمایه گذاری برای نیروی انسانی است، چرا که نیروی کار سالمتر، دارای بهره وری و کارایی بیشتری هستند. در کشورهای دارای سوء تغذیه، افزایش کالری دریافتی نیروی کار، منجر به افزایش بهره وری می شود. مثلاً در سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۵، مصرف کالری در کره جنوبی ۴۴ درصد افزایش پیدا کرد که در نتیجه آن شاهد رشد و رونق فوق العاده ای در اقتصاد این کشور هستیم. رابرت فوگل^۳، بنده جایزه نوبل جهانی می گوید: ۳۰ درصد رشد بریتانیا از ۱۷۹۰ تا ۱۹۸۰ بدلیل بهبود تغذیه بوده است. [۱۳]

۵-۱-۵-حقوق مالکیت^۴ و ثبات سیاسی^۵

راه دیگری که سیاست سازان می توانند رشد اقتصادی را رونق دهند، حمایت از حقوق مالکیت و بالابردن ثبات سیاسی است. تولید در اقتصادهای مبتنی بر بازار از برهم کنش میلیون ها شخص و شرکت نشات می گیرد. به عنوان مثال، وقتی که خودرویی را خریداری می کنیم، در حال خریداری از یک فروشنده خودرو، یک تولید کننده خودرو، یک شرکت فولاد، یک شرکت معدنی سنگ معدن آهن و ... هستیم. این تقسیم تولید بین تعداد زیادی شرکت، به عوامل اقتصادی تولید اجازه می دهد که به موثرترین صورت ممکن استفاده شوند. برای حصول به این نتیجه، باید اقتصاد، داد و ستد بین این شرکت ها با یکدیگر همچنین با مصرف کنندگان را هماهنگ سازد. اقتصادهای مبتنی بر بازار، برای رسیدن به این هماهنگی از طریق قیمت های بازار عمل می کند. یعنی قیمت های بازار، ابزاری است که همچون دستی نامرئی، توازن عرضه و تقاضا را در بازار برقرار می کند. پیش نیاز عملکرد صحیح سیستم قیمت گذاری، احترام به حقوق مالکیت است. حقوق مالکیت به توانایی مردم در صلاحیت خرج و بکار بردن منابع و دارایی های خود اشاره دارد. به عنوان مثال، یک شرکت معدنی در صورتی که انتظار به سرقت رفتن سنگ معدن را داشته باشد، هرگز دست به استخراج سنگ معدن آهنی نخواهد زد. این شرکت فقط در صورتی سنگ معدن را استخراج می کند که اطمینان خاطر داشته باشد که عواید فروش آن به خود برگردد. بنابراین، قوه قضاییه نقش مهمی در اقتصاد بازار ایفا می کند که همانا اجبار همگان به رعایت حقوق مالکیت است. [۱۴] بنابراین، یکی از مواردی که در کشور ما بایستی به جدیت مورد توجه قرار گیرد، وجود قوانین مربوط به حقوق مالکیت و دیگری وجود ضابطین و قوه قضاییه ناظر بر اجرای صحیح این قوانین است.

وقتی که مردم ترس دزدیده شدن سرمایه خود توسط مجرمان یا مصادره آن توسط دولت فاسد را داشته باشند، سرمایه گذاری داخلی و خارجی کمتری انجام خواهد شد و این منجر به ضعف اقتصادی کشور و از دست رفتن رونق تولید می گردد. ثبات، بازدهی

1 health

2 nutrition

3Robert Fogel

4 property rights

5 political stability

و رشد سالم اقتصاد، نیازمند اقدامات قانونی، دادگاه‌های صالح، مشارکت پایدار و کارمندان دولتی صادق و درستکار است. یک خطر عمده برای حقوق مالکیت، ناپایداری و عدم ثبات سیاسی است. وقتی که انقلاب و کودتا در کشوری رایج باشد، این شک بوجود می‌آید که آیا به حقوق مالکیت در آینده احترام گذاشته خواهد شد یا خیر. اگر دولت جدید، سرمایه برخی کسب و کارها را به حراج بگذارد (چنانچه در انقلاب‌های کمونیستی شاهد آن بودیم)، مردم انگیزه کمتری برای ذخیره، صرفه‌جویی، سرمایه‌گذاری و حتی شروع مشاغل جدید را خواهند داشت. از سوی دیگر، خارجی‌ها نیز انگیزه کمتری برای سرمایه‌گذاری در این کشور را خواهند داشت. تا آن جایی که خطر انقلاب‌ها می‌تواند سطح استانداردهای زندگی آن کشور را پایین بیاورد. بنابراین، شکوفایی اقتصادی و رونق تولید وابسته به موفقیت و عملکرد صحیح سیاسی است. یک کشور با سیستم قضایی کارآمد، سیاست مداران صادق و شرایط پایدار، از سطح زندگی بالاتر و اقتصاد مستحکم‌تری برخوردار است.

۵-۱-۶- بازرگانی و تجارت آزاد^۱

تجارت اثرات مشابهی چون کشف فناوری‌های نوین دارد و منجر به افزایش بهره‌وری و بهبود شاخص‌های زندگی می‌گردد. [۱۵] سیاست‌های بازرگانی و تجاری با دو رویه قابل بحث است:

۱- سیاست‌های متمایل به داخل^۲، از جمله تعرفه گمرکی و محدودیت بر روی سرمایه‌گذاری از خارج، این هدف را دنبال می‌کنند که استانداردهای زندگی را با جلوگیری از برهم‌کنش و تأثیرات دیگر کشورها بهبود دهند. کشورهایی با این سیاست، معمولاً در رونق زایی اقتصاد و تولید دچار شکست می‌شوند. مثلاً آرژانتین در قرن بیستم که مجلس شورای آن مردم را از تجارت با خارج از کشور منع کرد. این کشور مجبور شد بدون استفاده از تجارت، تمام اجناس مورد نیاز خود را تولید کند بدون اینکه از دانش و تجربه دیگر کشورها در تولید خود استفاده کند. همچنین رقابت در بهبود کیفیت تولید در اثر از بین رفتن رقابت از بین رفت. استانداردهای سطح زندگی به سرعت افت پیدا کرد و به مرور زمان به یک مشکل مبدل گردید.

۲- سیاست‌های متمایل به خارج^۳، از جمله حذف محدودیت‌ها بر روی سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی، منجر به ارتقاء همبستگی با اقتصاد جهانی می‌گردد. کشورهایی با این سیاست تجاری، غالباً موفق شده و به رشد اقتصادی و رونق تولید می‌روند؛ مثلاً کره جنوبی، سنگاپور و تایوان پس از ۱۹۶۰ که به رونق در تولید و رشد اقتصادی بسیار بالایی دست یافته‌اند. میزان تجارت ملی با دیگر کشورها نه تنها تحت تأثیر سیاست خارجی دولت بلکه وابسته به جغرافیا نیز است. کشورهای با بنادر دریایی طبیعی مناسب، تجارت آسان‌تری نسبت به دیگر کشورهای بدون این موهبت دارند. بنابراین، پیشرفت کشورهایی چون هنگ کنگ که نزدیک به اقیانوس‌ها هستند اتفاقی نیست. به طور مشابه، کشورهای محصور در خشکی تجارت بین‌المللی را سخت‌تر می‌یابند و سطح کمتری از درآمد را نسبت به کشورهایی با دسترسی ساده به راه‌های آبی دارند.

۵-۱-۷- توسعه و تحقیق^۴

دلیل اصلی که استانداردهای زندگی امروزه بالاتر از یک قرن پیش است آن است که دانش فناوریانه پیشرفت کرده است. تلفن، ترانزیستور، مدار مجتمع، کامپیوتر و ماشین اختراق داخلی از جمله هزاران اختراعی هستند که قدرت تولید کالا و خدمات را بهبود داده‌اند. اگرچه اکثر پیشرفت‌های فناوریانه از تحقیقات خصوصی توسط شخص مخترع و شرکت‌ها صورت می‌پذیرد، باید یکی از علایق جامعه، تشویق به این فعالیت‌ها باشد. می‌توان گفت که تا حدود زیادی، دانش یک کالای عمومی است؛ چرا که وقتی یک شخص ایده‌ای را کشف می‌کند، این ایده به دریای دانش جامعه ورود پیدا کرده و دیگر مردم نیز می‌توانند آزادانه از آن استفاده کنند و بدینوسیله بهره‌وری افراد زیادی افزایش می‌یابد. [۱۶] دقیقاً همانگونه که دولت در فراهم آوردن کالایی عمومی چون دفاع ملی نقش دارد، در تشویق به تحقیق و توسعه فناوری‌های نوین نیز نقش اساسی ایفا می‌کند.

یکی از روش‌هایی که سیاست‌های دولت می‌تواند موجب ترغیب به رشد و گسترش تحقیق گردد، سیستم ثبت حق اختراع است. هنگامی که یک شخص یا شرکت محصول جدیدی را اختراع می‌کند، مثلاً یک داروی جدید، مخترع می‌تواند برای ثبت اختراع تقاضا کند. اگر این محصول واقعاً اصیل باشد، دولت این جایزه را به اختراع اختصاص می‌دهد که به مخترع حق انحصاری تولید تعداد مشخصی از این محصول را در سال می‌دهد. در واقع، حق ثبت اختراع به مخترع حق مالکیت بر روی اختراع خود را می‌دهد و ایده وی را از یک کالای عمومی به کالای خصوصی تبدیل می‌کند. نظام حق ثبت اختراعات، با دادن این اجازه به

1 free trade

2 inward-oriented policies

3 outward-oriented policies

4 research and development=R&D

مخترع که از اختراع خود بهره انحصاری را ببرد، منجر به تشویق محققان، مخترعان و شرکت ها به تعامل و مشارکت بیشتر در بخش تحقیقات می گردد. سیاست‌هایی که منجر به ترقی پیشرفت فناوریانه می گردند عبارت‌اند از: قوانین ثبت اختراع، تشویق های مالیاتی برای شرکت‌های دانش بنیان، حمایت مستقیم بخش های تحقیق و توسعه شرکت های خصوصی و کمک های بلاعوض برای تحقیقات پایه ای دانشگاهی.

۵-۱-۸- رشد جمعیت^۱

۲۰۰ سال پیش، مالتوس^۲ اقتصاددان بریتانیایی این بحث را مطرح کرد که افزایش جمعیت، منجر به اعمال فشار به جامعه برای تولید مایحتاج لازم برای زندگی می گردد. [۱۷] از آن زمان تا به حال جمعیت جهان ۶ برابر افزایش یافته است. اگر گفته مالتوس صحیح می بود، بایستی در حال حاضر کیفیت زندگی کاهش می یافت، در حالی که ما شاهد بهبود استانداردهای زندگی هستیم. خطای مالتوس، در عدم توجه به پیشرفت فناوریانه و بهره‌وری در اثر افزایش نیروی انسانی بوده است. این مساله ای است که رهبر معظم انقلاب، امام خامنه ای (مدظله العالی) در سخنان گوه‌ر بار خود به صراحت به آن اشاره کرده اند و خواستار افزایش جمعیت اسلامی در میهن عزیزمان شده اند. جمعیت بیشتر، یعنی دانشمندان، مخترعین، پژوهشگران و مهندسیین بیشتر، در نتیجه به معنای اختراعات و تولید علم بیشتر و در پی آن رشد فناوری و رونق اقتصاد است. از سوی دیگر افزایش جمعیت به معنای افزایش نیروی کار مفید و رونق تولید می‌باشد. به عنوان مثال می توان به کشورهای پرجمعیتی چون آمریکا، چین و ژاپن اشاره کرد که قویترین قدرت های اقتصادی جهان هستند. در نهایت به شواهدی از مطالعات تجربی مایکل کرمر^۳، اقتصاددان برجسته از دانشگاه هاروارد اشاره می‌کنیم که پس از بررسی اقتصادهای کشورهای مختلف بیان داشته است: [۱۸] نرخ رشد و بهره‌وری با افزایش جمعیت جهان در حال افزایش است؛ همچنین نواحی و کشورهای با جمعیت بیشتر، رشد سریع تری نسبت به جوامع با جمعیت کمتر دارند. در خاتمه بحث سوالی که به ذهن می رسد آن است که آیا منابع طبیعی محدودیتی برای رشد محسوب می‌شوند؟ برخی چنین استدلال می کنند که رشد جمعیت منجر به تخلیه منابع تجدید ناپذیر زمین می گردد و در نتیجه محدودیتی برای رشد محسوب می شود. اما باید به این نکته توجه کرد که با پیشرفت فناوری، راه هایی برای اجتناب از این محدودیت ها فراهم شده است؛ از جمله خودروهای هیبریدی که سوخت کمتری مصرف می کنند، یا خودروهای برقی که اصلاً سوخت مصرف نمی کنند، عایق بندی بهتر منازل که باعث می شود انرژی کمتری برای سرد و گرم کردن آن مصرف شود. در ضمن توجه به این نکته نیز سودمند است که با کم شدن منابع طبیعی، قیمت بازار افزایش یافته و خود عاملی برای ذخیره بیشتر انرژی و نیز جایگزینی انرژی های محدود و غیرپاک فسیلی با انواع انرژی های پاک از جمله انرژی خدادادی خورشیدی و بادی است که علاوه بر نامحدود بودن، از آلودگی محیط زیست نیز جلوگیری می کنند.

نتیجه گیری

در این مقاله دیدیم که در طولانی مدت، رونق تولید و نیز بهبود کیفیت سطح زندگی توسط پارامتر بهره‌وری (خروجی به ازای هر نیروی کار) تعیین می گردد. این پارامتر بستگی به سرمایه انسانی و فیزیکی به ازای هر نیروی کار، منابع طبیعی و دانش فناوریانه دارد. سپس معادله ای برای یافتن این خروجی بیان کردیم. پس از آن سیاست‌های موثر جامعه بر این پارامتر را بررسی کرده و تأثیر آن ها بر رونق تولید و بهبود کیفیت سطح زندگی نسل های آینده را مورد بحث قرار دادیم. از جمله این سیاست‌ها می توان به صرفه‌جویی، سرمایه گذاری، آموزش، توسعه و تحقیق، حقوق مالکیت و ثبات اقتصادی، بازرگانی و تجارت و رشد جمعیت اشاره کرد.

منابع

1. data.worldbank.org
2. Macroeconomics For Dummies, Dan Richards, Manzur Rashid, Peter Antonioni, Wiley, 2016.
3. Productivity, Valentino Piana, Economics Web Institute, 2001.
4. Fundamental Methods of Mathematical Economics, Chiang, Alpha C., third edition, McGraw-Hill, 1984.

1 population growth

2 Malthus

3 Michael Kremer

5. Capital in the Twenty-First Century, Thomas Piketty, Harvard University Press, 2014.
6. Joan Robinson, "The Production Function and the Theory of Capital", Review of Economic Studies. 21, 1953, p. 81.
7. Institutions to promote pro-productivity policies: Logic and lessons, Gary Banks, OECD Productivity working papers, November 2015, No. 01.
8. tcdata360.worldbank.org
9. Microeconomics, Samuelson, Paul A.; Nordhaus, William D., McGraw-Hill., 17th ed., 2001, p. 110.
10. Korotayev A., Zinkina J., On the structure of the present-day convergence, Campus-Wide Information Systems, Vol. 31, No. 2/3, 2014, pp. 139-152.
11. Transnational corporations and international production: Concepts, Theories and Effects, Letto-Gillies, Grazia, Edward Elgar, Second Edition, 2012.
12. Temple, J., Growth effects of education and social capital in the OECD countries, Historical Social Research, 27(4), 2002, p. 5-46.
13. Fogel, R. W., "Technophysio evolution and the measurement of economic growth", Journal of Evolutionary Economics. 14 (2), 2004, p. 217-21.
14. Timothy Besley, Maitreesh Ghatak, Property Rights and Economic Development, Elsevier, Handbook of Development Economics, Volume 5, 2010, Pages 4525-4595.
15. N. Gregory Mankiw, Economists Actually Agree on This: The Wisdom of Free Trade, New York Times, April 24, 2015.
16. Research and Development: Source of Economic Growth, Ebru Beyza, Bayar çelik, Fulya Taşel, Procedia - Social and Behavioral Sciences, Volume 58, 12 October 2012, Pages 744-753.
17. An Essay on the Principle of Population, Thomas Robert Malthus, W. Norton & Company; Second edition, July 22, 2003.
18. Kremer, Michael, Marcos Chamon, 2009. "Economic Transformation, Population Growth and the Long-Run World Income Distribution." Journal of International Economics 79 (1), p. 20-30.

Formulation for modeling effective factors and public social policies to production boom

AbbasAli Dehghani¹, Davood Naseh²

¹ PhD candidate, Political Sociology, Islamic Azad University of Qom:

² Assistant Professor, Engineering department, Ferdowsi University of Mashhad:

Abstract

In this paper, we are going to represent some facts about economic boom and production prosperity (which is named for year 1398 by Islamic Republic of Iran's leader Ayatollah Khamenei) and relation to social living standards in the world and Islamic Republic of Iran. First, we mention the rule of 70 and compounding effect which is estimation of any person's capital and quality of life in terms of economic growth of country. We will see that both economic boom and life standards are related to productivity factor. After definition of productivity, we will enumerate some factors that are effective on productivity and growth rate; physical capital per worker, human capital per worker, natural resources per worker, and technological knowledge. Then, we will describe how public social policies affect economic growth and quality of social life. Some of these policies are, saving, external investment, education, health and nutrition, property rights, political stability, free trade, research and development, and population growth.

Keywords: production boom, economic growth, public social policies, productivity

تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی در حل اختلاف خانواده (نمونه موردی: کلانتری‌های شهر تهران)

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۷

کد مقاله: ۵۳۶۰۵

فرهاد جلیلیان^۱، حبیب آقابخشی^{۲*}

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تعیین تفاوت بین تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر حل اختلاف خانوادگی مراجعه‌کنندگان، بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف پرداخته است. و به این منظور در این تحقیق از تئوری حل اختلاف غیر قضایی به عنوان چهارچوب نظری استفاده شده است. روش تحقیق در این پژوهش، پیمایشی و جامعه آماری، همسران مراجعه‌کننده به واحد مددکاری اجتماعی کلانتری‌های شهر تهران است که بر اساس نمونه‌گیری تصادفی ساده و بر حسب جامعه آماری، تعداد ۱۰۸ نفر از بین جامعه آماری به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند. پس از انتخاب نمونه با استفاده از تکنیک پرسشنامه، در دو مرحله، مرحله اول (نوع سنجی اختلاف) و مرحله دوم (سنجش تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر اساس تعداد جلسات مشارکت همسران) پس از یک دوره یک ماهه حل اختلاف، اطلاعات نمونه جمع‌آوری گردید. بر اساس نتایج به دست آمده، مشخص شد که مداخله مددکاری اجتماعی، بر اساس تعداد جلسات مشارکت مراجعه‌کنندگان در دوره حل اختلاف، بر سه نوع اختلاف خشونت خانگی، اعتیاد همسر و دخالت اطرافیان تأثیرگذار بوده و موجب کاهش آنها شده است، اما بر اختلاف ناشی از بی‌توجهی عاطفی-ارتباطی و اشتغال زن تأثیری نداشته و به کاهش آنها منجر نشده است.

واژگان کلیدی: اختلاف خانواده، مداخله مددکاری اجتماعی، خشونت خانگی

۱- کارشناس ارشد مددکاری اجتماعی، مددکار اجتماعی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، هرمزگان، ایران
asso_azad2013@yahoo.com

۲- دانشکده علوم اجتماعی، استادیار، گروه مددکاری اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، تهران، ایران
haghbakhshi@yahoo.com

۱- مقدمه

از منظر جامعه‌شناسی و تاریخ، خانواده نخستین نهاد بشری و ابتدایی‌ترین و کوچک‌ترین جامعه است (محسنی، ۱۳۷۱: ۱۸). خانواده به عنوان اولین آموزشگاه انسانی مهم‌ترین نقش را در چگونگی شکل‌گیری شخصیت روانی، اجتماعی و فرهنگی فرزندان ایفا می‌کند. محیط خانواده بهترین و مناسب‌ترین محیطی است که کودک در آنجا ارزش‌ها و هنجارهای رایج را که باید در جامعه از آن‌ها تبعیت کند، فرا می‌گیرد. اما تمدن جدید که در پرتو تلاشهای بشری و دستاوردهای علوم تجربی حاصل شد، چهره انسانی را تغییر داد. دستاوردهای مدنی و صنعتی و همچنین رنج‌هایی که غالباً آنها از مدنیت جدید و مدرنیسم نشأت می‌گیرد، هر روز بر شمار بیماریهای روانی و ناهنجاری‌های رفتاری افزوده می‌شود و متأسفانه در همین مسیر قویترین پیوندهای انسانی را در مستحکم‌ترین قرارگاه آن یعنی نظام ریشه‌دار خانواده در معرض تهدیدی جدی قرار می‌دهد. روز به روز کارایی خانواده در تحقق وظایفش کم رنگتر شده، سلامت جامعه را تهدید می‌کند زیرا اختلال در کارایی خانواده مشکلاتی را در منظومه خانواده ایجاد می‌کند و در صورت تشدید مشکلات، خانواده را به سمت فروپاشی سوق می‌دهد طلاق و فروپاشی خانواده ضمن برهم زدن تعادل روانی-عاطفی افراد خانواده و جامعه منجر به بروز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی می‌شود. اختلاف‌های خانوادگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین دلیل این پژوهش بنا دارد با نوعی رویکرد مداخله‌ای مددکاری اجتماعی با عنوان میانجی‌گری به مداخله در زمینه اختلاف‌های خانوادگی بپردازد، که به نحوی در رفع این مشکل نقشی تعیین‌کننده ایفا نماید.

۲- طرح مسئله

بر مبنای نظریه کارکردگرایی ساختاری، هر جامعه‌ای از تعدادی از نهادها تشکیل شده است، که این نهادها دارای کارکردها و وظایفی هستند. مثلاً نهاد آموزشی کارکرد پرورش نیروی متخصص را بر عهده دارد. در جوامع غربی نهاد خانواده کارکرد جامعه‌پذیری کودکان تا پیش از سن ۱۸ سالگی را بر عهده دارد. در شرایطی که نهادهای مختلف کارکرد خود را به درستی انجام می‌دهند، نهاد خانواده نیز این کارکرد را بر عهده دارد. اما در ایران به سبب اختلال در انجام کارکرد نهادهای گوناگون، مانند نهاد تامین اجتماعی، نهاد اقتصادی، نهاد آموزش و پرورش، نهاد خانواده دارای کارکردهای مختلفی همچون کارکرد آموزشی، اقتصادی، تامین اجتماعی، است. در چنین شرایطی خانواده در ایران هم دارای پایداری بیشتر، نسبت به جوامع غربی است و هم بروز اختلاف در آن اثرات مخرب بیشتری بر اعضایش دارد، و براساس آمارهای چشمگیر افزایش طلاق (مثلاً آمار طلاق در سال ۱۳۸۸، ۱۲۵۷۴۷) مورد بوده، در حالیکه در سال ۱۳۸۹، ۱۳۷۲۰۰) مورد گزارش شده است که نسبت به سال ۱۳۸۸، ۹۱) افزایش دارد. (www.sabtahval.com)) که موجب می‌شود افراد در معرض فشار و اختلالات روانی بیشتری باشند. و افزایش اختلاف‌های خانوادگی (حدود ۴۸٫۷ درصد مراجعان به واحدهای مددکاری اجتماعی دوایر کلاتری در نیمه دوم ۱۳۸۹) اطلس شناسی آسیب‌های اجتماعی-واحد مشاوره و مددکاری ناجا ۱۳۸۹؛) بنابراین امروزه میزان زیادی از ناهنجاری روان شناختی، جامعه‌شناختی و بهداشت روانی ناشی از ارتباط‌های مختل، تعارض‌ها، کشمکش‌های درون خانوادگی و ناتوانی در حل مسایل زندگی است (خمسه ۱۳۸۳: ۱۰). از آنجا که همه نهادهای اجتماعی با هم کنش متقابل دارند بنابراین خانواده نیز به عنوان اصلی‌ترین نهاد اجتماعی از این قاعده مستثنی نیست بلکه تاثیر همه جانبه بر سایر نهادها دارد. اگر در اجتماع نابسامان امروزی (جامعه در حال گذار ایران) خانواده‌ها دچار مشکلات گردند، معضلات اجتماعی از قبیل طلاق (ساروخانی، ۱۳۷۲: ۴۷)، بزهکاری کودکان (گسن ۱۳۷۴: ۱۸۵۰)، خودکشی (ستوده ۱۳۸۳: ۲۴۰)، را در پی خواهد داشت. این نهاد اجتماعی در همبستگی و گسستگی اجتماعی افراد تاثیر بسزایی دارد. در جریان ازدواج و یک ارتباط طولانی و دراز مدت، رفتارهای خاصی بین مردان و زنان به وجود می‌آید که آن‌ها را نسبت به یکدیگر بیگانه می‌سازد، بحث‌ها، مشاجره‌ها، بیان آشکار خشم نسبت به دیگری، انتقاد بیش از حد و طرد عاطفی از جمله این موارد است. یک زندگی زناشویی باثبات هنگامی به وجود می‌آید که زوجها بتوانند تعارضات اجتناب‌ناپذیر بر روابط شان را حل کنند (گاتمن، ۱۳۷۷: ۳۲). مطالعات لیندس نشان داده است که جوان دارای مسائل شخصی و ناسازگار، بیشتر در خانواده‌های دارای اختلاف خانوادگی مشاهده می‌شوند تا خانواده‌هایی که به علت مرگ یا طلاق گسیخته شده‌اند. عدم تفاهم بین زن و مرد و وجود اختلاف در زندگی بسیار زیاد است. بعضی‌ها ممکن است تصور کنند، وجود اختلاف خاص خانواده آنان است و در خانواده‌های دیگران اختلاف و بگو مگویی وجود ندارد. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که وجود اختلاف مخصوص بعضی از خانواده‌ها نیست، بلکه در همه خانواده‌ها سطحی از اختلاف وجود دارد (پناهی ۱۳۸۰: ۷۹). به عبارت دیگر ماهیت سازمان خانواده، مانند سایر سازمان‌های اجتماعی به گونه ایست که نمیتواند اختلافی در آن نباشد و در خانواده‌های پرتنش اگر والدین به ناچار زنده ماندن در کنار یکدیگر را برگزینند فرزندان افسرده و دل‌مرده تربیت می‌شوند که هیچ انگیزه‌ای برای تلاش و تکاپو نداشته و زمین و زمان را در ایجاد مشکل خود مقصر می‌دانند. افراد جامعه ستیز و یا منزوی که در هیچ یک از این حالات نیروی مفیدی برای جامعه نخواهند بود در جامعه‌ای که آمار طلاق هر روز در حال افزایش است، بالا رفتن آمار بزهکاری، اعتیاد و سایر رفتارهای انحرافی جتناب‌ناپذیر خواهد بود و باید دانست که همواره طلاق عاطفی آثاری به مراتب زیان‌بارتر از طلاق جسمانی بر جای می‌گذارد. در واقع خانواده

های پر ستیزه و همراه با مشاجره دائمی ممکن است بیش از خانواده‌های از هم گسیخته در به وجود آوردن جرم و ناسازگاری جوانان موثر باشد. به عبارتی ناتوانی در اجرای نقش در خانواده بر فرزندان تاثیر نامناسب تری دارد تا فقدان کامل یکی از دو عنصر اصلی خانواده. بنابراین در ایران نیز همچون بسیاری از جوامع دیگر، سازمانهای گوناگونی به منظور حل اختلاف غیرقضایی تشکیل گردیده و معاونت اجتماعی نیروی انتظامی نیز با بکارگیری روان شناسان، مشاوران، مددکاران اجتماعی و خانواده درمانگران سعی در حل اختلاف طرفین درگیر، نموده است تا با شیوه‌های نوین و مبتنی بر نظریه‌های رایج علمی، به حل اختلاف طرفین، با مشارکت و تصمیم‌گیری خود آنان بپردازد. در نظریه حلاختلاف غیردادگاهی، مددکار اجتماعی مسؤل برقراری یک روند مذاکره اصولی و کنترل آن است. در این روش، بر مشارکت و همکاری طرفهای درگیر و مذاکره بین آنها تاکید می‌شود و نکته برجسته در این شیوه، این است که «قادر سازی» به عنوان اساس میانجیگری در نظر گرفته میشود. به عبارتی با تاکید بر تصمیم‌گیری هریک از طرفهای اختلاف، آنها را صاحب اقتدار میسازد و با توانمند ساختن آنان در تصمیم‌گیری، هریک را مسؤل نتیجه کار میسازد. در این فرایند، مددکار اجتماعی، واجد دو ویژگی «منصف بودن» و «بیطرف بودن» است بدین معنی که نه برای آینده هیچ یک از طرفین پیش داوری می‌کند و نه برای نتیجه خاصی علاقه‌مندی نشان میدهد، مفهوم «منصف بودن» در رابطه با فرایند کار و «بی طرفی» در رابطه با نتیجه کار است. مهمترین بخش، از نقش مددکار اجتماعی، آماده ساختن آنان برای مذاکره و تشریح فرایند کار است. او می‌تواند در تصمیم‌گیری‌ها، راهنمایی کند اما تصمیم نمی‌گیرد، در عوض، طرفین را مصمم می‌سازد تا وارد یک توافق دوسویه و داوطلبانه شوند. و با توجه به آنچه گذشت، تحقیق حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش اصلی است که آیا مداخله‌های مددکاری اجتماعی دوایر کالنتری به حل اختلاف‌های خانوادگی مراجعان منجر میشود؟

۳- هدف پژوهش

۳-۱- هدف اصلی

شناخت تاثیر مداخله‌های مددکاری اجتماعی در حل اختلاف خانوادگی.

۳-۲- هدف‌های اختصاصی

۱. تعیین تفاوت بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش خشونت خانگی بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف.
۲. تعیین تفاوت بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اعتیاد همسر بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف.
۳. تعیین تفاوت بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش دخالت اطرافیان همسران بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف.
۴. تعیین تفاوت بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش بی‌توجهی عاطفی ارتباطی بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف.
۵. تعیین تفاوت بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اشتغال زن بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف.

۳-۳- هدف کاربردی

ارائه و اجرای راهکارهای مداخله‌ای موثر برای حل اختلاف، ایجاد تفاهم و در نهایت افزایش عملکرد خانواده

۴- چهارچوب نظری تحقیق

نظریه‌هایی که آورده شده‌اند، هر کدام به نوعی بیانگر موثر بودن میانجی‌گری مددکار اجتماعی در حل اختلاف خانوادگی هستند. اولین نظریه، دیدگاه حل اختلاف غیر قضایی است که اساس آن روش میانجی‌گری است. و در این شیوه مددکار اجتماعی بیطرف، دو طرف اختلاف را قادر میسازد تا خود تصمیم بگیرند که در زمینه موضوع مورد اختلاف، وارد مذاکره و گفتگویی اصولی شوند. نیازها و خواسته‌های یکدیگر را در نظر گرفته، به حل اختلاف بپردازند و هر دو طرف پس از حل اختلاف به رضایتمندی برسند.

بر این اساس در شرایطی می‌توان از نقش میانجی در مددکاری اجتماعی استفاده کرد که: طرفین آماده مذاکره باشند، موضوع مورد نظر روشن و مشخص باشد، طرفین قادر به طرح نیازهای خود باشند و بالاخره، پس از توافق دوطرف درگیر اختلاف، برای شروع مذاکره، مددکار اجتماعی، سه مرحله اساسی را پشت سر میگذارد:

۱. شناسایی دقیق موضوع و ماهیت مساله مورد اختلاف

۲. در مرحله میانی به جای تاکید بر مشکل بر راه حل تاکید میشود.

۳. در مرحله نهایی، مددکار اجتماعی تصمیم طرفین را ارزیابی نموده، به تدوین توافقنامه کتبی در حضور آنان میپردازد. تا در صورت بروز هر گونه بدفهمی در آینده، مجدداً به مددکار اجتماعی مراجعه نمایند، نه دادگاه قضایی.

در تئوری حلاختلاف غیردادگاهی، به عنوان نقش میانجی، مددکاران اجتماعی دو قلمرو را در نظر دارند:

۱. رقابت و قاطعیت: که یکی از طرفین اختلاف فقط نیازهای خود را مهم میدانند.
۲. مشارکت و همکاری: که طرف درگیر اختلاف، نیاز طرف مقابل را نیز مهم میدانند.

براساس این دو قلمرو، طرفین اختلاف و مددکار اجتماعی، شیوه‌های گوناگونی را برای کاهش و حل اختلاف، انتخاب میکنند که هر یک از این روشها، مزایا و معایبی دارد. در تمامی این شیوه‌ها، اساس کار بر مذاکره اصولی استوار است. در مذاکره اصولی، هدف رسیدن به فهم مشترک و تصمیمگیری توسط طرفین درگیر است. نقش مددکار اجتماعی میانجی، کمک به پیشرفت روند مذاکره توسط هر دوطرف است و او نقش تصمیم‌گیری ندارد.

۵- روش‌های حل اختلاف غیر قضایی

۱- میانجی‌گری: مددکار اجتماعی فرد سوم بیطرفی است که به قادر ساختن دو طرف درگیر اختلاف به بحث و مذاکره منطقی می‌پردازد.

۲- مذاکره: هدف رسیدن به فهم مشترک و تصمیم‌گیری توسط طرفین درگیر است. نقش مددکار اجتماعی میانجی، کمک به پیشرفت روند مذاکره توسط هر دوطرف است و او نقش تصمیم‌گیری ندارد.

۳- سازش: در این شیوه، میزان همکاری بالا می‌رود و نیاز طرف دیگر نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و قاطعیت تا حدودی کاهش می‌یابد. به عبارتی بخشی از هر دو مورد، «قاطعیت و همکاری» را در برمی‌گیرد. از این روش زمانی استفاده می‌شود که دو طرف درگیر، به حفظ ارتباط خود با طرف مقابل، تمایل داشته باشند.

۴- داوری: نوعی قضاوت خصوصی است که مددکار اجتماعی به عنوان بخش سوم بی‌طرف، تصمیم‌گیری می‌کند.

۵- قضاوت: تصمیم‌گیری مقتدرانه‌ای که توسط طرف سوم گرفته می‌شود.

نظریه مدیریت اختلاف و راهکار حل آن^۱ نیز که شامل دو پیوستار «مدیریت اختلاف و رهیافت حل آن» و «حل اختلاف»، است؛ بیانگر این است که یک نقطه انتهایی پیوستار که به روشهای میانجی‌گری، سازش و مذاکره ختم می‌شود، دارای ویژگیهایی چون غیر رسمی بودن، داوطلبانه بودن، کم هزینه بودن، طرفین بیشترین کنترل را بر فرایند و نتیجه دارند، حوزه خصوصی و علاقه اساس کار است؛ اما انتهای دیگر پیوستار به روشهای داوری و قضاوت ختم می‌شود، که از ویژگی آنها رسمی بودن، غیر داوطلبانه، پر هزینه، طرفین کمترین کنترل را بر فرایند و نتیجه دارند، حوزه عمومی هنجار قانونی اساس کار است. بنابراین روشهای میانجی‌گری، سازش و مذاکره، برای حل اختلاف خانوادگی مناسب و مفید هستند. و بکارگیری آنها توسط مددکار اجتماعی میانجی می‌تواند منجر به حل اختلاف خانوادگی شود.

نظریه بعدی، حل اختلاف جایگزین (ADR)^۲ است که توسط سیمکا (۲۱۲ص، ۱۹۹۳) به عنوان «فرایندهای غیراجباری، که جایگزین قوانین رسمی یا سیستم دادگاهی می‌شوند» تعریف شده است. منشأ روش ADR، در میل به سازگاری، کفایت و دسترسی به عدالت ریشه دارد. استدلال شده است که فرایندهای خصمانه، برای شهروندان متمدن دربردارنده هزینه زیاد، رنجش‌آور، مخرب و غیرموثر است. تکیه بر فرایند خصمانه به عنوان ابزار اصلی حل ادعاهای متضاد، اشتباهی است که باید اصلاح شود. حل اختلاف واژه وسیعی است، که طیف گسترده‌ای از روشهای فرو نشانیدن اختلاف را در بر می‌گیرد. عبارت «جایگزین» به جایگزینهای دعوی قضایی، به ویژه مذاکره، میانجیگری و داوری، اشاره دارد. هدف رفع اختلاف، رفع مشکل از راه گفتگو و توافق بین طرفین است. و فرصت بیشتری برای مشارکت فعال و کنترل بیشتر افراد در فرایند حل مسائل شان فراهم می‌آورد. مشارکت بیطرفانه طرف سوم، نقطه مشترک اکثر این روش‌ها است. روشهای مشترک دیدگاههای حل اختلاف عبارتند از: داوری، سازش، مذاکره، میانجیگری، که شرح آنها در مبانی نظری گذشت.

۶- روش‌شناسی پژوهش

تحقیق حاضر از نوع پیمایشی و طرح پنل است گردآوری داده‌های مورد نظر در دو مقطع زمانی به وسیله ابزار پرسشنامه جمع‌آوری شدند (قبل و بعد از اعمال متغیر مستقل). که در مرحله اول به سنجش نوع اختلاف، و در مرحله دوم به بررسی تاثیر

1. dispute management and its resolution approach.

2. alternative dispute resolution.

مداخله‌های مددکار اجتماعی پرداخته شد. که با مقایسه داده‌های به دست آمده در این دو مقطع زمانی، براساس تعداد جلسات شرکت همسران در دوره حل اختلاف، پاسخی برای سوال اصلی تحقیق که همان مطالعه میزان اثر گذاری اقدامات اعمال شده است، بدست آمد.

۷- فرضیه های پژوهش

- ۱- به نظر می‌رسد مداخله های مددکاری اجتماعی منجر به حل اختلاف خانوادگی میشود.
- به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش خشونت خانگی براساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اعتیاد همسر براساس تعداد جلسات شرکت در دوره مددکاری تفاوت وجود دارد.
- ۴- به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش دخالت اطرافیان همسران براساس تعداد جلسات شرکت در دوره مددکاری تفاوت وجود دارد.
- ۵- به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری بر کاهش بی‌توجهی عاطفی ارتباطی براساس تعداد جلسات شرکت در دوره مددکاری تفاوت وجود دارد.
- ۶- به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری بر کاهش اختلافات ناشی از اشتغال زن براساس تعداد جلسات شرکت در دوره مددکاری تفاوت وجود دارد.

۸- روش جمع آوری داده ها

در پژوهش حاضر داده های مورد نظر به وسیله ابزار پرسشنامه در دو مقطع زمانی قبل و بعد از اعمال متغیر مستقل (مداخله مددکاری اجتماعی) جمع آوری شدند، که در مرحله اول به سنجش نوع اختلاف، و در مرحله دوم به بررسی تاثیر مداخله های مددکاری اجتماعی پرداخته شد.

-متغیر وابسته: اختلاف خانوادگی

تعریف نظری: به این معنی است که ارتباط و تعامل بین زن و شوهر دچار گسست، پریشانی و اغتشاش میگردد و متعاقب آن تنش‌هایی از قبیل مشاجره، داد و فریاد، فحاشی و هتک حرمت در پی دارد. که منجر به مسایل و مشکلات عاطفی، روانی و اجتماعی می‌گردد (معظمی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

رافائل^۱ اختلاف خانوادگی را این گونه تعریف میکند:

مخالفت بین دو یا چند نفر تعریف می‌شود و هنگامی رخ می‌دهد که شخص چیزی را انجام دهد و دیگری اعتراض کند که این اعتراض میتواند از داد و بیداد تا برخوردهای جدی را در زندگی روزانه در بر گیرد. (Raffaell, 1992: 652)

اختلاف خانوادگی عبارت است از بر هم خوردن روابط صمیمی و نزدیک و پاره شدن مهر و محبت میان زن و شوهر به دلایلی که برای زن و شوهر مشخص است و در نتیجه از بین رفتن روابط صمیمی و نزدیک که به صورت قهر و مشاجره بروز پیدا می‌کند (ساروخانی، ۱۳۷۰، ۱۳۶).

تعریف عملیاتی: اختلاف خانوادگی: عبارت است از عدم توافق زن و شوهر در اموری که ممکن است مسائل حادی به بار آورد (میلر، ۱۳۸۰: ۵۲۵).

-تعریف انواع اختلاف

در این تحقیق وجود اختلاف بین همسران مراجعه کننده به واحد مددکاری اجتماعی کلانتری مفروض انگاشته شده و از این جهت احراز آن توسط محقق لازم نیست. بنابراین صرف مراجعه همسران به واحد مددکاری اجتماعی، به معنای وجود اختلاف بین آنان است. اما این اختلاف به لحاظ کیفیت و کمیت دارای انواع مختلفی است و برای مطالعه دقیق نمونه مورد مطالعه، طبقه‌بندی این اختلاف‌ها ضروری است. از این جهت اختلاف‌ها و مراجعه کنندگان به واحدهای مددکاری اجتماعی را بر اساس علت و انگیزه مراجعه می‌توان به انواعی تقسیم کرد به این معنا که از علت مراجعه به واحد مددکاری اجتماعی میتوان نوع اختلاف را شناسایی و توصیف کرد. به طور کلی برحسب مطالعه پرونده‌های مراجعه کنندگان و مصاحبه با مددکاران اجتماعی، واحدهای مددکاری اجتماعی کلانتری میتوان چند نوع اختلاف را بر این اساس شناسایی کرد:

(۱) اختلاف ناشی از خشونت خانگی.

۲) اختلاف ناشی از اعتیاد همسر.

۳) اختلاف ناشی از دخالت اطرافیان.

۴) اختلاف ناشی از بی‌توجهی عاطفی - ارتباطی.

۵) اختلاف ناشی از اشتغال زن.

-متغیر مستقل: مداخله مددکاری اجتماعی

تعریف نظری: مداخله فرایندی است در برگزیده ترکیبی از علوم روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی؛ تئوریه‌ها و اطلاعات این علوم درباره مردم، شرایط اجتماعی، حرکت‌های مردم و پاسخ‌های انسان به تعاملات بین فردی، به مددکار اجتماعی بینشی می‌دهند که می‌تواند بر اساس آن، افراد را در شرایط و موقعیت‌ها شناسایی کند و برای کسب اطلاعات مرتبط و ارائه حمایت‌های مناسب، از آنها استفاده نماید. و در تحقیق حاضر علاوه بر تئوری میانجی‌گری، به علت اینکه اختلاف خانوادگی نیز جزء بحران‌های شدید خانواده محسوب می‌شود، از تئوری مداخله در بحران نیز استفاده شده است.

تعریف عملیاتی: در پژوهش حاضر منظور از مداخله مددکاری اجتماعی نقش میانجی مددکار اجتماعی است.

۹-جامعه آماری

جامعه مورد مطالعه در این پژوهش، مراجعان دارای اختلاف خانواده به واحدهای مددکاری اجتماعی کلانتری‌های شهر تهران است، لازم به ذکر است که سنجش مرحله اول (بررسی نوع اختلاف) در محدوده زمانی یک‌ماهه یعنی از اول تا ۳۱ خرداد ماه سال ۱۳۹۳ انجام شد و سنجش مرحله دوم (بررسی تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی، پس از اعمال متغیر مستقل) مداخله مددکاری اجتماعی، از اول تا ۳۱ مرداد ماه انجام پذیرفت.

۱۰-روش نمونه گیری

روش نمونه‌گیری در تحقیق حاضر خوشه‌ای چندمرحله‌ای است. که در این تکنیک کسب نمونه نهایی متضمن انتخاب چند نمونه مختلف است و در تحقیق حاضر با در نظر گرفتن سه پایگاه اجتماعی-اقتصادی، شهر تهران به سه حوزه (خوشه) شمال شهر، مرکز شهر و پایین شهر تقسیم شده و از میان کلانتری‌های هر حوزه، یکی به صورت تصادفی انتخاب گردید؛ و در نهایت محقق در سه مرکز تعیین شده، مستقر شد، و از هر ۳۶ مراجعه کننده اولی که برای حل مشکل خود به مرکز مراجعه کردند، نظرخواهی کرد. همین عمل در تک تک مراکز سه گانه برای ۱۰۶ مراجعه کننده انجام شد. به این ترتیب در این جا مراجعه کنندگان به صورت کاملاً تصادفی انتخاب شدند. درگام بعدی همین فرآیند بعد از اعمال متغیر مستقل (مداخلات انجام شده توسط واحد مددکاری اجتماعی دوایر کلانتری) انجام شد. در تحقیق حاضر اندازه نمونه، با نمونه‌گیری تصادفی ساده و بر حسب جامعه آماری، ۱۰۸ نفر است.

۱۱-روش تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این پژوهش برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم افزار SPSS17 استفاده شده است. برای توصیف متغیرها از فراوانی، درصد فراوانی، میانگین، مد و انحراف معیار استفاده شده است؛ برای آزمون فرضیات با توجه به سطح سنجش آنها از آزمون‌های U مان ویتنی و Z استفاده شده است.

۱۲-یافته‌های تحقیق

الف: یافته‌های توصیفی

جامعه آماری این پژوهش همسران مراجعه کننده به واحد مددکاری اجتماعی کلانتری‌های شهر تهران بودند، که براساس نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای و با در نظر گرفتن پایگاه اجتماعی-اقتصادی، سه کلانتری از بالای شهر (۱۰۱ تجریش)، مرکز (نواب) و پایین (مولوی) انتخاب شدند، اما به علت در دسترس نبودن اطلاعات دقیق از جامعه آماری، برای تعیین اندازه نمونه، در مرحله آخر از نمونه‌گیری تصادفی ساده استفاده شد؛ که تعداد ۱۰۸ نفر مورد مطالعه قرار گرفتند (تعداد ۳۶ نفر برای هر کلانتری).

براساس یافته‌های تحقیق مشخص گردید که ۵۶/۴۸ درصد نمونه مورد مطالعه مرد و ۴۳/۵۲ درصد زن بودند، که بیشترین فراوانی به مردان اختصاص داشت.

از کل مراجعه کنندگان برحسب میزان سن، بیشترین فراوانی ۳۸/۸۹ درصد به سنین کمتر از ۳۰ سال، کمترین فراوانی ۱۱/۱۱ درصد به ۵۱ سال به بالا، ۲۹/۶۳ درصد بین ۳۱ تا ۴۰ سال و ۲۰/۳۷ درصد بین ۴۱ تا ۵۰؛ که بیانگر این واقعیت است که همسران در سنین پایین تر اختلاف بیشتری دارند.

۳۶/۱۱ درصد از همسران مورد مطالعه پایین تر از دیپلم، ۲۵/۹۳ درصد دیپلم، ۲۴/۰۷ درصد کاردانی، ۱۵/۷۴ درصد کارشناسی، ۱۳/۸۹ درصد کارشناسی ارشد و بالاتر هستند.

۱۶/۶۷ درصد از پاسخگویان درآمد آنها کمتر از ۵۰۰ هزار تومان، ۴۸/۱۵ درصد بین ۵۰۱ تا ۷۰۰ هزار تومان، ۲۰/۳۷ درصد بین ۷۰۱ تا ۹۰۰ هزار تومان و ۱۴/۸۱ درصد بالاتر از ۹۰۱ هزار تومان هستند.

بیشترین فراوانی در وضعیت اشتغال همسران مرد با ۳۶/۰۷ درصد به شغل آزاد و کمترین فراوانی به کارمند و بیکار با ۱۱/۴۸ درصد اختصاص دارد.

۴۸/۹۴ درصد از همسران زن، خانه دار بوده، ۱۴/۸۹ درصد کارمند، ۲۳/۴۰ درصد کارگر و ۱۲/۷۷ درصد از آنها بازنشسته هستند.

بیشترین فراوانی برحسب مدت زمان پس از ازدواج، با ۴۰/۷۴ درصد به ۱ تا ۳ سال و کمترین فراوانی به ۵۱ سال با ۱۲/۰۴ درصد اختصاص دارد، که بیانگر این واقعیت است که اختلاف خانوادگی در سالهای اولیه زندگی بیشتر بوده و با فاصله گرفتن از سالهای اولیه زندگی، کاهش می یابد.

۲۰/۳۷ درصد از پاسخگویان، وضعیت محل سکونت آنها شخصی، ۳۲/۴۱ درصد رهنی، ۴۰/۷۴ درصد اجاره ای و ۶/۴۸ درصد سازمانی بوده است.

۶۲/۰۴ درصد از همسران ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف و ۳۷/۹۶ درصد از آنها ۲۰ جلسه شرکت کرده اند.

ب: یافته های تبیینی

تحلیل های دو متغیره (روابط بین متغیر های مستقل و وابسته)

در این بخش برای هر فرضیه و درک وجود رابطه یا فقدان رابطه بین دو متغیر با توجه به سطح سنجش متغیر های وابسته و مستقل، آزمون های آماری معنی دار مرتبط را مورد استفاده قرار میدهم و روابط بین متغیرهای مستقل و وابسته مورد بررسی قرار میگیرد.

۱۳- فرضیه ها

فرضیه یک: به نظر می رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش خشونت خانگی بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.

جدول ۱- نتایج آزمون U مان ویتنی بر حسب تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش خشونت خانگی

تعداد جلسه	میانگین رتبه	U مان ویتنی	آزمون Z	سطح معناداری
۱۰ جلسه	۷,۹	۱۲,۷۶	-۰,۴۰۹	۰,۰۴۳
۲۰ جلسه	۱۱,۶			

همان گونه که در جدول ۷۱-۴ مشاهده میشود، یافته ها حاکی از آن است که میانگین کسانی که ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف شرکت کرده اند ۷,۹ و میانگین رتبه افرادی که ۲۰ جلسه شرکت کرده اند، برابر ۱۱,۶ بوده است. همچنین نتایج آزمون نشان از تایید این فرضیه دارد به نحوی که مقدار آزمون Z (با توجه به اینکه تعداد متغیرها بیشتر از ۲۰ مورد می باشد. از نمره Z استفاده میشود) برابر با -۰,۴۰۹ و سطح معناداری برآورد شده در حد مطلوبی است (۰,۰۴۳)، بنابراین میتوان نتیجه گرفت که اختلاف بین افرادی که ۱۰ جلسه و افرادی که ۲۰ در جلسه حل اختلاف بوده اند از نظر تاثیر گذاری بر خشونت تفاوت وجود دارد. فرضیه دوم: به نظر می رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اعتیاد همسر بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.

جدول ۲- نتایج آزمون U مان ویتنی ارزش تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلافات ناشی از اعتیاد همسر

تعداد جلسه	میانگین رتبه	U مان ویتنی	آزمون Z	سطح معناداری
۱۰ جلسه	۱۲,۳۴	۹,۶۰	۰,۷۳۶	۰,۰۲۵
۲۰ جلسه	۱۷,۸			

همان گونه که در جدول ۷۲-۴ مشاهده میشود، یافته‌ها حاکی از آن است که میانگین کسانی که ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف شرکت کرده اند ۱۲,۳۴ و میانگین رتبه افرادی که ۲۰ جلسه شرکت کرده اند، برابر ۱۷,۸ بوده است. همچنین نتایج آزمون نشان از تایید این فرضیه دارد به نحوی که مقدار آزمون Z (با توجه به اینکه تعداد متغیرها بیشتر از ۲۰ مورد است، از نمره Z استفاده میشود) برابر با ۰,۷۳۶ و سطح معناداری برآورد شده در حد مطلوبی است (۰,۰۲۵)، بنابراین میتوان نتیجه گرفت که بین افرادی که ۱۰ جلسه و افرادی که بیست جلسه حل اختلاف بوده اند از نظر تاثیر گذاری بر کاهش اختلاف ناشی از اعتیاد همسر تفاوت وجود دارد.

فرضیه سوم: به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش دخالت اطرافیان همسران بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.

جدول ۳- نتایج آزمون U مان ویتنی، ارزش تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش دخالت اطرافیان

تعداد جلسه	میانگین رتبه	U مان ویتنی	آزمون Z	سطح معناداری
۱۰ جلسه	۱۴,۳۹	۱۹,۷	-۱,۳۰۱	۰,۰۲۴
۲۰ جلسه	۱۹,۳۲			

همان گونه که در جدول ۷۳-۴ مشاهده میشود، یافته‌ها حاکی از آن است که میانگین کسانی که ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف شرکت کرده اند ۱۴,۳۹ بوده و میانگین رتبه افرادی که ۲۰ جلسه شرکت کرده اند، برابر ۱۹,۳۲ بوده است. همچنین نتایج آزمون نشان از تایید این فرضیه دارد به نحوی که مقدار آزمون Z (با توجه به اینکه تعداد متغیرها بیشتر از ۲۰ مورد است از نمره Z استفاده میشود) برابر با -۱,۳۰۱ و سطح معناداری برآورد شده در حد مطلوبی است (۰,۰۲۴)، بنابراین میتوان نتیجه گرفت که بین افرادی که ۱۰ جلسه و افرادی که ۲۰ جلسه در دوره حل اختلاف بوده اند از نظر تاثیر گذاری بر کاهش دخالت اطرافیان تفاوت وجود دارد.

فرضیه چهارم: به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش بی توجهی عاطفی ارتباطی بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.

جدول ۴- نتایج آزمون U مان ویتنی، ارزش تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش بی توجهی عاطفی - ارتباطی

تعداد جلسه	میانگین رتبه	U مان ویتنی	آزمون Z	سطح معناداری
۱۰ جلسه	۱۹,۴۵	۱۶,۹۸	-۰,۴۸۵	۰,۰۷۸
۲۰ جلسه	۲۳,۴			

همان گونه که در جدول ۷۴-۴ مشاهده میشود، یافته‌ها حاکی از آن است که میانگین کسانی که ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف شرکت کرده اند ۱۹,۴۵ بوده و میانگین رتبه افرادی که ۲۰ جلسه شرکت کرده اند، برابر ۲۳,۴ بوده است. همچنین نتایج آزمون نشان از عدم تایید این فرضیه دارد به نحوی که مقدار آزمون Z (با توجه به اینکه تعداد متغیرها بیشتر از ۲۰ مورد است، از نمره Z استفاده میشود) برابر با -۰,۴۸۵ و سطح معناداری برآورد شده در حد مطلوبی نیست (۰,۰۷۸)، بنابراین میتوان نتیجه گرفت که بین افرادی که ۱۰ جلسه و افرادی که ۲۰ جلسه در دوره حل اختلاف بوده اند از نظر تاثیر گذاری بر کاهش بی توجهی عاطفی - ارتباطی تفاوت وجود ندارد.

فرضیه پنجم: به نظر می‌رسد بین تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اشتغال زن بر اساس تعداد جلسات شرکت در دوره حل اختلاف تفاوت وجود دارد.

جدول ۵- نتایج آزمون U مان ویتنی، ارزش تاثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر کاهش اختلاف ناشی از اشتغال زن

تعداد جلسه	میانگین رتبه	U مان ویتنی	آزمون Z	سطح معناداری
۱۰ جلسه	۱۲,۸۷	۱۱,۵۷	-۰,۵۴۹	۰,۶۷۱
۲۰ جلسه	۱۴,۳۱			

همان گونه که در جدول ۷۵-۴ مشاهده میشود، یافته‌ها حاکی از آن است که میانگین کسانی که ۱۰ جلسه در دوره حل اختلاف شرکت کرده اند ۱۲٫۸۷ بوده و میانگین رتبه افرادی که ۲۰ جلسه شرکت کرده اند، برابر ۱۴٫۳۱ بوده است. همچنین نتایج آزمون نشان از عدم تأیید این فرضیه دارد به نحوی که مقدار آزمون Z (با توجه به اینکه تعداد متغیرها بیشتر از ۲۰ مورد است، از نمره Z استفاده میشود) برابر با ۰٫۴۸۵- و سطح معناداری برآورد شده در حد مطلوبی نیست (۰٫۶۷۱)، بنابراین میتوان نتیجه گرفت که بین افرادی که ۱۰ جلسه و افرادی که ۲۰ جلسه در دوره حل اختلاف بوده اند، از نظر تأثیرگذاری بر کاهش اختلاف ناشی از اشتغال زن تفاوت وجود ندارد.

بحث و نتیجه گیری

در این بخش بر اساس چهارچوب نظری تحقیق، که شرح آن گذشت و همچنین با توجه به یافته‌های تحقیق می توان نتیجه گیری کرد که: در رابطه با تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر فرضیه اول (کاهش خشونت خانگی)، براساس تعداد جلسه‌های شرکت همسران، با توجه به تأیید شدن فرضیه، و موثر بودن مداخله مددکاری اجتماعی؛ این واقعیت را آشکار میکند که به علت رعایت قلمرو مشارکت و همکاری توسط همسران در جلسه‌های حل اختلاف، مددکار اجتماعی نیز از روش میانجی‌گری استفاده کرده، که در نهایت همسران با راهنمایی مددکار اجتماعی، موفق به تصمیم‌گیری شده و راهحل مورد توافقشان را انتخاب کردند، که به حل اختلاف آنها منجر شد. این نکته نیز قابل ذکر است که مددکار اجتماعی میانجی‌گر، نقشی موثر در روشن ساختن موضوع مورد اختلاف، ایجاد فضایی مناسب و بدور از هر گونه تنش مخرب، برای بحث و مذاکره منطقی طرفین داشته است و مهارت مددکاران اجتماعی در زمینه کاهش خشونت خانگی را نمایان می‌کند.

با توجه به تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر فرضیه دوم (کاهش اختلاف ناشی از اعتیاد همسر) بر اساس تعداد جلسه‌های شرکت همسران در دوره حل اختلاف، با توجه به تأیید شدن آن و موثر بودن مداخله مددکاری اجتماعی، گویای این مطلب است که مددکاران اجتماعی، برای همسرانی که اعتیاد داشته اند، علاوه بر نقش میانجی، از تخصص خود در زمینه اعتیاد نیز استفاده کرده، و با کاهش وابستگی آنها به مصرف مواد مخدر، موجب مشارکت همسران در تصمیم‌گیری برای انتخاب راه حل، و در نهایت حل اختلافشان شده است.

تأیید شدن فرضیه سوم (تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی در حل اختلاف ناشی از دخالت اطرافیان، براساس تعداد جلسه‌های شرکت همسران)، حکایت از این دارد که نقش میانجی مددکار اجتماعی موجب کاهش دخالت اطرافیان شده و به علت رعایت قلمرو مشارکت و همکاری توسط همسران در جلسه‌های حل اختلاف، مددکار اجتماعی نیز از روش میانجی‌گری استفاده کرده، که در نهایت همسران با راهنمایی مددکار اجتماعی، موفق به تصمیم‌گیری شده و راهحل مورد توافقشان را انتخاب کردند، که به حل اختلاف آنها منجر شد.

با توجه به موثر نبودن مداخله مددکاری اجتماعی بر اختلاف ناشی از بی توجهی عاطفی-ارتباطی و رد شدن فرضیه چهارم، می توان نتیجه گرفت که در این زمینه مددکاران اجتماعی علاوه بر استفاده از نقش میانجی، نیازمند توجه به مسائل عاطفی و نحوه تعامل همسران با یکدیگر هستند؛ زیرا تأکید بر تعامل اعضای خانواده در محیط خانواده، احساس تعلق به گروه را افزایش داده، ابراز عواطف مثبت به صورت کلامی و غیر کلامی نسبت به هم، ایفای نقش مناسب و متعادل توسط اعضای خانواده، مبتنی بر شیوه‌های رفتاری مطلوب درک و تلقی متقابل و احترام گذاشتن والدین و فرزندان و تقویت معیارهای الگوسازی در خانواده‌ها می‌تواند بر جذابیت تعامل و در کنار هم زیستن بیافزاید.

تأیید نشدن فرضیه پنجم و موثر نبودن مداخله مددکاری اجتماعی در حل اختلاف ناشی از اشتغال زن، براساس تعداد جلسه‌های شرکت همسران، بیانگر این مطلب است که به علت داشتن روحیه رفاقت و قاطعیت از سوی همسران، که موجب عدم توجه آنها به نیازها و خواسته‌های یکدیگر شده است، هر چند که مددکار اجتماعی، زمینه را برای تصمیم‌گیری همسران فراهم کرده و راهنمایی‌های مورد نیاز را در اختیار آنان قرار داده، اما مداخله مددکار اجتماعی، به حل اختلاف همسران منجر نشده است

پیشنهادهای

الف- پژوهشی

در راستای تکمیل تحقیق حاضر، پیشنهاد میشود تحقیقاتی، با ویژگیهای زیر در این زمینه انجام شود:

۱- با توجه به اینکه بررسی اختلاف خانوادگی، واجد جنبه‌های کیفی و ذهنی است، و همچنین بررسی تأثیر مداخله مددکاری اجتماعی بر آن نیز از حساسیت شایان توجهی برخوردار است، بنابراین پژوهش کمی قادر به پوشش تمام ابعاد و زوایای کیفی و ذهنی آن نیست؛ و انجام پژوهش کیفی که از عمق بیشتری برخوردار است میتواند در این قسمت، ضعفهای روش کمی را جبران کرده و همچنین دقت روش کمی نیز اعتبار روش کیفی را در تحقیق افزایش خواهد داد.

۲- برای افزایش قدرت تعمیم‌پذیری و دقت تحقیق، پیشنهاد میشود از یک گروه مقایسه در بررسی اختلاف خانوادگی استفاده شود. این گروه مقایسه در این تحقیقات، شامل خانواده‌های است که اختلاف خانوادگی داشته و از جهات مختلف با گروه مورد مطالعه (نوع اختلاف) همگن بوده و فقط مداخله مددکاری اجتماعی برای آن انجام نشده باشد، که در تحقیق حاضر به علت در دسترس نبودن گروه کنترل انجام آن ممکن نشد.

۳- غنی کردن ادبیات میانجیگری، با استفاده از مطالعه و برگردان پایان‌نامه‌ها و کارهای پژوهشی انجام شده در خارج از کشور برای استفاده اساتید و دانشجویان مددکاری اجتماعی.

ب- اجرایی

۱- پیش‌بینی مراکزی تخصصی، تحت عنوان حل اختلاف غیرقضایی، با محوریت مداخله مددکاری اجتماعی (نقش میانجی و مداخله در بحران)، به منظور کاهش و در نهایت حل اختلاف خانوادگی.

۲- اختصاص دادن چند واحد آموزشی در دوره کارشناسی مددکاری اجتماعی به خانواده و مسائل و آسیب‌های آن، به عنوان یک نهاد اساسی جامعه با توجه به جایگاه حائز اهمیت آن در شرایط کنونی کشور.

۳- اختصاص دادن چند واحد آموزشی در دوره کارشناسی به میانجی‌گری و حل اختلاف.

۴- استفاده از دانش و مهارت مددکاران اجتماعی در زمینه حل اختلاف خانوادگی در مراکز دادگستری، به منظور حل اختلاف خانواده و کاهش آمار طلاق در کشور.

منابع

۱. آقابخشی، حبیب (۱۳۹۱). نقش مددکار اجتماعی در حل اختلاف خانواده. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۲. اداره کل مشاوره و مددکاری اجتماعی ناجا (نمیه اول سال ۹۱)، «اطلس آسیب‌های روانی-اجتماعی مراجعان به مرکز مشاوره و دفاتر مددکاری اجتماعی کلانتریها»
۳. ام‌برام، لورانس (۱۳۷۷). مراحل و مهارت‌های مددکاری. ترجمه دکتر پروانه کارکیا، چاپ اول، نشر سمت.
۴. پناهی، محمد حسین (۱۳۸۰). فاصله نسلی و اختلاف خانوادگی و چگونگی برخورد با آن. تهران: فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال یازدهم، شماره ۳۷ و ۳۸ بهار و تابستان.
۵. جانسون، لوتیز (تهران ۱۳۷۹). حرفه مددکاری اجتماعی از دیدگاهی جامع. محمدحسین بازرگان، چاپ اول، نشر دانشگاه علامه طباطبایی
۶. خمسه، اکرم (۱۳۸۲). آموزش قبل از ازدواج. راهنمای عملی برای زوج‌های جوان. تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، پژوهشکده زنان.
۷. ریتزر، جورج (۱۳۷۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن، چاپ سوم، نشر علمی.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۷۲). طلاق، پژوهش در شناخت واقعیت و عوامل آن. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. ساروخانی، باقر (۱۳۷۰). مقدمه ای بر جامعه‌شناسی خانواده. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰
۱۰. ستوده، هدایت (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران. انتشارات ندای آریانا.
۱۱. سجادی، سیدهانیه (۸۶-۸۷). «بررسی عوامل موثر در بروز اختلافات خانوادگی مراجعان مراکز مشاوره ناجا در ناحیه شرق تهران در سال» دانشگاه علامه طباطبایی دانشکده علوم اجتماعی
۱۲. غرق، سوده (۸۸-۸۹). «تأثیر مداخلات خانواده درمانی راهبردی بر اختلافات زناشویی». دانشگاه علامه طباطبایی دانشکده علوم اجتماعی
۱۳. کالشد، ورونیکا-اورم، جوون (اسفند ۱۳۷۹). مددکاری اجتماعی. مترجم، فریده همتی، چاپ اول، نشر کلک مشکین، چاپ اول
۱۴. گاتمن، جان (۱۳۷۷). چرا ازدواج موفق، چرا ازدواج ناموفق، ترجمه مهرداد فیروزبخت، انتشارات ابجد.
۱۵. گسن، ریموند (۱۳۷۴). مقدمه‌های بر جرم‌شناسی. ترجمه مهدی کی‌نیا. ناشر مترجم.
۱۶. مهابادی راد، ناهید (۱۳۷۲). روانشناسی ازدواج و تشکیل خانواده. انتشارات حافظ.
۱۷. معظمی، شهلا (۱۳۸۲). فرار دختران چرا. نشر گرایش.
۱۸. میلر، دلبرت (۱۳۸۴). راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: نشر نی.
19. Burgess, H. & Burgess, G. (1997). The Encyclopedia of Conflict Resolution. Santa Barbara, California: ABC-CLIO
20. Davis, A. & Porter, K. (1984). Dispute Resolution: The Fourth "R". Journal of Dispute Resolution, 31, 1-19.

21. Folberg, J. & Taylor, A. (1984). Mediation: A comprehensive guide to resolving conflicts without litigation. San Francisco, California: Jossey-Bass Inc., Publishers
22. HayduK ,Nina(2001).conflict resolution and family mediation in University of Manitoba,June.ProQuest information and learning
23. Sanchirico, Susan M(2009). A Survey Of Social Workers'perceptions Of The Efectiveness Of Their Graduate Curriculum For Conflict Resolution/Mediation Practice. The City University Of New York. Copyright 2009 by ProQuest LLC.
24. Wilmot, W.W. & Hocker, J.L. (2001). Interpersonal Conflict - Sixth Edition. NewYork, NY: McGraw Hill
25. Moore, C. (1996). The Mediation Process: Practical Strategies for Resolving Conflict,(2nd Edition). San Francisco: Jossey-Bass Publishing
26. Wiberg, H. The peace research movement. In P. Wallensteen (ed.) 1988 Peace
27. Research: Achievements and Challenges. Boulder/London: Westview Press, 30-58.
28. Yarn, D. (1999). Dictionary of Conflict Resolution. San Francisco, California: Jossey-Bass Inc.
29. www.sabtahval.com

تعامل تغییرات فرهنگی و ادبیات: بررسی تغییر سیمای زن در ادبیات فارسی معاصر

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۲۷

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۵

کد مقاله: ۹۳۶۵۸۱

اسداله بابایی فرد^۱، سرور زارع‌پور^۲

چکیده

در این نوشتار رابطه‌ی ادبیات و جامعه و متعاقباً تغییرات فرهنگی، بیان شده است. در این مقاله، با آوردن مثال‌هایی از اشعار شاعران زن دوران معاصر، همچون پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد و مقایسه آن‌ها با اشعار شاعران مرد در ادبیات کلاسیک، بر اهمیت گسترش زبان زنانه در ادبیات معاصر ایران تأکید شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که گسترش زبان زنانه که در نتیجه افزایش تعداد شاعران و نویسندگان زن بوده، تأثیر مهمی در تغییر و تحول نگاه افراد جامعه و متعاقباً شاعران و نویسندگان مرد به زن و بیان خواسته‌ها و مطالبات زنان داشته است؛ خواسته‌ها و مطالباتی که با هرچه شفاف‌تر بیان شدن توسط خود زنان، می‌تواند گام مؤثری در جهت حل مشکلات اجتماعی آن‌ها و ایجاد تغییرات فرهنگی، داشته باشد. بررسی صفات نسبت داده شده به زنان در ادبیات کلاسیک و مقایسه آن با ادبیات معاصر، گواه تأثیر حضور زنان در این عرصه و گسترش زبان زنانه است. همچنین در این پژوهش با آوردن مثال‌های متعدد از آثار شاعران نام‌برده و تحلیل آن‌ها، به نگاه ویژه آن‌ها، به خود و مسائل اجتماعی زنان توجه شده است؛ مسائلی مانند لزوم کسب دانش و محرومیت زنان از امکانات کسب آن، استقلال و هویت فردی زنان، زنان در اقلیت مانند ایل‌نشینان، فقر زنان، زنان تن‌فروش، خشونت علیه زنان و غیره، چرا که به نظر ما گسترش زبان زنانه توسط زنان و محور قرار دادن زن در آثار این ادیبان، نقش شایانی در تغییرات و تحولات فرهنگی دارد.

واژگان کلیدی: تغییرات فرهنگی، زبان زنانه، زن در ادبیات کلاسیک و معاصر، شاعران زن، ادب فارسی

۱- دانشجویار گروه علوم اجتماعی دانشگاه کاشان، نویسنده‌ی مسئول ؛ babaiefard@kashanu.ac.ir

۲- کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی، دانشگاه کاشان؛ soroorzareepoor@gmail.com

۱- طرح و بیان موضوع

در این نوشتار تغییرات سیمای زن در ادبیات فارسی معاصر بررسی شده است. نوشتار حاضر تلاش دارد نشان دهد که تغییرات فرهنگی و ادبیات دارای رابطه‌ی متقابل هستند؛ به بیان دیگر، تغییر در حوزه‌های فرهنگی با کارگزاری فعالان فکری و فرهنگی، همچون نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان، می‌تواند نقشی بنیادی در ادبیات داشته باشد. در حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات نیز این استدلال مطرح می‌شود که بین جامعه و ادبیات رابطه دیالکتیک وجود دارد: پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی در تولیدات ادبی و محتوای ادبیات نقشی بنیادی دارند، و از سوی دیگر، ادبیات می‌تواند در تغییرات و تحولات اجتماعی و فرهنگی نقش و تأثیر داشته باشد. اصولاً ادبیات در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه در بسترهای اجتماعی و تاریخی است که اشکال گوناگون ادبیات و محتواهای ادبی ایجاد می‌شوند. همین ادبیات و محتواهای ادبی که توسط مخاطبان مورد استفاده و مصرف قرار می‌گیرند می‌توانند نقشی مهم در ارزش‌ها، نگرش‌ها و باورهای آن مخاطبان داشته باشند. در این جاست که اهمیت ادبیات به لحاظ نقش آن در تغییرات و تحولات اجتماعی، فکری و فرهنگی روشن می‌شود. به طور کلی، ادبیات در اشکال گوناگون آن، همچون ادبیات سیاسی، ادبیات عاشقانه، ادبیات عرفانی، ادبیات با مضامین و محتواهای فلسفی، زیبایی‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی، محتواهایی هستند برای تأثیرگذاری در اذهان فردی و اجتماعی. ادبیات و محتواهای ادبی حامل پیام‌های هستند در حوزه‌های گوناگون زندگی برای دگرگون کردن هستی‌های فردی و اجتماعی. بنابراین، هیچ داده یا تولید ادبی نیست که بدون نیت و هدف ایجاد شده باشد، بلکه نویسنده یا ایجادکننده‌ی آن به دنبال آن است که از طریق کلام و پیام ادبی، مخاطبان خود را تحت تأثیر قرار داده و آن‌ها را در مسیر خاصی هدایت یا راهنمایی کند. ادبیات زنانه گونه‌ای از ادبیات است که به طور ویژه چنین هدفی را دنبال می‌کند. در یک نگاه تاریخی چنین به نظر می‌رسد که در بخش مهمی از تاریخ مردان قدرت را در دست داشته‌اند. در این‌جا قدرت مفهومی کلی است و از طریق در اختیار داشتن برخی امکانات و مزایا، مانند ثروت، توانمندی بدنی یا منزلت اجتماعی، به دست می‌آید. نویسندگان مدافع حقوق زنان، و به بیان دیگر فمینیست‌ها، معتقدند که مردان از طریق انحصار قدرت در دستان خود، نیمی از جامعه، یعنی زنان، را تحت سیطره و انتقید خود درآورده‌اند. در چنین رویکردی، به لحاظ تاریخی قدرت و ثروت همواره در دست مردان متمرکز بوده و آن‌ها از طریق انحصار قدرت و ثروت، زنان را از حداقل حقوق انسانی‌شان محروم کرده‌اند. گذشته از درستی یا نادرستی داعیه‌های نویسندگان یا صاحب‌نظران فمینیست، آن چه ضرورت دارد بررسی نظری و تجربی جایگاه تاریخی زنان در جامعه‌ی انسانی به صورت مصداقی و عینی، و نه کلی و انتزاعی، است. معتقدیم شرایط زنان به لحاظ تاریخی و در بسترهای اجتماعی گوناگون تفاوت داشته است. ضمن آن که داده‌ها و استدلال‌های زیادی مدافع ایده‌ی حاکمیت مردان و مردسالاری در طول تاریخ هستند، برخی داده‌ها نیز شواهدی مبنی بر قدرت زیاد زنان و زن‌سالاری در برخی برهه‌های تاریخی و برخی جوامع ارائه می‌کنند. در هر حال، آن‌چه در مورد جایگاه تاریخی و اجتماعی زنان اهمیت دارد بررسی دقیق شواهد تاریخی و همچنین بررسی تجربی جایگاه زنان در جوامع دنیای معاصر است. در همین راستا، باید دید زنان به لحاظ تاریخی و اجتماعی دارای چه جایگاهی هستند، و این که اگر آن‌ها جایگاهی پایین‌تر از مردان داشته‌اند چه عواملی در این زمینه مؤثر بوده‌اند؟ یکی از بسترهایی که از طریق آن می‌توان به این جایگاه پی برد ادبیات است. اگر نگوییم ادبیات آینه‌ی تمام‌نمای زندگی و جهان اجتماعی است، لافل می‌توانیم بگوییم می‌تواند نقش مهمی در انعکاس آن‌ها داشته باشد. مثلاً، در زمینه‌ی شناخت جایگاه تاریخی و اجتماعی زنان در جامعه‌ی انسانی، یکی از منابعی که می‌توان از آن یاری گرفت ادبیات است. مسلماً نحوه‌ی بازنمایی زن در ادبیات - کلاسیک یا مدرن - دارای تفاوت‌های مهمی است. به نظر می‌رسد در ادبیات کلاسیک زنان چندان حضور ندارند؛ چه به عنوان کنش‌گران انسانی و چه به عنوان نویسنده و فعال فکری. اما در ادبیات معاصر زنان حضور پررنگ، مهم و تعیین‌کننده‌ای پیدا کرده‌اند: هم به عنوان کنش‌گران انسانی و هم به عنوان نویسنده و فعال فکری. به طور کلی، در این نوشتار پژوهشگران بر آن هستند که با بررسی و مقایسه آثار ادبی دوران کلاسیک زبان فارسی و دوران معاصر، به این پرسش پاسخ دهند که: آیا با ورود شاعران زن و ارائه‌ی آثار آنان در جامعه، و به تبع آن گسترش زبان زنانه و ابراز شخصیت واقعی زنان توسط خود آن‌ها و بیان مشکلات اجتماعی زنان به قلم خود، تغییر فرهنگی در نوع نگاه به زن و جایگاه زن، در ادبیات و جامعه رخ داده است یا خیر؟ در این نوشتار با تکیه بر آثار شاعرانی مانند پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی، و هم‌چنین مقایسه‌ی آن‌ها با آثار احمد درصدد پاسخ به پرسش مذکور هستیم.

۲- اهمیت و ضرورت پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی در رابطه با بررسی سیمای زن در آثار ادیبان، نویسندگان و شاعران ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی انجام شده است. اما تاکنون پژوهشی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی در ادبیات و در ارتباط با تغییرات و تحولات فرهنگی رخ داده، در ارائه‌ی سیمای زن در اثر حضور شاعران زن در ادبیات فارسی و متعاقباً گسترش زبان زنانه، صورت نگرفته است. به همین دلیل در این پژوهش تلاش کرده‌ایم که با پیوند جامعه‌شناسی فرهنگی و ادبیات و بررسی آثار ادیبان با هدف مطرح شده، نگاهی جدید

به تغییرات فرهنگی در ادبیات داشته باشیم. هم‌چنین، از آن‌جایی که جامعه‌شناسان، ادبیات را وسیله‌ای برای فهم کلیتی مهم به نام فرهنگ و جامعه می‌دانند، بررسی آثار ادبی نیز به همین دلیل از اهمیت بسیاری برخوردار است. از طرف دیگر، آثار شاعران و نویسندگان با توجه به بافت زمانی و تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی متفاوتی که در آن‌ها می‌زیسته‌اند، می‌تواند سند و مدرکی موثق برای بررسی تغییرات فرهنگی و تحولات رخ داده در اجتماع باشد. از این جهت ضرورت مطالعه و بررسی آثار ادبی در بازه‌های زمانی متفاوت، برای بررسی تغییرات فرهنگی در جامعه، بیش از پیش نمایان است.

۳- مبانی و چهارچوب نظری پژوهش

۳-۱- تغییرات فرهنگی

یکی از ویژگی‌های مهم بنیادی هر فرهنگ، تغییر در فرهنگ و ابعاد آن است. تغییر فرهنگی فرایندی است که طی آن اجزای مختلف یک فرهنگ با گذشت زمان دگرگونی پیدا می‌کند. هرگونه دگرگونی در اجزا و کلیت فرهنگ، در سازمان‌های اجتماعی تحولاتی را پدید می‌آورد. (آقایی، ۱۳۸۳: ۴۵). فرهنگ به طور مستمر و مداوم در حال تغییر و تحول است؛ به‌طوری‌که هیچ فرهنگی را نمی‌توان از این قاعده مستثنی قلمداد کرد. تغییرات و تحولات در زمینه‌ی فرهنگ می‌تواند بسیار سریع و یا آرام صورت پذیرد (نعیمی و قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۹۲). سیال بودن فرهنگ، موجب می‌شود که عناصر و ساختار آن تغییر یابد، و تحت تأثیر تغییرات شیوه‌های زندگی، آیین‌ها و سنت‌ها عوض شود. درباره‌ی تغییرات فرهنگی، پنج پرسش بنیادی وجود دارد. چه چیزی تغییر می‌کند؟ چگونه تغییر می‌کند؟ زمینه‌ها و عوامل مؤثر در تغییر کدام‌اند؟ کارگزاران تغییر، چه کسانی هستند؟ پیامدها و شعاع تغییرات فرهنگی چیست؟ (اسماعیلی، ۱۳۸۷: ۴۴). شناسایی زمینه‌ها، شرایط و عوامل مهم و اثرگذار در تغییرات فرهنگی از اصلی‌ترین نیازها و ضرورت‌های علمی و اجتماعی است (آزادارمکی، ۱۳۸۸: ۱۵۹). در حقیقت تغییرات فرهنگی هنگامی رخ می‌دهد که لایه‌های معنایی پیرامونی، از نظر گروه اجتماعی، اهمیت و منزلت بیش‌تری می‌یابند (در نتیجه در حلقه‌های تشکیل دهنده‌ی نظام فرهنگی، این حلقه به نقطه‌ی کانون نزدیک شده، و زمانی می‌تواند به نقطه‌ی مرکزی تبدیل شود. در چنین حالتی، تغییر فرهنگی به وجود می‌آید (اسماعیلی، ۱۳۸۷: ۴۴).

۳-۲- ادبیات و تغییرات فرهنگی

ادبیات قلمرو تجربه‌هاست. باور این واقعیت است که زندگی بامعناست و معنای زیستن را در هر فرهنگی از ادبیات آن فرهنگ، باید جست؛ چرا که ادبیات، نماد فرهنگ است و نمود جامعه بشری در گذر روزگاران. روش و منش هر ملیتی، اخلاق پسندیده و ناپسند در هر فرهنگی، آیین و رسوم هر قومی، دین و بینش مذهبی هر گروهی، نوع فرمان‌روایی و نظام سیاسی هر کشوری و در یک سخن، فرهنگ هر سرزمینی در ادبیات آن سرزمین پدیدار می‌گردد (فخراسلام، ۱۳۸۵: ۵۴). ادبیات، گواهی بر شرایط هر جامعه و آشکارگر اندیشه حاکم بر اذهان است؛ که می‌تواند سمت و سوی روابط اجتماعی مردمان در هر دوره را بیان کند. البته به نظر نگارنده، ادبیات و جامعه (تغییرات فرهنگی) یک رابطه‌ی متقابل و دوسویه دارند. همان‌گونه که نویسندگان، شاعران و ادیبان، بن‌مایه‌های فکری و اندیشه‌ورزی خود را از تجربه‌های زیسته در اجتماع می‌گیرند و تغییرات فرهنگی و اجتماعی بر ساحت اندیشه‌ی ایشان تأثیرگذار است؛ متقابلاً نوشته‌ها و آثار ادبی چنین افرادی، بر جامعه، فرهنگ آن جامعه و متقابلاً بر تغییرات فرهنگی اثرگذار است و چه بسا که خود موجب تغییرات فرهنگی شود.

جامعه‌شناسی در ادبیات... بیشتر به رابطه‌ی ادبیات و جامعه و به جست‌وجوی نشانه‌های این رابطه‌ی متقابل می‌پردازد، و به این ترتیب می‌کوشد اثرات شرایط و اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را بر ادبیات و نقش ادبیات را در زندگی اجتماعی - فرهنگی جامعه آشکار سازد. در همین جست‌وجو است که از محتوای آثار ادبی هر دوره می‌توان به نشانه‌هایی قابل ملاحظه از شرایط حاکم بر آن دوره پی برد و آن‌چه را که تاریخ‌نگاری رسمی درباره آن بازگو نکرده است در لایه‌ای آثار ادبی باز یافت. نویسنده و شاعر در فضای عصر خویش زندگی می‌کند و معمولاً عناصر مورد نیاز برای خلق اثر خویش را از همین فضا به دست می‌آورد. به همین علت است که آثار ادبی، هریک به گونه‌ای، بخشی از ویژگی‌های دوره‌ای را که خود در آن خلق شده‌اند، بازتاب می‌دهند و در محتوا، با یک‌دیگر همانندی‌هایی دارند. روشن است که هر اندازه شاعر یا نویسنده نسبت به آن‌چه که در پیرامون وی می‌گذرد حساس‌تر و در برابر جامعه‌ی خود و سرنوشت آن متعهدتر باشد، بازتاب شرایط و اوضاع اجتماعی نیز در آثار او ژرف‌تر و گسترده‌تر است (وحید، ۱۳۷۶: ۳۳-۳۴).

ادبیات پارسی و ادیبان و شاعران و نویسندگان آن، نیز از این قاعده مستثنی نیستند. ادبیات پارسی به دو بخش کلاسیک و معاصر - از دوران مشروطیت تا کنون - تقسیم می‌شود. نکته حائز اهمیت آن است که در هر دو بخش آن، (به خصوص بخش کلاسیک) اکثر شاعران و نویسندگان را مردان تشکیل می‌دهند. این مسأله از دیدگاه منتقدان، و به خصوص منتقدان فمینیست، پنهان‌نمانده است. چرا که منتقدان فمینیست میان ادبیات و ایدئولوژی اجتماعی پیوند برقرار می‌کنند و به این منظور به شیوه‌هایی توجه دارند که ایدئولوژی اجتماعی در ادبیات و انواع ادبی بازتاب پیدا می‌کند (واصفی و ذوالقاری، ۱۳۸۸: ۷۰). فمینیست‌ها

معتقدند که از لحاظ تاریخی، ادبیات هم مانند نظام طبقاتی و نژادی به طور بحث‌انگیزی گرایش به شخصیت و نادیده گرفتن جایگاه زنان داشته است. این امر از راه‌هایی چند صورت می‌پذیرد. در متون ادبی، زنان معمولاً نقش‌های کم‌اهمیت‌تری نسبت به مردان به عهده دارند. بدیهی است استثنائاتی هم در آثار مردان و زنان نویسنده وجود دارد، اما تجربه مسلط یا هنجاری باز نموده شده در ادبیات، مردانه است (ویستر، ۱۳۸۲: ۴). بدیهی است که با حضور فعالانه زنان در عرصه ادبیات و به دست گرفتن قلم توسط آن‌ها، به رهایی آن‌ها از این تجربه مسلط مردسالارانه در ادبیات و به تبع آن بروز و ظهور تغییرات فرهنگی و اجتماعی، کمک فراوانی کرده است. در بخش بعد به چگونگی شکل‌گیری این واقعیت اشاره شده است.

۳-۳- زبان زنان

در دوران معاصر به سبب گسترش فرصت‌های آموزشی و رفع نسبی محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی برای زنان، به شمار شاعران و نویسندگان زن افزوده شده است. حال باید دید که این تغییر، چه تأثیری بر فرهنگ و ادبیات و تغییرات فرهنگی و تغییر در ادبیات داشته است؟ با افزایش تعداد زنان در حوزه ادبیات نوعی زبان ادبی به نام زبان زنان گسترش یافت. جمله‌های ناتمام، سکوت در متن یا نقض دستور زبان از ویژگی‌های این زبان است (فولادوند، ۱۳۸۹: ۱۷۶). زبان زنان لزوماً به نوشتن درباره زن منجر نمی‌شود. بلکه زبان زنانه، تجلی اندیشه‌ی زنان در چینش کلمات و تجزیه و تحلیل موضوعات مختلف است. در زبان و نوشتار زنانه، وقفه و سکوت یا استفاده از سه نقطه به فراوانی دیده می‌شود «که این ویژگی ریشه در فرهنگ غالب دارد. ما پسرپچه‌هایمان را به اظهارنظر تشویق می‌کنیم و از آن‌ها می‌خواهیم کم‌رو نباشند و با صدای بلند نظر بدهند، اما درباره دخترها برعکس است. این رفتارهای اجتماعی در شیوه نگارش داستان هم خود را این‌طور نشان می‌دهد که شخصیت‌های زن کمتر خودشان را بیان می‌کنند و احساسات درونیشان مکتوم باقی می‌ماند» (فولادوند، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

زنان در نگارش به‌طور ناخودآگاه به دنبال موضوعات خاص می‌روند و با توجه به بیش و نگرش زنان خود به موضوع می‌نگرند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۲). آنان بیشتر از ضمیرهای «ما» و «شما» استفاده می‌کنند و به این ترتیب با طرف صحبت خود وحدت و انسجام را برقرار می‌کنند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۳). حرکات زبانی، از قبیل نیمه تمام رها کردن سخن، لغزش‌های زبانی، بازی کردن با الفاظ، ادا درآوردن‌ها، تکرار کردن، همه حاکی از تفاوت‌های روانی و مخالفت بالقوه نسبت به قوانین اجتماعی مردسالاری است (آذری، ۱۳۹۱: ۳۳). زنان بیش از مردان نسبت به گفتار خود حساس‌اند، آن‌ها در هنگام گفتار احساس امنیت کمتری می‌کنند. امنیت زبانی به این معنی است که گوینده نگران این نیست که نحوه گفتارش مورد انتقاد واقع شود؛ زیرا یا خطاهای گفتاری و انتقاد از آن برایش اهمیتی ندارد یا این که زبان خود را درست و به‌هنجار می‌داند. در مقابل شخصی هنگامی احساس ناامنی زبانی می‌کند که نحوه گفتار خود را کم‌ارزش بداند و الگوهای معتبرتری از گفتار را در ذهن داشته باشد. اصولاً گویش‌وران مؤنث در قیاس با جنس مذکر از صورت‌های بهتر و درست‌تر زبان استفاده می‌کنند؛ زیرا آن‌ها نسبت به اهمیت اجتماعی متغیرهای زبانی مربوط به طبقه‌ی اجتماعی خود حساس‌ترند. زنان در کاربرد زبان بیش‌تر دقت می‌کنند و توجه بیش‌تری نشان می‌دهند و از عبارات‌های غیرمنطقی نظیر «من گمان می‌کنم» بیش‌تر استفاده می‌کنند. اصولاً مردها و زن‌ها در ادا کردن کلمات دستوری شیوه‌های مجزایی دارند. معمولاً زنان در بیان این جمله‌ها، نرم‌تر و ملاحظه‌کارترند؛ به‌طور مثال از جملات «فکر نمی‌کنی که این کار ...» یا «اگر میشه ...» استفاده می‌کنند. به‌رحال بیش‌تر آن‌ها وقتی می‌خواهند تقاضای خود را مطرح کنند شرایط و روحیات طرف مقابل را نیز در نظر می‌گیرند و سعی می‌کنند به صورت غیرمستقیم و در لفافه سخن بگویند. زنان برخورد آگاهانه‌تری با زبان دارند و بیش‌تر گفتاری را به کار می‌برند که در آن هنجارهای مورد قبول جامعه رعایت شده باشد (آذری، ۱۳۹۱: ۳۴).

زبان زنانه زبانی است که قواعد زبان هنجار را در هم می‌ریزد و علیه سخن موجود می‌شود. از فاکتورهایی که زبان زنانه از آن سود می‌جوید: ۱- مرکززدایی ۲- عدم قطعیت ۳- پرداختن به موضوعات غیرمحوری ۴- سیالیت ۵- معناگریزی ۶- استفاده از ضمایر مبهم و خنثی که جنسیت فاعل گفتار را در نحو کلام معلوم نکند ۷- ابداع ضمایر مشخص جنسی ۸- تعویق معنایی، احاطه‌ی معنا پیوسته از دالی به دال دیگر ۹- طرح تجربیات خاص زنانه در انواع ادبی ۱۰- تکیه بر نقاط خردگرای متن مثل مطالبه شعر محض و سکس ۱۱- استفاده از صداهای مکرر برای القای حسی جنسی زنانه در متن، استفاده از ایماها و اصوات مبهم (اغون بغون) ۱۲- تعدد معانی ۱۳- فقدان وحدت در متن ۱۴- کثرت و پریشیدگی است (خراسانی، ۱۳۸۲: ۴۹). زنانه‌نویسی گفتمانی است که از سر توجه به ذهنیت، جنسیت و زبان نوشته می‌شود. زنانه‌نویسی بر این عقیده استوار است که نظام‌های نمادین موجود، هرچه که باشند رضایت‌بخش نیستند. آن‌ها سرسختانه زنان را در درون نظام محدودکننده‌ای قرار می‌دهند که سوژه‌های فعال بودن را برای ایشان ناممکن می‌سازد (آذری، ۱۳۹۱: ۳۱).

ادبیات جز در سال‌های اخیر تنها در اختیار مردان بوده و به همین سبب دچار الزامات و ساختاری مردانه است. ادبیاتی که از سوی زنان به وجود می‌آید از آن‌جا که این الزامات را رعایت نمی‌کند و یا می‌تواند رعایت نکند متمایز از ادبیات مردان است و به عبارتی این ادبیات زنانه است. ناهید توسلی (نویسنده و روزنامه‌نگار) در این باره از مفهومی گم‌شده با نام زنانه‌نویسی می‌گوید: «ادبیات و هنر به دلیل حاکمیت جنس مرد در تیول مردان بوده است. تابو بودن هستی زنانه عامل مقابله با ظهور آن در داستان

معاصر است.» وی عقیده دارد که زنانه‌نویسی الزاماً از سوی زنان اتفاق نمی‌افتد و می‌تواند هم از سوی زنان و هم از سوی مردان اتفاق افتد که تفاوت بین دو جنس را اجتناعی و نه زیست‌شناختی می‌دانند و به نوعی برابری بین دو جنس معتقدند: «زنانه‌نویسی» که اساساً ژانر بسیار متفاوتی از دیگر ژانرهای ادبی است، دقیقاً به‌وسیله زنان و حتی مردانی نوشته می‌شود که زن و مرد را دو موجود برابر و یگانه در خلقت و هستی می‌دانند که تفاوت‌های‌شان تنها تفاوت‌های جنسی (زیست‌شناختی) و نه جنسیتی (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۵).

زبان‌شناسان انتقادی و زبان‌شناسان اجتماعی زبان زنان را به شدت از موقعیت فروترشان در جامعه مردسالار متأثر می‌دانند و اغلب بر تفاوت‌های واژگانی و نحوی زبان زنان و مردان تأکید می‌شود. زنان واژه‌ها و صورت‌های نحوی ویژه خود را استفاده می‌کنند. این زبان‌شناسان برای گویش ویژه‌ی زنان و یا مردان اصطلاح زبان جنسیتی را به کار می‌گیرند. بنابراین تعریف زبان جنسیتی^۱ گونه خاصی از زبان است که یک جنس از آن استفاده می‌کند. زبان جنسیتی اصطلاحی است که نظریه‌پردازان فمینیستی از آن در حوزه زبان‌شناسی استفاده می‌کنند تا هویت متمایز زبانی زنان را توصیف کنند؛ آن‌ها می‌گویند هر دو جنس، نظام‌ها یا کدهای ساختاری ویژه خود را دارند که گاه یک زبان نامیده می‌شود (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۶). به عقیده‌ی لیکاف (۱۹۷۵) در صورت‌های مختلف ادات عنصر دستوری، معنی و مصداق خارجی ندارند و فقط موقعیت اجتماعی و رابطه‌ی بین گوینده و شنونده را بیان می‌کند. صورت‌های ادات زنان همان صورت‌های ضعیف‌تر و مؤدبانه‌تر ادات قوی‌ای هستند که مردان به کار می‌گیرند. زنان بیش‌تر از مردان از جمله‌های خبری استفاده می‌کنند، زنان اغلب جمله‌های خود را با کلماتی چون می‌دانید که؟ این‌طور نیست که؟ و ... شروع می‌کنند. فیشمن (۱۹۷۷) این رفتار زنان را ناشی از عدم اعتماد به نفس زنان می‌داند (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۷). البته فمینیست‌ها با این تحلیل‌ها مخالف‌اند و ساخت زبان را ساختی مردم‌محور می‌دانند که زنان در آن احساس راحتی نمی‌کنند. به باور ایشان زنان در زبان اجازه کنترل ندارند و به جای آن که زبان در خدمت ایشان باشد، مایه‌ی رنج و ناامنی ایشان است. در زبان مردم‌محور علاقه‌ها و تجربیات مردان معیار و مثبت شمرده می‌شود و واژگان یا کدهای مربوط به زنان منفی و یا خنثی محسوب می‌شوند و بار تحقیرآمیزی دارند. لیکاف (۱۹۷۳) با طرح نظریه «سلطه»، نابرابری در موقعیت و نقش‌های اجتماعی را موجب تقوت در گونه‌های زبانی زنان و مردان می‌داند. وی معتقد است زنان از آن‌رو که در اجتماع جایگاه فروتری دارند، زبان نازل‌تری نیز به کار می‌گیرند (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۷). زبان برای زنانه شدن باید آن‌چه را که این زبان به حاشیه رانده، به متن بیاورد و این چیزی نیست به جز روایت زنانگی... یک نوشته نمی‌تواند زنانه باشد مگر این‌که با به رسمیت شناختن این موضوع (مذکر بودن زبان) برای نفی آن (ابراز زنانگی) آشکارا تلاش کند... زبان زنانه تنها از طریق ابراز تجربه‌هایی می‌تواند خلق شود که در زبان مردانه نفی و انکار شده‌اند (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۷).

زبان زنانه باید از تن زن و روایت زن بودن شروع کند. این روایت الزاماً مانند روایت مردانه منظم، منطقی و ... نیست بلکه برعکس با معیارهای این زبان پریشان و غیرمنطقی به نظر می‌آید. چرا که این روایت، نظم سابق را نفی می‌کند تا نظامی نو درآورد. [...] به نظر این دسته از نظریه‌پردازان این روایت فقط با نوعی خودآگاهی و تمایل به ابراز ناگفته‌ها ممکن است، چرا که زبان مردانه، چنان فراگیر و عام است که در چارچوب خود و در افق اندیشه‌ای که می‌گشاید، مجال یا امکان جز آن اندیشیدن را نمی‌دهد (فیاض و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۹). ادبیات زنان براساس چگونگی موقعیت زنان در جامعه مطرح می‌شود. موقعیتی که قبل از این توسط مردان تعریف میشد و اکنون، زنان با مطرح کردن مشکلات، احساسات و نابرابری خود نسبت به مردان، زبان به اعتراض گشوده‌اند. ادبیات زنان و روایت‌های زنانه، سعی در آگاه کردن و بیدار کردن ناخودآگاه زن‌ها نسبت به حقوق از دست رفته‌ی آن‌ها دارد. این ادبیات، جامعه‌ی مردسالار را به نقد کشیده و مدعی است که به‌وجودآورنده‌ی تمامی سنت‌های جامعه نیز نگاه مردسالار بوده است. هم‌چنین اقرار می‌کند که زنان نیز با رفتار خود نسبت به فرزندان خود در به‌وجود آوردن مردهای سنتی «قدرت‌طلب» در جامعه‌ی مردسالار به نوعی نقش داشته‌اند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۲).

در واقع نویسندگان زن، با خلق روایت‌های زنانه و ایجاد شخصیت‌های زن در داستان‌های‌شان در پی آن هستند که جنس زنانه را نیز مطرح کرده و پس از ایجاد برابری بین هر دو جنس، به همراهی زنان و مردان بپردازند. گاهی نیز این ادبیات، تمایل دارد قدرت را به‌دست گیرد تا مردان نیز به درک بهتری درباره‌ی تاریخی که بر زنان گذشته و رنج‌های آنان دست یابند. آن‌ها می‌توانند درباره‌ی مسائل و موضوعاتی بنویسند که مردان قادر به آن نیستند. آنان توانایی این را دارند که زنان و احساسات‌شان را به روشی فراتر از آن چه توسط مردان توصیف شده است، به تصویر بکشند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۲). زنان که تا این زمان به واسطه‌ی مردان و طبقاً با برداشت یک جنس متفاوت از بیرون در داستان‌ها ظاهر می‌شدند، از این پس از نگاه و دید یک نویسنده‌ی زن و با قلم او، خود را به نمایش می‌گذارند؛ روایت زنان از خودشان به‌طور طبیعی تفاوت چشم‌گیری با روایت مردان از زنان دارد (آذری، ۱۳۹۱: ۳۵). نکته قابل توجه این است که با گسترش زبان زنانه و افزایش زنان نویسنده و شاعر؛ موضوعیت زن در ادبیات دچار تحول شد. در ادبیات، زنان - که همواره یکی از موضوعات اصلی و محوری شاعران و نویسندگان بوده‌اند - غالباً از دریچه‌ای مردانه توصیف

می‌شدند، و مورد ستایش و یا سرزنش قرار می‌گرفتند. اما با فاصله گرفتن از فضای ادبیات کلاسیک، نگرش و تجربه‌های زنانه و دغدغه‌های خود ایشان نیز به اشعار و نوشته‌ها راه یافت.

۴- سیمای زن در ادبیات فارسی

۴-۱- زن در ادبیات فارسی کلاسیک

در بخش کلاسیک ادبیات فارسی به موضوعاتی از جمله ناقص العقلی، بی وفایی، حيله‌گری و مکاری زنان، عدم مشورت با ایشان و پرهیز از آنان، بدبینی مردان نسبت به زنان و شهوت‌رانی آن‌ها اشاره شده است. به عنوان مثال، دنیا که نشان دل‌بستگی زمینی و فریب‌دهنده‌ی مردان است به مثابه عروس، عجزه یا زنی حيله‌گر است. مولانا می‌گوید: «دنیا زن پیر است چه باشد گر تو/ با پیرزنی انس‌گیری دو سه روز» یا در جایی دیگر ناصر خسرو بیان می‌کند: «دنیا به سوی من به مثل بی وفا زنی است/ نه شاد باش از او نه غمی شو ز فرقتش» حافظ نیز از این قاعده مستثنی نیست: «مجو درستی عهد از جهان سست نهاد/ که این عجزه عروس هزار داماد است» گاهی در ادبیات کلاسیک زن به عنوان نفس دستور دهنده به وسوسه‌های شیطانی و مرد به عنوان عقل معرفی شده است. مولوی در مثنوی خود آورده است: ای خنک آن کس که عقلش نر بود/ نفس زشتش ماده و مضطر بود» قابل ذکر است مقایسه نفس و عقل همواره در ادبیات پارسی و قبل از مولانا وجود داشته است، اما اطلاق نام و صفت زنانه به نفس از مولانا شروع می‌شود. وی زن را نمادی از نفس اماره می‌داند. پیش از وی هیچ‌یک از شاعران حتی شاعران ادبیات عرفانی ما چون عطار و سنایی نیز چنین مقایسه‌ای را انجام نداده بودند (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

مولوی نفس اماره‌ی انسان را به منزله‌ی زن و بدتر از آن می‌خواند:

نفس خود را زن شناس و زان بتر

زان‌که زن جزو است و نفست کل شر

مشورت با نفس خود گر می‌کنی

هرچه گوید کن خلاف آن دنی (مولوی، ۱۳۸۲: ۲۳۲).

مولوی در داستان‌ها و تمثیل‌های مثنوی، زن را خدعه‌باز و مکار و مظهر فریب خوانده و او را ناقص‌العقل می‌نامد. وجود چنین داستان‌ها و تمثیل‌هایی در مثنوی، باعث بروز این تفکر شده است که مولوی در مورد زن کاملاً بدبین است و مانند قدما بیش‌تر زنان را مکار، خدعه‌گر و در موارد بسیاری شایسته‌ی شققت و ترحم و در مواردی دیگر احساساتی و دور از منطق و تعقل صحیح می‌شناسد. دکتر جلال ستاری نیز، بر این باور است که اگرچه مولانا به زن بی‌التفات نبود، اما اصولاً در باب زن، نظری متعارض داشته است و لطف و عنایتش به زن، هیچ‌گاه از نوعی احساس بی‌اعتمادی در حق زن که با تحقیر و کوچک شمردن، پهلوی می‌زند، خالی نبوده است (عرب و صحرايي، ۱۳۹۱: ۱۱۱). ما نمی‌توانیم منکر شویم که ناسزاهای مولانا در مثنوی گاهی تا آن حد صریح و سخت است که او را به سیمای مرد زن‌ستیزی در می‌آورد که از زنان بیزار است؛ ابیاتی از این نوع که در سطور پایین ذکر می‌شود:

چند با ابلیس افسانه کرد

چون حوا گفتش بخور آن گاه خورد

اولین خون در جهان ظلم و داد

از کف قایل بهر زن فتاد

نوح چون بر تابه بریان ساختی

واهله بر تابه سنگ انداختی

مکر زن بر کار او چیره شدی

آب صاف و عطا او تیره شدی (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۹).

در طرز تفکر سنایی نیز نسبت به موضوع زن می‌توانیم رسوب افکار زن‌ستیز ارسطویی را ببینیم:

حجره‌ی عقل ز سودای زنان خالی کن

تا به جان پند تو گیرند همه پُره‌نران

عیش خود تلخ چه داریم به سودای زنان

ما و سیمین زرخان خوش و زرین کمران (حسینی، ۱۳۸۷: ۵۱).

سنایی معتقد است بیش‌تر زنان حراف و دروغ‌زن‌اند و از عشق بهره‌ای نبرده‌اند. حيله‌گر و نابکارند:

حملة با شیر مرد همراه است؛

حيله کار زن است و روباه است.

در بیش‌تر موارد او برای خوار شمردن مردانی که راه حقیقت را نیافته‌اند، از صفت زن برای آنان استفاده می‌کند:

هر که مرد است او بود در جست‌وجو معنی‌پرست.

هر که زن طبع است خود مانده‌ست در رنگ و نگار (حسینی، ۱۳۸۷: ۵۱).

مسأله‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد این است که صفات مذکور، برای هر انسانی - اعم از زن و مرد- ناپسند است؛ اما جای سؤال است که اگر چنین افعالی توسط شخصیت‌های زن بروز یابد، چرا باید این صفات به جنس آن‌ها تعمیم داده شود، نه به شخصیت فردی خطاکاران؟ این مانند زمانی است که شما صندلی چوبی را خریداری کرده باشید و در صورت ناراضی بودن از آن، نتیجه‌گیری کنید که کلیه وسایلی که از چوب ساخته می‌شوند نامناسب‌اند یا اصلاً چوب قابلیت ندارد. حکیم ابوالقاسم فردوسی با این که اثر فاخرش، شاهنامه تجلی‌گاه شخصیت سی و دو زن (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۴) با چهره‌ای پاک و روشن با صفاتی چون وفاداری، خردمندی، کیاست و ... است؛ اما در مذمت سودابه - زن پلید شاهنامه - دچار چنین اشتباهی می‌شود. فردوسی در ملامت زشت کاری سودابه به جای سرزنش وی به کلی جنس زن را هدف قرار می‌دهد:

«کسی کو بود مهتر انجمن/ کفن بهتر او را ز فرمان زن

سیاوش به گفتار زن شد به باد/ خجسته زنی کو ز مادر نژاد».

در این وادی، جامعه‌ی زنان نه تنها از سرزنش‌های بی‌اساس در امان نخواهد بود؛ بلکه باید تلاش وافری را جهت محو این دیدگاه‌های زن ستیزانه به خرج دهد. از طرف دیگر اگر مردی دست به کارهایی نظیر آن‌چه بیان شد بزند کار او را به دور از مردانگی و مردی می‌دانند. گویا مردانگی لوح پاک، میرا از هرگونه پلشتی است، لیکن زنانگی پوششی است برای موجه جلوه دادن آلودگی‌ها و زشتی‌ها. در نتیجه از زنان چنین افعال ناپسندی دور از انتظار نیست. درست مثل زمانی که بگوییم زنان در پابندی به عهد، سستی می‌کنند. پس عدم تعهد به قول برای زنان، امری عادی و برخاسته از جنس زن است. اول باید گفت که حتی اگر فرض کنیم به کار بردن صفات نامبرده در حق زنان روا باشد، پیامد چنین نگرشی چیزی جز بازپروری زنانی با این صفات نخواهد بود. دوم باید دید تحت چه شرایطی چنین سیمایی از زن دیده می‌شود. به عنوان مثال در شاهنامه شخصیت آن سی و دو زن پاک- سیرت مغفول مانده، ولی ابیاتی که زنان را مورد مذمت قرار می‌دهند، به وفور بیان می‌شوند. به عنوان مثال آن قدر ابیاتی مانند آن‌چه در بالا ذکر شد، از شاهنامه نقل شده است که ابیاتی مانند «ز پاکی و از پارسایی زن/ که هم غم‌گسار است و هم رای‌زن»، «دگر دختری داشت نامش همای/ هنرمند و با دانش و نیک‌رای»، «چو فرزند را باشد آیین و فر/ گرامی به دل بر چه ماده چه نر» و ... مغفول مانده‌اند و بیان نشده‌اند. دلیل این رویکرد را می‌توان عدم وجود زبان زنانه با موضوعیت زن و در نتیجه مجهول بودن هویت واقعی زنان در ادوار گذشته دانست. که از پیامدهای آن می‌توان به یکه‌تازی مردان در ادبیات و متعاقباً استفاده و گسترش مکرر و مغرضانه این بیانات، توسط ایشان اشاره کرد. در مقابل، زنانی در جامعه وجود داشته‌اند که حتی اجازه سوادآموزی نداشتند و اگر احیاناً به مجلسی راه می‌یافتند، تنها راه دست‌یابی آنان به دانش از طریق شنیدن بوده است. شنیدن در فضایی که گویندگان نه تنها قدرت را در دست داشتند، بلکه حفظ قدرت ایشان در گرو بی‌اطلاعی و ناآگاهی زنان بود. و چه چیز بیش از ابیات بزرگانی چون فردوسی می‌توانست در کاهش اعتماد به نفس عمومی زنان و تحقیر و خوارداشت ایشان موثر افتد؟

واقعیت این است که قلم در دست مردان بوده است و از هر کتاب و از هر مکتب و از هر سنتی آن‌چه را که خواسته‌اند برگرفته و آن‌چه به مذاق ایشان خوش نمی‌آمده رها کرده‌اند (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۳). در حقیقت از بررسی چنین متونی که بیان‌گر اوضاع و احوال فرهنگ آن زمان نیز بوده است در می‌یابیم که، فرهنگ زنان ساخته و پرداخته فرهنگ مردانه است و فرهنگ مردانه، زن را مطابق با اهدافش می‌سازد (جعفری جزئی، ۱۳۸۱: ۵۱). البته ناگفته نماند در ادبیات کلاسیک پارسی شاعری مانند عطار به زیبایی به ستایش زنان پرداخته و هرگز در آثارش زنان به صفاتی مانند حيله‌گری، خیانتکاری و گناهکاری توصیف نشده‌اند. بلکه به زنان پارسی و پارسایی زنان اشاره شده است. عطار در الهی‌نامه خود می‌گوید: «بیا ای مرد اگر با ما رفیقی/ درآموز از زنی عشقی حقیقی» یا در ستایش رابعه دختر کعب می‌سراید: «چنان در شعر گفتن خوش زبان بود/ که گویی از لبش طعمی در آن بود». تا آن‌جا که در حکایت شیخ صنعان و دختر ترسا در منطق الطیر، دختر هم معشوق، هم عاشق و هم عشق است و این مرتبه‌ای است که در عرفان فقط زن می‌تواند به آن دست یابد. (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۴۶). عطار در توصیف مرگ دختر ترسا می‌گوید: «قطره‌ای بود او درین بحر مجاز/ سوی دریای حقیقت رفت باز».

بارزترین جلوه‌ی یک زن عارف، در شرح حال رابعه مشهود است، که عطار در تذکرةالاولیا او را به صورت «آن مخدره‌ی خدر خاص، آن مستوره‌ی ستر اخلاص، آن سوخته‌ی عشق و اشتیاق، آن شیفته‌ی قرب و احتراق، آن نایب مریم صفیه، آن مقبول رجال؛ رابعه عدویه» معرفی می‌کند. عطار چون پیش‌بینی می‌کرده که چنین توصیفی از یک زن ممکن است مورد اعتراض واقع شود، خود پاسخ معترضان را چنین داده است: «اگر کسی گوید که ذکر او در صف رجال چرا کردی؟ گویم خواجه‌ی انبیا (ص) فرمود کار به صورت نیست؛ به نیت نیکوست.» (روضاتیان و میرباقری فرد، ۱۳۸۶: ۱۴۱). بدیهی است که عطار با التفاتی که به چهره‌های برتر زنان تاریخ ایران و اسلام و عرفان نشان می‌دهد هویت انسانی-اجتماعی زن را کاملاً پذیرفته است و بر این عقیده است که در معرفت بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد و هرکس به اندازه‌ی پیمانه‌ی وجودی خود از آن بهره می‌گیرد. و چه بسیار زنان که در این مسیر بر مردان پیشی می‌گیرند (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۵۸). اما با این وجود، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در ادبیات

کلاسیک نگاه مساعدی به زن وجود نداشته است. همان‌طور که اشاره شد، غیبت زنان از حضور در اجتماع و ناتوانی در کسب دانش و سوادآموزی و یکه‌تازی مردان در نویسندگی و شاعری و تصاحب قلم، زمینه‌ی مساعدی را برای بروز و وجود چنین نگاه نامساعد و ایجاد فرهنگی مذکر فراهم می‌کرده است. این نکته حائز اهمیت است که تا پیش از دوره‌ی قاجار، اثر شناخته شده‌ی تاریخی یا ادبی منثوری از زنان در دست نیست یا اگر هست هنوز کسی به آن پرداخته نشده است. این بیان، بیش از هرچیزی گواه بر سلطه‌ی فرهنگ مذکر بر تاریخ و ادبیات است و سبب شده که آثار تاریخی و ادبی ما عموماً آثاری مذکر باشند که به شرح و توصیف تجربیات مردان می‌پردازند (عاملی رضایی، ۱۳۸۸: ۱۷۵). دلیل این امر را می‌توان چنین توضیح داد و نتیجه‌گیری کرد:

در اجتماع قدیم، تفکیک کامل حوزه‌ی عمومی از حوزه‌ی خصوصی رواج داشت. زنان متعلق به حوزه‌ی خصوصی بودند، همان‌طور که زن در جامعه فردیت بسته و کاملی را می‌باید حفظ می‌کرد که هیچ تداخلی با دنیای خارجی نداشته باشد، صدایش شنیده نشود، زندگی نامه‌اش بازگو نشود و حجاب جسمانی را کاملاً رعایت کند، زنان به دنیایی تنها و خصوصی تعلق یافتند که ابراز خود یا به طور جسمانی یا با کلمات، تنها محدود به دایره‌ی زندگی خانوادگی بود. لذا جز استثنائات نادر، وجود یک زن در نادیدن و نامرئی بودن او بود و با سکوت و عدم حضور در اجتماع معنا می‌یافت. به این ترتیب، ارزش‌های اجتماعی حاکم درباره‌ی زنان بر بیان ادبی آنان نیز مطابقت یافت، و از طرف دیگر، مابین میان زن و فرهنگ در اجتماع آن روزگار، امری پذیرفته بود. چنان‌که شاعران و نویسندگان بزرگ نیز، زن را مصداق طبیعت و نفس و مرد را مصداق عقل و فرهنگ می‌دانستند. زنان، اهل سخن فرض نمی‌شدند و مورد خطاب قرار نمی‌گرفتند (همان).

۴-۲- زن در ادبیات فارسی معاصر

در ادبیات معاصر افرادی چون ادیب طوسی، حسن هنرمندی، ادیب الممالک و ... هم‌چنان بر مواضع زن‌ستیزانه اعصار گذشته پافشاری می‌کردند. در آثار شاعرانی دیگر چون نظام وفا، ابراهیم صهبا، صادق سرمد، رهی معیری و ... که با موضوع زن سروده شده نکته‌ای جالب به چشم می‌خورد. در شعر این شاعران با دو نوع شعر (با محوریت زنان) مواجه هستیم. شاعر در همان حال که اشعاری در ستایش زن سروده، از جانبی دیگر همان شاعر، اشعاری را در مذمت زن بیان کرده است. به وضوح می‌توان کشمکش سنت و تجدد در باب زنان را در آثار ایشان یافت. گویا این شاعران چهره جدید زن را هنوز به طور کامل دریافته بودند؛ زیرا از یک سو، هنوز تفکرات و اندیشه‌ی حاکم بر ادبیات کلاسیک در ذهن آن‌ها جاری بود و از سویی دیگر افزایش تعداد زنان تحصیل‌کرده و با سواد و گسترش فعالیت‌های آنان در جامعه، خط بطلانی بر تفکرات زن‌ستیزانه گذشته‌شان می‌کشید. اندکی بعد با ظهور شاعرانی چون پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و ... و گسترش زبان زنانه با تغییر چهره زن در ادبیات پارسی روبرو هستیم. در ادامه به بررسی زبان زنانه و موضوع زن در اشعار سه شاعر نامبرده خواهیم پرداخت و در انتها به بررسی تغییر نگاه به زن در شعر معاصر (اشعار احمد شاملو) اشاره شده است.

۴-۲-۱- پروین اعتصامی

رخشنده اعتصامی متخلص به پروین (۱۳۲۰-۱۲۸۵) در اشعار خود به انتقاد از جامعه دوران خویش می‌پردازد. در اشعار پندآموز خود، هرچند با چارچوبی مردانه؛ به وضع نامطلوب اجتماعی زنان ایرانی پرداخته است. در اشعارش به موضوعاتی مانند حقوق زنان، لزوم کسب آگاهی توسط ایشان، پرهیز از ظاهربینی و ... اشاره شده است. او در جایی می‌گوید: مرد، هنگام انتقال از دوره وحشیت به دوره مدنیت در حق زن که سهم رنج و الم و شریک اوقات غم و شادی او بود ظلم کرده است. وقتی که از مرحله محنت به منزل امن و راحت شتافته، زن را موجودی مهممل و آلتی بی اراده قرار داده است (سید رضایی، ۱۳۸۹: ۹۹). وی معتقد است که جامعه ابزار و فرصت‌های علم‌آموزی را در اختیار زنان قرار نداده است؛ «نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند/ این ندانستن ز پستی و گران جانی نبود». او در اشعارش بارها زنان را به کسب علم و دانش و هنرآموزی تشویق می‌کند.

غنچه‌ای زین شاخه ما را زیب دست و دامن است

همتی ای خواهران تا فرصت کوشیدن است

پستی نسوان ایران، جمله از بی‌دانشی است

مرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است

زین چراغ معرفت کامروز اندر دست ماست

شاهراه سعی و اقلیم سعادت، روشن است

به که هر دختر بداند قدر علم آموختن

تا نگوید کس پسر هشیار و دختر کودن است

زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری

بر نکرد از ما کسی زین خواب بی‌دردی سری (اعتصامی، ۱۳۸۰).

پروین به سرزنش زنانی پرداخته که تمام وقت خود را به جای کسب علم به پرسیدن از قیمت اجناس و سرگرم کردن خود به ظاهر خویشتن سپری می‌کنند؛ او معتقد است که زیبایی ظاهر آن‌هم با جامه‌ی زربافته وقتی رنگی از فضیلت و دانش بر چهره‌ی زن نیست باعث بزرگی و کامروایی زن نمی‌شود و پرداختن به این ظواهر فروختن گوهر عمر است.

چه زن، چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
که داشت میوه‌ای از باغ علم، در دامن
زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید
فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان
همیشه فرصت ما، صرف شد در این معنی
که نرخ جامه‌ی بهمان چه بود و کفش فلان
چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود
ز رنگ جامه زربفت و زیور رخشان
برای گردن و دست زن نکو، پروین
سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان (اعتصامی، ۱۳۸۰).

یا در جایی دیگر می‌گوید: «از زر و زیور چه سود؟ آن‌جا که نادان است زن» (دامادی، ۱۳۸۴: ۱۹۹). هم‌چنین، وی عدم توجه به حقوق زنان را در قالب سؤالی مطرح می‌کند: از چه نسوان از حقوق خویشتن بی‌بهره‌اند؟ نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری (اعتصامی، ۱۳۸۰)؟ و در جایی دیگر می‌گوید: «زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود/ پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود» (دامادی، ۱۳۸۴: ۱۹۹). پروین اعتصامی در اشعار خود با صفات بی‌اساسی که به زن نسبت می‌دهند این چنین برخورد می‌کند: به هیچ بحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت/ برای مرد کمال و برای زن نقصان (اعتصامی، ۱۳۸۰). او زن را عامل مهر و عشق می‌داند:

در آن سرای که زن نیست، انس و شفقت نیست
در آن وجود که دل مرده، مرده است روان
چو مهر، گر که نمی‌تافت زن به کوه وجود
نداشت گوهری عشق، گوهر اندر کان (اعتصامی، ۱۳۸۰).

در قصاید پروین ما نشانی از زبان زنانه نمی‌بینیم (البته نباید فراموش کرد که اشعار پروین غالباً جنبه تعلیمی دارد و در این حوزه ادبیات، زبان زنانه و مردانه چندان قابل تفکیک نیستند). تا حدی که در زمان حیات خودش شیعه‌ی مرد بودن پروین مطرح می‌شود و او در مقام پاسخ به این شبهات برمی‌آید:

از غبار فکر باطل، پاک باید داشت دل
تا بداند دیو، کاین آئینه جای گرد نیست
مرد ندارند پروین را چه برخی ز اهل فضل

این معما گفته نیکوتر که پروین مرد نیست (اعتصامی، ۱۳۸۰).

واقعیت این است که اگر چه پروین شاعری اندیشمند و به نوعی درگیر با مسائل اجتماعی بوده است، اما شیوه‌ی زبان و قوالبی را در بیان شعری خود به کار گرفته که ما امروز می‌توانیم آن را محافظه‌کارانه، ایمن و پرده‌پوشانه تلقی کنیم. شاید یکی از دلایل پذیرش عام شعر پروین در جامعه و مخالفت نشدن با آن هم‌سویی کامل پروین با سنت تاریخی-ادبی نهاد مردانه‌ی ادبیات به ویژه ادبیات کلاسیک در ایران باشد. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز او با این سنت و تلاش برای حفظ، تقلید و بازآفرینی آن نه تنها خللی به این پیشینه وارد نکرد، بلکه یک آقای پروین اعتصامی را نیز به این جامعه افزود (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۱). زنان شعر پروین اغلب در شخصیت مادر ظاهر می‌شوند. نکته‌ای که قابل توجه است این است که او دانش را به عنوان مقدمه و لازمه مادر شدن، ضروری می‌داند. از نظر او زن، مهم و بزرگ است چون روزی مادر می‌شود و پسران بزرگ را می‌پروراند نه دختران و زنان بزرگ را. همیشه دختر امروز مادر فرداست/ ز مادر است میسر بزرگی پسران (اعتصامی، ۱۳۸۰). در این گونه ابیات زن نقشی ابزاری می‌یابد. ابزاری مهم در خدمت اهدافی که جامعه مردسالار برای آن اهداف اهمیت قائل است. در نهایت ایده‌آل پروین بهبود وضعیت زنان است؛ اما او مایل نیست ارزش‌ها و چارچوب‌های جامعه که غالباً مردمدارانه است از هم بیاشد (سید رضایی، ۱۳۸۹: ۱۰۶).

پروین اعتصامی در اشعار خود با یادآوری محدودیت‌ها و دوران سخت و ناهمواری را که زن در جامعه‌ی ایرانی پشت سر گذاشته است، کوشید تا سیمای واقعی زن را به جامعه‌ی خود نشان دهد. وی عقیده داشت برتری انسان، چه زن و چه مرد، در داشتن دانش، هنر، گوهر تعلیم و تربیت، فضل، عرفان، قناعت، پرهیزگاری و پاکی است؛ هم‌چنان که نقصان انسان، چه زن و چه مرد، در پشت کردن به آن فضایل، خودپرستی، سستی، تلاش نکردن برای کسب دانش و گرفتار ظاهر شدن است. پروین اعتصامی در اشعار خود عقیده دارد که در جامعه‌ی ایرانی، نسبت به زنان رعایت انصاف نمی‌شد و بر آنان ستم می‌شد؛ علی‌رغم داشتن استعداد، زمینه‌ی تحصیل و پیشرفت و هنرورزی به آنان داده نمی‌شد؛ خودباختگی زنان در برابر مردان، آنان را به گوشه‌نشینی،

عزلت و زندانی شدن در چهاردیواری خانه وامی‌داشت؛ مصرف‌گرایی، عدم قناعت و هوسرانی آنان را گرفتار تقلید از دیگران می‌کرد؛ غفلت از حرص، آرزو، عجب و هوا آنان را به ورطه‌ی سقوط می‌کشاند؛ به گونه‌ای که به جای جامه‌ی پرهیزگاری، پاکی و گران‌سنگی، بر قامت خود جامه‌ی عجب و هوا پوشانده بودند (صحرایی و خسروی شکیب، ۱۳۸۹: ۱۲۳). بی‌شک نگاه متفاوت و شنیده شدن صدایی جدید از زنان، که در شعر پروین اعتصامی بروز یافت، عرصه را برای افراد دیگری چون سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد باز نمود.

۴-۲-۱- سیمین بهبهانی

سیمین بر خلیلی مشهور به سیمین بهبهانی (۱۳۹۳-۱۳۰۶) معتقد است: برابری زن و مرد ایرانی نیازمند آگاهی ذهنی و تعدیل پاره‌ای قوانین تازه است و این امر چنانچه حسن نیت وجود داشته باشد، دور از دست‌رس نیست. اگر در جامعه‌ای شرایط نامساعد حکم‌فرما باشد، گمان می‌کنم که زن و مرد هر دو به یکسان و به یک اندازه گرفتار رنج باشند. دلیلی نیست که زنان را مظلوم‌تر و ستم‌کشیده‌تر قلمداد کنیم. به هر صورت من مردان را محکوم نمی‌کنم. گناهی اگر هست از جهت قوانین و سنت‌ها و طرز تربیت افراد است و گمان ندارم که مردان ذاتاً بدخواه یا دشمن زنان باشند (ابو محبوب، ۱۳۸۲: ۶۱). و در جایی دیگر می‌گوید: من چون زن هستم، هر نوع قبول ستم را از سوی زن گناه نابخشودنی او می‌دانم و هرگونه دلسوزی و ترحم را بر او توهین مستقیم به شمار می‌آورم. مردی که به زن ستم روا دارد بیمار است و زنی که این ستم را تاب بیاورد بیمارتر (واعظ و صادق زاده، ۱۳۸۴: ۷۶). شخصیت‌های زن در آثار سیمین هم ویژگی‌های مثبت و هم ویژگی‌های منفی دارند. به نوعی گروه‌های متفاوت از زنان در شعر او توصیف شده‌اند. سیمین برای رساندن صدای زنان و ایجاد تغییر و تحول در ایشان تلاش وافری نموده و سعی در ارائه‌ی چهره‌ای واقع‌بینانه‌تر از زن دارد. وی درمورد دردهایی صحبت می‌کند که گریبان‌گیر جامعه زنان شده است. سیمین در شعر «درد نیاز» خود، پرده از چهره دختری فقیر برمی‌دارد:

نشکفته غنچه‌ای که ز ساخت بریده‌اند،

اینک به خاک راه غم و درد، خفته‌ای؛

در بوستان عمر، تو آن شاخ بی‌بری! (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۲۶۴)

او وضعیت دختر را این چنین شرح می‌دهد:

از صبح تا به شام به هر سوی می‌دود

از بهر نان دو چشم سیاه درشت تو...

بر کفش‌های کودک من بوسه می‌زنی

شاید که سکه‌یی بگذارم به مشت تو (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۲۶۵).

اوج شعر سیمین در این جاست که زنان رهگذر بدون هیچ کمکی به او با نفرت از کنارش عبور می‌کنند و سیمین باور دارد که آه سرد دختر در ایشان اثری نمی‌کند. در مقابل مردان سکه‌هایی را در دستان دختر قرار می‌دهند و تعبیر سیمین از این پول‌ها، زیباست:

وان سکه‌ای که گاه به مشت تو می‌نهند

پاداش حسن توست، نه درمان درد تو.

اینش سزاست مرغک بی‌بال و بی‌پری (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۲۶۵).

سیمین شعر خود را این چنین به پایان می‌برد:

درد! درین خرابه‌ی دلگیر جانگداز

هرگز تو را به منزل مقصود راه نیست.

هرگز تو را به مدرسه‌یی یا به مکتبی

یا دامن محبت پاکی، پناه نیست.

بیدادگر نشسته بسی در کمین تو

اما، هزار حیف! کسی دادخواه نیست

نه رادمردی و نه کریم توانگری... (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۲۶۶).

نقدهایی که سیمین بهبهانی به خود جامعه‌ی زنان وارد می‌داند، کم از نقدهایی که به مردسالاری می‌کند، نیست. «به عبارتی جانبداری شاعر از نوع زن سبب نشده است که رفتار او را هم به نقد نکشیده باشد، رفتاری که نه تنها سبب توفیق او نشده بلکه به فاجعه‌ای تراژیک انجامیده است» (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۳). سیمین بهبهانی در شعری دیگر به زیبایی، دختری تن‌فروش را به تصویر می‌کشد و او را هم انسانی دردمند قلمداد می‌کند که نیازمند علاج است:

اوست که تا ناله‌اش غمی نفزاید

سوخته اندر نهان و دوخته لب را
 اوست که چون شمع، با زبانه حسرت
 رقص کنان پیش خلق، سوخته شب را... آه که باید ازین گروه ستمگر
 داد دل زار و خسته را بستاند
 شاید از این پس، از این خرابه‌ی دلگیر
 پای به زنجیر بسته را برهاند (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۵۸).
 دختر در جمع مردان مست باده پرست فریاد بر می آورد: بانگ برآورد:
 ای گروه ستمگر!

پشت مرا زیر بار درد شکستید... (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۵۸).
 مردان حاضر فکر می کنند دختر دیوانه شده اما دختر مجدداً فریاد می زند: باز خروشید دخترک که:
 بگویند کیست؟ بگویند از شما چه کسی هست؟
 کیست که فردا ز خود به خشم نراند
 نقد جوانی مرا چو می رود از دست؟
 کیست؟ بگویند! از شما چه کسی هست
 تا ز خراباتیان مرا برهاند؟
 زندگیم را ز نو دهد سر و سامان؟
 دست مرا گیرد و به راه کشاند؟ (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۵۸ و ۵۹).

اما تنها جوابی که دختر از آن جمع می شنود: از پی لختی سکوت ... قهقهه‌یی چند ... (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۵۹). او در اشعارش از
 دردی سخن می گوید، که زنان بی شماری سال هاست قربانی آن شده اند. پدیده‌ای که غالباً برای تحقیر زنان، از بین بردن فردیت
 ایشان و اعمال نظارت بر آن‌ها به کارگرفته می شود. امری که حتی هراس از آن، زن را مقید به برآورد کورکورانه خواسته‌های یک-
 جانبه مرد می کند. خشونت مردان در خانه پدیده‌ای است، که ادبیات مردسالارانه آن را نادیده یا کم اهمیت پنداشته است. اما از
 دیدگان سیمین پنهان نمی ماند:

فعل مجهول، فعل آن پدری است
 که دلم را ز درد، پر خون کرد
 خواهرم را به مشت و سیلی و کوفت
 مادرم را ز خانه بیرون کرد (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۵).

سیمین حتی زنان اقلیت و فشارهایی که بر آنان وارد می شود را فراموش نمی کند و از زنی ایل نشین به نام زهره صحبت می-
 کند که به خاطر سنت‌ها و ارزش‌های ایل دوست دارد صاحب فرزند پسر شود اما؛ زهره دختری زاد/ نام دخترش: غم! (بهبهانی،
 ۱۳۸۲: ۹۳۴). سیمین در کنار بیان دردهای زنان، زن آرمانی خویش را به تصویر می کشد. «کولی» نماد زن مطلوب اوست. در
 اشعار او کولی معنایی تازه یافته است. کولی سیمین انسانی آگاه است که آزادی را حق خود می داند. بی قید نیست اما عواطف و
 عشق خود را سانسور نمی کند. مرز شکن است، در پستو نمی شیند و تاب مستوری ندارد. اطاعت کورکورانه و اسارت را بر نمی تابد.
 کولی انسانی مقتدر، پویا و توانمند است (سیدرضایی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

کولی! آواز غربت
 جز غم روزگار نیست
 باز اما بخوان، بخوان
 که جز این غمگسار نیست
 چون غزالان خانگی
 بنده‌ی خواجه نیستی
 جان آهوی دشت را

الفتی با حصار نیست (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۶۵۳).

سیمین به کولی اشعار خود برای پشت سر گذاشتن محدودیت‌ها و نشان دادن توانایی‌های خود این گونه پیشنهاد می کند:
 کولی به حرمت بودن
 باید ترانه بخوانی
 شاید پیام حضوری
 تا گوش‌ها برسانی

بر هستی تو دلیلی
باید ضمیر جهان را:
نعلی بسای به سنگی
تا آتشی بجّهانی
اعصار تیره دیرین
در خود فشرده تنت را
بیرون گرا که چو نقشی
در سنگواره نمائی.
کولی برای نمردن
باید هلاک خموشی
یعنی به حرمت بودن

باید ترانه بخوانی (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۶۶۲).

در کنار ابراز نظر سیمین درمورد زن با سروده‌های «کولی‌واره»، او در دیگر آثارش زنان را به طور مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهد. به عنوان مثال در یکی از شعرهایش زنان را به دوری از جهالت، نفاق و جدایی دعوت می‌کند:

بر سرنوشت خویش خداوندی
در کار خویش آگه و دانایی
ای زن! به اتفاق، کنون می‌کوشی
کز تنگنای چهل برون آیی
بند نفاق پای تو می‌بندد
این بند را بکوش تا بگشایی
نگ است در صف تو جدایی، هان!

نام نکو، به ننگ نیالایی! (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۹۵).

سیمین در جایی می‌گوید من هیچ سالاری را قبول ندارم؛ خواه زن، خواه مرد. سالار من عشق است. انسانیت است (ابو محبوب، ۱۳۸۲: ۶۲) و اعتقاد دارد: ما هر دوایم رهرو یک مقصد (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۹۴). اما علی‌رغم گفته‌ی خودش، هنوز بارقه‌هایی از برتری مردانگی بر زنانگی، که نشان‌دهنده رسوخ مردسالاری در عمق فرهنگ ماست، در برخی شعرهای او دیده می‌شود. وی طالب مردانه بودن است:

مردانه باش و مقاوم
من نیز با تو چنینم
سیمین به عرصه توفان

مرد است اگر چه نه مرد است (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۹۰۳).

سیمین از احساسات خویش نیز در برخی اشعارش سخن رانده است و بدون پرده‌پوشی از احساسات خود نسبت به معشوق مرد صحبت می‌کند. پرداختن به موضوعی که قبل از او و فروغ فرخزاد در ادبیات بی‌سابقه بوده است و حتی در اشعار پروین نیز دیده نمی‌شود. سیمین از بیان این مطالب باکی ندارد:

چه رفت بر زبان مرا
که شرم باد از آن مرا!
به یک دل و به یک زبان
دوگانگی چرا کنم؟
ز عمر سهم بیش‌تر
ریا نکرده شد به سر
بدین که مانده مختصر

دگر چرا ریا کنم؟ (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۵۵۱).

به جرأت می‌توان گفت که بخشی چشمگیری از شعرهای سیمین بهبهانی به نقد جامعه‌ی مردسالار می‌پردازد. این شعرها در واقع نقدی فمینیستی و رویکردی متفاوت نسبت به ادبیات مردانه، به ویژه ادبیات از نوع سنتی آن، است. از این زاویه که بنگریم می‌توانیم بگوییم که رویکرد سیمین به ادبیات، نوعی ارزیابی متفاوت از زن و ماجراهای تاریخ زندگی «نوع زن» بوده است و این سخن به نوعی درباره‌ی کل تاریخ ادبی می‌تواند صادق باشد. نقد فمینیستی می‌کوشد نشان دهد که ادبیات مردسالار به گونه‌ای

شخصیت زن را محصور می‌گرداند که به ناچار به رفتارهای منفعلانه کشیده می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۰). در کنار مسأله‌های مهم فرهنگی و اجتماعی که سیمین در شعرش جلوه داده است، زن و دغدغه‌های او اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. بنابراین، می‌توان گفت یکی از درون‌مایه‌های مهم شعر سیمین بهیمنی، طرح فمینیسم معتدل به شکل دفاع از حقوق زن، است. این مسأله، سیمین را به حضور در عرصه‌ی اجتماع فرا خوانده است، او بی‌مهری نسبت به زنان را نمی‌پسندد و در برابر این پدیده‌ی ناهنجار به فغان آمده است. وی در این گونه شعرها فریاد مظلومیت زنان و نادیده گرفته شدن ارزش والای آنان را در جامعه‌ی بشری تذکر می‌دهد و با بیان این مسائل، به نوعی خواستار برابری و عدالت جهانی می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۱).

سیمین بر بنیاد چنین زمینه‌ای به نقد واقعیت جامعه‌ی انسانی روی می‌آورد و ناهنجارهای آن را برای اصلاح به نمایش می‌گذارد؛ ناهنجارهایی که زن قربانی آن‌هاست. سیمین، اعماق جامعه و فرهنگ خود را می‌کاود و مضمونی ملموس و مألوف می‌یابد و احیاء می‌کند. کولی‌واره‌هایش نمونه‌ای آشکار از این ویژگی بی‌همتای اوست (همان: ۷۲). «من فکر کردم که اگر واقعاً کولی باشم، یک کولی دوهزار ساله‌ام که تمام رنج‌های دوران را که بر زن تحمیل شده است، آزموده و در خود جمع کرده‌ام و همین باعث شد که من کولی‌واره‌ام را بسازم. با اخلاص، صمیمیت، درون خودم را، یعنی درون زن را آشکار بکنم با همه‌ی اجبارهایش، با همه‌ی رهایی‌هایش، با همه‌ی کم طاقتی‌هایش، با همه‌ی صبری‌هایش... و خلاصه با همه‌ی تضادها و تناقض‌هایش (دهباشی، ۱۳۸۳: ۹۸-۹۹). کولی در ادبیات فارسی الهه‌ی عشق رنگارنگ است. عشق رنگارنگی که تمام صحنه‌های شاد و ناشاد زندگی را به دوش می‌کشد تا هم ترسند و هم امید بدهد، هم هشدار دهد و هم شاد گرداند (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۲). کولی مظهر دربه‌دری‌ها و آوارگی‌های زن ایرانی می‌شود. آشیانه‌ای از خود ندارد. پیوسته در سرگردانی است. خانه به دوش است (همان: ۱۹۷). شخصیت کولی در شعر سیمین دوسویه است: از یک جهت حافظ سنت‌های نیکوی انسانی است، و از دیگر سو، در پی رهایی از هر آن‌چه او را به سنگواره بدل می‌کند. بر این بنیاد است که روح کولی گویی جمع اضداد است و متناقض‌ها در آن گرد آمده‌اند؛ هم سنت را به نیکویی اجرا می‌کند و از دل آن سنت‌ها رهایی را هویدا می‌سازد. گویی کولی درختی است که از ریشه‌ی خود هرگز جدایی ندارد ولی میوه‌های رهایی و آزادی را تقدیم مشتاقان می‌کند (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۹).

سیمین بهیمنی شاعری است که... خود را بیش‌تر به زنان اجتماع نزدیک می‌کند و در عین هم‌حسی شاعرانه نسبت به آنان، به دنبال چاره‌ای برای رفع این معضل اجتماعی می‌گردد و خواستار برابری میان انسان‌ها، چه زن و چه مرد، می‌شود. در همین راستا به زندگی اقشار مختلفی از زنان که مورد بی‌مهری و ناسپاسی قرار گرفته‌اند، وارد می‌شود تا واقعیت زندگی آنان را به خواننده‌ی خود گوشزد کند. بهیمنی خواهان دخالت زن در سرنوشت خویش است و از او می‌خواهد که با وارد شدن در عرصه‌های مختلف زندگی به استقلال اجتماعی دست یابد. وی دوستدار تحول در زندگی زنان است؛ تحولی که به زنان تحرک بیش‌تر در جامعه می‌بخشد... هدف این شاعر آگاه از وارد شدن زن در جامعه، پویایی حقیقی اجتماعی است. چرا که جامعه زمانی پویایی واقعی دارد که همه‌ی انسان‌ها، چه مرد و چه زن، در جای خود و به اندازه‌ی توان بالقوه و بالفعل خود نقش انسانی و اجتماعی خود را ایفا کنند (همان: ۸۰). به همین ترتیب، کم‌کم، صدای زنانه‌ی سیمین در ادبیات طنین‌انداز شد. بهیمنی در کنار فروغ فرخزاد شاعری است که به طور خاص، اندیشه‌ی خود را بر مسأله‌ی زن متمرکز کرده است. کوشش‌های او و فروغ، صدای زنان را از ادبیات مردسالارانه باز پس گرفت و تلاش و شهادت این دو، جانی تازه به زبان زنانه داد.

۴-۲-۳- فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد (۱۳۱۳-۱۳۴۵) در آثار خود با جسارتی مثال‌نزدنی پرده از زبان زنانه‌ای برداشت که در ادبیات پارسی بی‌همتا است. او می‌گفت من یک زن هستم و تصمیم دارم در شعرم هم‌چنان زن بمانم و به هیچ وجه خیال بازگشت ندارم (سید رضایی، ۱۳۸۹: ۱۱۶). شعر فروغ فرخزاد از همان آغاز یعنی حتی در فرم تولدی‌وارش هم با نوع بی‌سابقه‌ای از جسارت‌های بیانی عرضه شد. جسارت فروغ که همراه نوعی بی‌آلایشی در بیان هستی زنانه پنهان شده، پیشینه‌ی شعر زن را در ایران بر هم زد (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۵). فروغ در جایی دیگر می‌گوید: آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به کار می‌برم. آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری و اجتماعی بانوان است. آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زن‌ها اجازه بدهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند (سید رضایی، ۱۳۸۹: ۱۱۶). او در سه دفتر نخست خود (اسیر، دیوان و عصیان) احساسات زنانه خویش را به نظم کشید؛ اما در دو دفتر دیگر خود (تولد دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)، که بسیار پخته‌تر از دفاتر سابق و ماندگاری شعرش را بیشتر مدیون این دو مجموعه است، به ایجاد تصویرهایی حقیقی‌تر از زن، زندگی خصوصی و محیط اجتماعی خود پرداخت. در حقیقت فروغ پیش‌تاز زبان زنانه و پرداختن به موضوع زن در ادبیات پارسی است. سادگی، صمیمیت، رک‌گویی، جسارتی مثال‌نزدنی، روحیات عمیق زنانه، احساسات تند عاشقانه، بیان تجربیات روزمره با نگاهی متفاوت، سنت‌شکنی و درنوردیدن محدودیت‌ها، انتقاد از مسائل اجتماعی، اعتراض، عصیان و سرکشی در برابر آن‌ها از جمله ویژگی‌های شعر اوست. فروغ از استثنائات دوره معاصر است. مهدی اخوان ثالث وی را

«پرشادخت شعر آدمیزادان» نامید و در وصفش گفت: «فروغ فرخزاد در حال و منوال خویش هم‌تا نداشت و ندارد.» و در مرگ او این چنین سوگواری می‌کرد: و راستی که حیف، حیف، و الاسف، و اوایلا، و امصیتنا... دریغ فروغ، اما چه فایده (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۴۰۷ و ۴۰۸) فروغ در شعر خود در حد بینش و تجربه شخصی و اجتماعی خود، از مشکلات و دردهای زن سخن گفته است (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۹۱). فروغ در شعر «دل‌م برای باغچه می‌سوزد» از دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» زنانی را که به جای پرورش استعدادها و توجه به حقوق خود در سایه‌ی رفاه مردان به غفلت و بی‌اعتنایی دچار شده‌اند و برای فرار از آلام خود به ثروت همسران پناه می‌برند، را این چنین وصف می‌کند:

و خواهرم که دوست گل‌ها بود
و حرف‌های ساده‌ی قلبش را
وقتی که مادر او را می‌زد
به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد
و گاه‌گاه خانواده ماهی‌ها را
به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد...
او خانه‌اش در آن سوی شهر است
او در میان خانه مصنوعی‌اش
با ماهیان قرمز مصنوعی‌اش
و زیر شاخه‌ی درختان سیب مصنوعی
آوازهای مصنوعی می‌خواند
و بچه‌های طبیعی می‌سازد
او هر وقت به دیدن ما می‌آید
و گوشه‌های دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود
حمام ادکلن می‌گیرد
او هر وقت که به دیدن ما می‌آید
آبستن است (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۹۱).
در ادامه این شعر مادر نقشی سنتی دارد و فکر می‌کند تنها کاری که می‌تواند بکند دعا کردن است:
مادر تمام زندگیش
سجاده‌ای است گسترده ...

مادر تمام روز دعا می‌خواند (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۷۸۹).
در حقیقت مادر و خواهری که فروغ در این شعر به تصویر کشیده است نماد دو گروه از زنان جامعه‌ی دوران خویش است. شاعر با دنیای این دو زن بیگانه است نه معنویت مادر را واقعی می‌داند و نه دنیای پرزرق و برق خواهر را دنیایی مطلوب و انسانی می‌شناسد (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۲۰۳). در شعر «تولد دیگر» در دفتر دیگرش با همین نام می‌گوید:

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم
سبز خواهیم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم
و پرستوها در گودی انگشتان جوهری‌ام
تخم خواهند گذاشت/ گوشواری به دو گوشم می‌آویزم
از دو گیل‌اس سرخ همزاد

و به ناخن‌هایم برگ گل کوکب می‌چسبانم (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۷۵۸).
غیر از فروغ که با صداقتش آن من زنانه خویشتن را به ما می‌نمایاند، زنی در بیان زن بودن خود کمکی به مردان نکرده است و هرگاه اثری از ایشان دیده‌ایم، آن خود مردانه را دیده‌ایم و نه نیمه مظلوم مانده بشر معاصر را؛ و همین نکته در بقای مردسالاری و مردباوری کم تأثیر نبوده است (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۳۱۴). فروغ هم زبان زنانه دارد هم به زیبایی به موضوع زن پرداخته است. احمد شاملو می‌گوید: با مرگ او (فروغ) موسیقی درخشانی که خاص شعر معصومانه‌اش بود غیر قابل تقلید ماند و از گسترش باز ایستاد. مرگ فروغ تنها مرگ یک انسان، مرگ یک شاعر نبود؛ فرصتی عظیم بود برای تاریخ شعر فارسی، که از دست رفت (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۸۴: ۴۰۶). آن‌چه واضح است این است که فروغ نسبت به سنت‌ها معترض و خواستار تغییر آن‌ها بود، اما پروین شخصیت زن سنتی ایران را با کمی اوضاع بهبود یافته، ترسیم می‌کند. سیمین در میانه‌ی این دو فرد، گاه به سنت‌ها چنگ زده و گاه از آن‌ها شکوه کرده و به شکستن آن‌ها رو آورده است.

نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که زبان زنانه فراتر از زبان احساسات است. به بیان دیگر بروز احساسات تنها بخشی از این زبان است. اشعار سهراب سپهری گویای این واقعیت است. آثار وی سرشار از احساسات، عاطفه و لطافت است اما از زبان زنانه با ویژگی‌هایی که در شعر فروغ و سیمین دیده می‌شود اثری نیست. فروغ بر خلاف بر خلاف شاعران معاصر خود، از همان زمان با دنیای بیرون خود کم‌ترین فاصله‌ای نداشت، بلکه این دنیا همواره در آینه‌ی درون او منعکس بود. ا. هر تصویر را از اعماق وجود خود می‌کشید و به نمایش می‌گذاشت. او همیشه متکی به ذهن خلاق خود بود و همواره در آمادگی حلول شعر در خویشتن خود به سر می‌برد. [...] فروغ طلایه‌دار خصلت زنانه‌نگاری در ادبیات معاصر ایرانی است که تأثیرش در ذهنیت زنان بیش از هر شاعر و نویسنده‌ی دیگری است، هم در زمانی که او عصیان علیه مردها و پدرسالاری و شوهر سالاری را در شعرهای خامش رقم زده بود و هم زمانی که با ذهنیت آنیمایی و نیمایی خود جهان درونی و شکوفا و زیبا و دردآلود زن ایرانی را ترسیم کرده است: کدام قله کدام اوج؟

مرا پناه دهد ای اجاق‌های پرآتش

ای نعل‌های خوشبختی

و ای سرود ظرف‌های مسین در سیاه‌کاری مطبخ

و ای ترنم دلگیر چرخ خیاطی

و ای جدال روز و شب فرش‌ها و جاروها

مرا پناه دهید ای تمام عشق‌های حریصی

که میل دردناک بقا بستر تصرف‌تان را

به آب و جادو

و قطره‌های خون تازه می‌آراید

تمام روز، تمام روز

رها شده، رها شده، چون لاشه‌ای بر آب

به سوی سهمناک‌ترین صخره پیش می‌رفتم

به سوی ژرف‌ترین غارهای دریایی

و گوشت‌خوارترین ماهیان

و مهره‌های نازک پشتم

از حس مرگ تیر کشیدند

نمی‌توانستم دیگر نمی‌توانسن

صدای پایم از انکار راه بر می‌خاست

و یأسم از صبوری روحم وسیع‌تر شده بود

و آن بهار، و آن و هم سبز رنگ

که بر دریچه گذر داشت، با دلم می‌گفت

«نگاه کن تو هیچ‌گاه پیش نرفتی، تو فرو رفتی» (کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۴۷۸، ۴۷۹ و ۴۸۰).

فروغ با انتشار مجموعه‌های شعری خود قیامی را جان بخشید که نظام پوسیده‌ی مردسالاری را رسوا می‌کرد. او با بیان حرف‌ها و تجربه‌های شخصی... و با بیان این اسارات بر علیه مردان عصیان کرد و دیوارهای سنت را فرو ریخت؛ زیرا او مرد را مسبب اصلی اسارت زن می‌دانست:

بیا ای مرد ای موجود خودخواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رها کن دیگرم این یک نفس را (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۸۸).

فروغ از این‌که زن تنها وسیله‌ای برای کام‌جویی مرد قلمداد شده دلگیر است:

به او جز از هوس چیزی نگفتند

در او جز جلوه‌ی ظاهر ندیدند

به هر جا رفت در گوشش سرودند

که زن را بهر عشرت آفریدند (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۳).

فروغ خواهان آن بود که محیط اجتماعی طوری شود که زنان هم بتوانند همگام با مردان جلو بروند، و مثل مردان بتوانند هر آن‌چه که مایل هستند در شعر بگویند:

تنها تو ماندی ای زن ایرانی
در بند ظلم و نکبت و بدبختی
خواهی که پاره شود این بند
دستی بزن به دامن سرسختی
سیلی بشو ز نفرت و خشم و درد
کو مرد پرغور و بگو برخیز
کاینجا زنی به جنگ تو برخیزد

از روی ضعف اشک نمی‌ریزد (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۳).

این‌ها نشان می‌دهد که او نگاهی فمینیستی دارد، و با زبان و قلم خویش به دفاع از حقوق زنان ایرانی پرداخته، و همیشه در آرزوی آزادی زنان ایرانی و همگامی‌شان با مردان و بهره‌مندی از حقوقی که مردان از آن برخوردارند بوده است. ا. مرد را عامل اصلی محرومیت‌ها و اهانت‌هایی که جنس زن متحمل شده می‌داند، و حتی در یکی از شعرهایش می‌گوید با قتل عام مردان ستمگر همه محرومیت‌ها و مشکلات زنان پایان می‌یابد. به زنان خطاب می‌کند که برخیزند و از حق خود دفاع کنند:

خیز از جای و طلب کن حق خود
خواهر من ز چه رو خاموشی
خیز از جای که باید زین پس

خون مردان ستمگر نوشی (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۳).

رضا براهنی در کتاب ارزشمند «طلا در مس» درباره‌ی جایگاه فروغ می‌نویسد: «ما مردان این نسل هر قدر هم که از نظر بینش و اندیشه و برداشت و خلاقیت و سایر چیزها با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته باشیم، باز هم به فاصله‌هایی کم یا بیش با هم قابل مقایسه هستیم. ولی فرخ‌زاد، به دلیل موقعیت خاصی که داشت، با هیچ‌کس قابل مقایسه نیست. زیرا اگر شاعران مرد هر یک سهمی از ظرفیت مردانگی خود را نشان داده نقشی بر دوش داشته‌اند، فرخ‌زاد، به تنهایی زبان گویای زن صامت ایرانی در طول سده‌هاست. فرخ‌زاد انفجار عقده‌ی دردناک و به تنگ آمده‌ی سکوت زن ایرانی است» (کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۴۸۰). فروغ به جای همه زنان این سرزمین از اسارت می‌نالد، عصیان می‌کند، و دیوارهای سنت را فرو می‌ریزد، و متجددترین شاعر و بلکه مدرن‌ترین زن ایرانی لقب می‌گیرد. دید نو و نگاه زنانه فروغ در شعر امروز فارسی به تازگی هویتی است که او به زن داده است. زن یعنی آفریده‌ای که مثل مرد جسم و زبان، احساس، اندیشه و استقلال فردی دارد و آشکارترین و شناخته‌شده‌ترین چهره‌ای است که در شعر فروغ دیده می‌شود، و البته با بیانی متفاوت با پیشینیان از او سخن گفته می‌شود. یک شکل شاعرانه که فروغ در این‌باره می‌آورد، تکرار ضمیر «من» است:

* من از نهایت شب حرف می‌زنم

من از نهایت تاریکی

و از نهایت شب حرف می‌زنم

* من مثل حس گمشدگی وحشت‌آورم

اما خدای من

آیا چگونه می‌شود از من ترسید؟

* من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم.

* من از میان ریشه‌های گیاهان گوشت‌خوار می‌آیم.

او توانسته است در من فردی و معترض خود، آمال و خشم زنان جامعه خویش را جای دهد و فردیت خود را تا سطح یک «من» انسانی و عمومی ارتقا و توسعه دهد. زن ایرانی با آن‌چه در طول تاریخ تجربه کرده، و با ویژگی‌های عاطفی برجسته‌ای که دارد در شعر فروغ حضور یافته؛ شعر او از محدود عرصه‌هایی است که چهره پنهان زن ایرانی در آن دیده می‌شود؛ به تعبیر سیمین دانشور: «او زنی است حسی». (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۰ و ۹۱). عواطف زنانه در شعر فروغ با نگاهی انسانی-اجتماعی پیوند می‌خورد. اخوان ثالث در این‌باره می‌گوید: «او زنی معترض به ستمی که بر زنان می‌رفت بود. او می‌خواست به ظلمی که به نیمی از افراد جامعه میشد اعتراض کند» (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۳). فروغ باور دارد که خلاقیت و پیشرفت در آزادی کامل به وقوع می‌پیوندد. انسانی که اسیر مسایل پوچ و بیهوده باشد به آفرینش و تکامل و پویایی نخواهد رسید. شعر فروغ شعر زنانه‌ی عصر ماست، همین که کسی دریابد کیست، چیست، چه می‌خواهد، بفهمد که مقصد کجاست و موانعی که او را از رسیدن به آن باز می‌دارد کدام‌اند، بی‌هیچ شکی انسان بزرگی است. شاید در عالم، هیچ مهمی بالاتر از یافتن خود در میان انبوه من‌های دروغین که در کالبد آدمی جان گرفته‌اند نباشد؛ اما فروغ با کلام و رفتار شاعرانه‌اش به این کشف رسید. (عطاش و پی‌سپار، ۱۳۹۲: ۹۴).

شعر فروغ بیان و نمایش درد است با خصایص زنانه؛ فروغ درد زن بودن را لمس کرده، غصه خورده است، پر حرفی کرده است، نگاهی تیزبین به مسائل داشته است، رنج‌ها را به دل گرفته است و از این زوایا به دنیا نگریسته و شعر سروده است. از نظر فروغ، زن هیچ‌گاه، آن‌گونه که باید دیده نشده است. پس باید در موردش سخن گفت. او در شعرش از سبکی زنانه استفاده کرده است. توصیف‌هایی که مردان به آن اهمیت نمی‌دهند. فروغ زنی است که تحولات روحی و درونی خود را نشان می‌دهد. در شعرش هم شکایت می‌کند، هم حکایت. بی‌باکانه حرف‌هایی که در دل دارد به روی صفحات کاغذ می‌ریزد و خوب می‌داند این سنت‌شکنی و دلیری در گفتن حرف‌های زنانه او را مورد انتقاد قرار خواهد داد (بختیاری، ۱۳۹۱: ۱۰۲-۱۰۱). فروغ در شعرش چنان سخن می‌گوید که مرد با مرد بودنش جرأت چنین سخنان و اعترافات را ندارد، ولی او با زنانگی بر آن‌ها اعتراف می‌کند. او بر ضد سنت استضعاف زن برخاسته است (بهبهانی، ۱۳۸۶: ۵۵۰). وی در اشعارش با سنت مردسالاری به شدت مبارزه می‌کند. او یک سنت‌شکن بزرگ فرهنگی است که قصد مقابله با سنت مردسالار هزار ساله را دارد. این نوع مقابله، دست مایه‌ی بیش‌تر شعرهای فروغ است که می‌خواهد با این اعتراض و جنگ‌آوری، زمینه را برای برابری زن و مرد آماده سازد. فروغ با موضوع مبارزه با سنت مردسالار و ایجاد تساوی حقوق زن و مرد چنان درگیر شده که زبان شعریش تبدیل شده است به یک زبان جنسیت‌گرا، احساساتی و صریح (بختیاری، ۱۳۹۱: ۱۰۲). فروغ فرخزاد با هیچ زنی قابل مقایسه نیست، چراکه اکثر شاعران مرد هر یک سهمی از ظرفیت مردانگی خود نشان داده و نقشی به دوش داشته‌اند؛ اما فروغ به تنهایی زبان گویای زن صامت ایرانی در طول قرن‌هاست. فروغ صدای بلند دردهای به تنگ آمده‌ی زن ایرانی است. زن ایرانی که قرن‌ها از نظر خلاقیت شاعرانه عقیم بود، در او آبستن می‌شود و خود را با تمام شدت و روشنی در آئینه‌های زمان منعکس می‌کند (اسماعیلی، ۱۳۴۷: ۳۲).

۴-۲-۴-۱- احمد شاملو

احمد شاملو (۱۳۷۹-۱۳۰۴) پیروزی زنان را در عشقی که در وجود آن‌هاست می‌داند و حقیقت وجودی ایشان را عشق می‌پندارد. اعتقاد دارد تعالی زن در توانایی محبت ورزیدن و صبور بودنش است و زنانگی را معادل با این صفات می‌داند. زنان پیروز از نظر او افرادی با چنین ویژگی‌هایی هستند:

ای معشوقی که سرشار از زنانگی هستی

و به جنسیت خویش غره‌ای

به خاطر عشقت!

ای صبور!

ای پرستار!

ای مؤمن!

پیروزی تو میوه‌ی حقیقتِ توست.

رگبارها و برف را

توفان و آفتابِ آتش بیز را

به تحمل و صبر

شکستی

باش تا میوه غرورت برسد.

ای زنی که صبحانه خورشید در پیراهن توست،

پیروزیِ عشق نصیب تو باد (شاملو، ۱۳۸۳: ۵۴۱)!

در شعر شاملو نگاه به زن حتی در مقام معشوق متعالی می‌شود. زمانی که شاملو از معشوق خود آیدا (همسر وی) صحبت می‌کند، متوجه می‌شویم، که معشوق وی هویت فردی مشخصی دارد. دارای شخصیت مستقل و مجزا است. دیگر از آن شخصیت-پردازی خیالی و موهومی معشوق در ادبیات کلاسیک اثری نیست. در اشعار شاملو چهره زن در آیدا روشن‌تر می‌شود. شاملو در پس هیأت آیدا، انسانی با جسم و روح و هویت فردی می‌بیند. در این‌جا عشق یک تجربه مشخص است و نه یک خیال‌پردازی صوفیانه و یا مالیخولیایی رمانتیک؛ و این درست همان مشخصه‌ای است که ادبیات مدرن را از کلاسیک جدا می‌کند (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۲). وی در دو دفتر شعر خود «آیدا در آینه» و «آیدا: درخت و خنجر و خاطره» این‌گونه به ستایش آیدا می‌پردازد:

کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود؛

و انسان با نخستین درد؛

در من زندانیِ ستم‌گری بود؛

که به آواز زنجیرش خو نمی‌کرد.

من با نخستین نگاه تو آغاز شدم (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۹۵).

یا در همین شعر در جایی دیگر می‌گوید:
ای پری‌وار در قالب آدمی
که پیکرت جز در خلّواری نادرستی نمی‌سوزد!
حضورت بهشتی است
که گریز از جهنم را توجیه می‌کند،
دریایی که مرا در خود غرق می‌کند
تا از همه گناهان و دروغ
شسته شوم.

و سپیده دم با دست‌های بیدار می‌شود (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۹۸).
نخستین شاعر بزرگی که به جای چهره انتزاعی از زن چهره زنی را ترسیم می‌کند که همراه با پدیده‌های دیگر تحول یافته
است احمد شاملو است. او زنی را آفرید که به تمام معنی کلمه «زن واقعی» است و او کسی نیست جز آیدا که مخاطب قرار گرفتنش
توسط شاملو، شعر امروز را به کمال می‌رساند و این زن در هویتی انسانی جلوه گر می‌شود. شاملو در شعر «بدرود» خطاب به زن
شعرش می‌گوید:

دریاهای چشم تو خشکیدنی است
من چشمه‌ای زاینده می‌خواهم
پستان‌های ستاره‌های کوچک است
آن سوی ستاره من انسانی می‌خواهم
انسانی که مرا بگزیند

انسانی که من او را بگزینم (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۲ و ۳۶۳).
او دوست داشتن زن و شعرهایش را فارغ از جسم و شهوانیت می‌داند و دوست داشتن خود را با خواسته‌های شهوانی وزمینی
نمی‌آلاید:

در فراسوی مرزهای تنت تو را دوست دارم
آینه‌ها و شب‌پره‌های مشتاق را به من بده
در فراسوی مرزهای تن‌ام
تو را دوست می‌دارم
در آن دوردست بعید

که رسالت اندام‌ها پایان می‌پذیرد
و شعله و شور تپش‌ها و خواهش‌ها به تمامی
فرو می‌نشینند (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۲ و ۳۶۴).
زنی که شاملو ترسیم می‌کند شباهتی با زنان شعر کلاسیک ندارد و برای رسیدن به زنی که مخاطب شعرش باشد به
سخت‌ترین و ناشدنی‌ترین کارها نیز تن می‌دهد:

تا دست تو را به دست آرم
از کدامین کوه می‌بایدم گذشت تا بگذرم
از کدامین صحرا از کدامین دریا می‌بایدم گذشت تا بگذرم (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۳).
گویی شاملو وجود زن را منشأ امید، پاکی، وسعت، بهشت و آمرزشی از جانب خدا می‌داند:
آفتاب را در فراسوی افق پنداشته بودم.
به جز عزیمت نابه‌هنگامم گریزی نبود
چنین انگاشته بودم.

آیدا فسخ عزیمت جاودانه بود.
میان آفتاب‌های همیشه
زیبایی تو لنگری ست
نگاهات

شکست ستم‌گری است
و چشمان‌ات با من گفتند
که فردا

روز دیگری است (شاملو، ۱۳۸۳: ۴۵۳).

در جایی دیگر باز به همین صفات اشاره می‌کند:

بر چهره زندگانی من

که بر آن

هر شیار

از اندوهی جان‌کاه حکایتی می‌کند

آیدا

لبخند آرمزشی است (شاملو، ۱۳۸۳: ۵۱۳).

شاملو از زنان جامعه می‌خواهد که خاموش نباشند و در تحقق آزادی‌ها تلاش کنند:

خدایا! خدایا!

دختران نباید خاموش بمانند،

هنگامی که مردان،

نومید و خسته،

پیر می‌شوند (شاملو، ۱۳۸۳: ۷۳۵).

شاملو به زن به مثابه‌ی «انسان» که همواره مهم‌ترین مشغله‌ی ذهن او بوده و بیش‌ترین تأثیر را بر او نهاده است، توجهی خاص دارد. این مسأله و نیز فضای سیاسی - اجتماعی شعر او، سبب شده که به سراغ بیان تفاوت‌های زن و مرد نرود و در شعرش، هرآنچه را به مرد نسبت می‌دهد، از زن دریغ ندارد. به باور او، «انسان» در مرکز این بحث قرار می‌گیرد و جنسیت در این باور که «انسان، دنیایی‌ست» تأثیری ندارد (عقدایی و صدقی، ۱۳۹۱: ۸۵). البته باید به این نکته نیز اشاره شود که در شعرهای اجتماعی - سیاسی شاملو، زنان یا حضور ندارند و یا در حاشیه‌اند و جایگاه سزاوارشان به آن‌ها داده نشده است... شاعر برای مردم، برحسب جنسیت‌شان، نوع و نوبت مبارزه تعیین می‌کند و در این تقسیم‌بندی زنان جنس دوم ارزیابی می‌شوند (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۶۴). با این وجود بررسی آثار شاملو به ما این نکته را یادآور می‌شود که صفاتی که برای زنان در این اشعار دیده می‌شود بسیار متفاوت از آن - چیزی است که در ادبیات کلاسیک دیده می‌شد. بی‌شک حضور بیش‌تر زنان در فضاهای عمومی و اجتماعی و گسترش زبان زنانه در عرصه‌های مختلف نقش بسزایی در تغییر و تحول نگاه به زن و متعاقباً بهبود وضعیت زنان داشته و خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

تاریخ ادبیات تا یکی دو سده‌ی پیش تاریخی مذکر و ادبیاتش مردسالارانه بوده، نخستین کوشش ادبیات فمینیستی در غرب و به تبع آن در ایران، اعتراض به این نمود ادبی بوده است و زنان... در آثار خود به تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی و بیان آلام خویش می‌پردازند و حقوق خود را مطالبه می‌کنند. پس «نیازی به انکار حقیقت یا کتمان آن نیست. شرعی یا غیرشرعی، قانونی یا غیرقانونی، به حق یا ناحق، این مرد است که در اکثریت قریب به اتفاق موارد مرکز توجه واقع شده است و در این جدال نابرابر، زن همواره یا باز هم قریب به اتفاق موارد از جایگاه دوم اهمیت برخوردار است. محور اغلب [آثار] زنان بیان درد و عقده‌گشایی با بیش اجتماعی است. «دردهای بسیاری هست که آرامش رختناک زنان را بر می‌آشوبد و محور این دردها ترس است؛ ترس از خود، از دیگری، از له شدن و جویده شدن، نادیده انگاشته شدن و ترس از زمان و فرسایش روح. زنان... در برابر این بحران‌ها و نابرابری‌ها عکس‌العمل نشان دادند و آثاری با دید انتقادی به جامعه‌ی مردسالار نوشتند و فریادهای نهفته و گفته‌های نگفته‌ی خود را به تصویر کشیدند. آن‌ها موفق شدند... نابرابری‌های اجتماعی را در آثارشان در هم شکنند و صدای مستقل زنان را برجسته کنند و به گوش همه برسانند (آذری، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۵). یکی از نیازهای مهم فرهنگی و اجتماعی زنان ما در شرایط تاریخی - فرهنگی امروز جهان، شناخت حسی، عاطفی و فلسفی زن در ایران و جهان است. خودباوری و شناخت توانمندی‌ها، لیاقت‌ها، این که در گسترده‌ی تاریخ چه جایگاهی داشته و از روزگار کهن تا اکنون که در جریان است، همواره ایفاگر نقشی سازنده بوده و پویایی و خلاقیت در عرصه‌های پرفراز و نشیب زندگی داشته است (کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۴۷۲). ورود شاعران زن، مانند پروین اعتصامی، فروغ فرخ‌زاد و سمین بهیمنی به ادبیات و گسترش زبان زنانه و تأثیرگذاری زبان آن‌ها در ابراز شخصیت واقعی زنان و بیان مشکلات اجتماعی زنان توسط خود آن‌ها، چگونگی معرفی شخصیت زن در آثار ادبی دوران معاصر و در آثار شاعران مرد، مانند احمد شاملو، موجب ایجاد تغییرات در ادبیات و متعاقباً فرهنگ ایرانی شده است. بررسی نوشته‌ها و آثار ادبی پروین، فروغ و سمین نشان داد که کم‌کم با ظهور چنین شاعرانی، زبان زنانه در آثار ادبی ایران جایگاه خود را می‌یابد و بر جامعه، فرهنگ جامعه و متعاقباً بر تغییرات فرهنگی اثرگذار بوده است؛ همان‌گونه که تغییرات فرهنگی بر آثار آن‌ها نیز تأثیر گذاشته است. این تغییر فرهنگی به خوبی از مقایسه‌ی آثار ادبیات کلاسیک با محوریت زن و ادبیات معاصر بعد از ورود زن به این عرصه محسوس است.

از طرف دیگر، با بررسی آثار پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی و گسترش زبان زنانه، هم‌چنین مقایسه‌ی آثار احمد شاملو (به عنوان یک نمونه از ادبیات معاصر که به دست یک مرد سروده شده) و ادبیات دوران کلاسیک، دیدیم که چگونه ظهور زنان در عرصه ادبیات و گسترش زبان زنانه در پیدایش چهره واقعی از زن مؤثر بوده است. زنان توانستند بعد از گذشت سال‌ها و طی کردن دشواری‌ها و مشکلات فراوان وارد عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و... شوند و از موقعیت‌های نابرابر و بی‌عدالتی‌های موجود در اجتماع زبان به شکوه باز کنند. آن‌ها انتقادهای خود را در آثارشان بروز دادند و با لحن زنانه و روایت‌های زنانه‌ی خود از عواطف و روحیات خود گفتند و آثاری را خلق کردند که تفاوت‌های چشم‌گیری با آثار نویسندگان مرد داشت (آذری، ۱۳۹۱: ۳۸). مسلماً نوشتن درباره زن زمانی تجلی می‌یابد و اوج می‌گیرد که با زبان زنانه صورت پذیرد. چراکه تلاش زنان برای ابراز هرچه صریح‌تر و شفاف‌تر نظرات و خواسته‌هایشان در حل مشکلات اجتماعی آنان نیز مؤثرتر خواهد بود. امروزه با وجود این که در آثار برخی شاعران و نویسندگان هنوز هم غباری از تفکرات زن ستیزانه دیده می‌شود اما تفاوت صفات‌های نسبت داده شده در دو بخش کلاسیک و معاصر از فرش تا عرش است. زنانی که در گذشته با القابی غیر انسانی خوانده می‌شدند؛ در ادبیات معاصر از آن‌ها به عنوان جمال معنوی و خدادادی، صبور و بردبار، جوهر زندگی و شادابی، فداکار، باوفا، ایثارگر، خردمند، شاهکار خلقت خداوند، پاک سرشت با مناعت طبع و غیره یاد شده است. غافل نباشیم که کوشش زنان در کسب دانش و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و کسب تجربه‌های جدید به این بهبود کمک زیادی کرده است. به عبارتی هم تلاش زنان، موجب ایجاد تغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌شود و این تغییرات بر آثار ادیبان تأثیر می‌گذارد و هم تلاش ادیبان زن موجب این تغییرات می‌شود. اصولاً هرکجا زنان آگاهانه و به دور از شکایت‌های معمول، تن به تلاش سپرده‌اند و کیمیای وجود خویش را به بهای مردانه بودن فروخته‌اند، گوهری درخشان تراشیده‌اند.

منابع

- آذری، پروا (۱۳۹۱)؛ مشخصه‌های زبان و روایت زنانه در داستان‌های نویسندگان زن، کتاب ماه ادبیات، اردیبهشت ۱۳۹۱، شماره‌ی ۶۱، صص. ۳۸-۲۹.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۸)؛ ارزش‌های فرهنگ (ارزشی) و نوع تغییرات اجتماعی؛ فصلنامه‌ی مطالعات امنیت اجتماعی، تابستان ۱۳۸۸، شماره‌ی ۱۸، صص. ۱۷۸-۱۵۹.
- آقایی، اصغر (۱۳۸۳)؛ آسیب‌شناسی تغییرات فرهنگی؛ فصلنامه‌ی پیوند، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره‌ی ۲۹۴ و ۲۹۵، صص. ۵۷-۴۴.
- ابراهیمی، مختار (۱۳۹۲)؛ گرایش فمینیستی در شعر سیمین بهبهانی، فصلنامه‌ی زن و فرهنگ، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۱۶، صص ۸۱-۶۹.
- ابو محبوب، احمد (۱۳۸۲)؛ گهواره‌ی سبز افرا؛ زندگی و شعر سیمین بهبهانی، تهران: نشر ثالث.
- احمدی، پگاه (۱۳۷۷)؛ شعر زن از آغاز تا امروز، تهران: نشر چشمه.
- احمدی، حمید (۱۳۸۴)؛ زن در شعر شاملو، فصلنامه‌ی گوهران، ویژه‌نامه‌ی جلد ۲، شماره‌ی ۹ و ۱۰، صص. ۲۶۵-۲۵۰.
- اسماعیلی، امیر (۱۳۴۷)؛ جاودانه فروغ فرخزاد، تهران: انتشارات مرجان.
- اسماعیلی، رضا (۱۳۸۷)؛ فرهنگ و تغییرات فرهنگی، فصلنامه‌ی فرهنگ اصفهان، بهار ۱۳۷۸، شماره‌ی ۳۹، صص. ۴۵-۳۷.
- اعتصامی، پروین (۱۳۸۰)؛ دیوان اشعار، تهران: نشر ثالث.
- بختیار، محمدرضا (۱۳۹۳)؛ نگاهی به شعر و اندیشه‌ی فروغ فرخزاد، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی و بلاغی، سال ۲، شماره‌ی ۸، صص. ۱۰۸-۸۷.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۲)؛ مجموعه‌ی اشعار، تهران: انتشارات نگاه.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۶)؛ یاد بعضی نفرات، تهران: انتشارات نگاه.
- جعفری جزنی، مسعود (۱۳۸۱)؛ زنان هرچه گویند باور مدار؛ فصلنامه‌ی زنان، شماره‌ی ۹۱، صص. ۵۲-۵۰.
- حسینی، مریم (۱۳۸۷)؛ ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران: نشر چشمه.
- خراسانی، م. (اسفند ۱۳۸۲)؛ زبان زنان، مجله گلستانه، شماره ۵۵؛ صص ۵۰-۴۶.
- دامادی، سید محمد (۱۳۸۴)؛ پیوند ادب و سیاست؛ سیمای زن در شعر مشهورترین شاعران معاصر، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴، شماره ۲۱۱ و ۲۱۲، صص. ۲۰۷-۱۹۶.
- دهباشی، علی (۱۳۸۳)؛ زنی با دامنی شعر، تهران: انتشارات نگاه.
- روضاتیان، سیده مریم؛ سید علی اصغر میرباقری فرد (۱۳۸۶)؛ سیمای زن در تذکره‌الاولیای عطار نیشابوری، فصلنامه مطالعات زنان، پاییز ۱۳۸۶، سال ۵، شماره‌ی ۲، صص. ۱۴۷-۱۳۵.
- سید رضایی، طاهره (۱۳۸۹)؛ زن در شعر پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، بهار ۱۳۸۹، سال ۱، شماره‌ی ۱، صص. ۱۲۳-۹۷.
- شاملو، احمد (۱۳۸۳)؛ مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، تهران: انتشارات نگاه.

۲۲. صحرایی، قاسم؛ محمد خسروی شکیب (۱۳۸۹)؛ نقد اصالت زن در شعر پروین اعتصامی، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۳، صص ۱۱۱-۱۲۴.
۲۳. عاملی رضایی، مریم (۱۳۸۸)؛ تحول فرهنگ گفتاری به نوشتاری زنان (از عصر ناصری تا مشروطه)، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۴، صص. ۱۹-۱۷۳.
۲۴. عرب، عباس؛ فاطمه صحرایی (تابستان ۱۳۹۱)؛ بررسی تطبیقی سیمای زن در عرفان مولانا و ابن عربی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۶، صص. ۹۵-۱۱۶.
۲۵. عطاش، عبدالرضا؛ الهه پی‌سپار (پاییز ۱۳۹۲)؛ سیمای زن در شعر نزار قبانی و فروغ فرخزاد، فصلنامه ادبیات تطبیقی، پاییز ۱۳۹۲، سال هفتم، شماره ۲۷، صص. ۸۳-۱۰۵.
۲۶. عقدایی، تورج؛ میدیا صدفی (۱۳۹۱)؛ زن در شعر شاملو، فصلنامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، سال ۲؛ شماره ۸؛ صص ۷۵-۱۰۴.
۲۷. فخراسلام، بتول (۱۳۸۵)؛ نگاهی دیگر: زن در ادبیات کهن، ماهنامه‌ی حافظ، مهر ۱۳۸۵، شماره ۳۵، صص. ۵۴-۵۶.
۲۸. فولادوند، مرجان (۱۳۸۹)؛ شهرزاد قصه گو داریم نه شهراد؛ گفت‌وگو با دکتر حسین پاینده، مجله خردنامه، ویژه‌نامه داستان، انتشارات گروه مجلات همشهری، شهریور ۱۳۸۹، شماره ۵۶، صص. ۱۶۶-۱۷۳.
۲۹. فیاض، ابراهیم، زهره رهبری (۱۳۸۵)؛ صدای زنانه در ادبیات معاصر، فصلنامه زن در توسعه و سیاست، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۱۶، صص. ۵۰-۲۳.
۳۰. کاویان‌پور، طلعت (۱۳۸۶)؛ ادبیات زن‌محورانه در ادب فارسی، فصلنامه چیستا، اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶، شماره ۲۳۶ و ۲۳۷، صص. ۴۸۶-۴۷۰.
۳۱. محسنی‌نیا، ناصر؛ ربابه یزدان‌نژاد (۱۳۸۸)؛ بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار احمد شاملو و نزار قبانی، فصلنامه الدراسات الأدبیه، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، شماره ۶۷ و ۶۸ و ۶۹، صص. ۳۷۲-۳۴۳.
۳۲. مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۸۴)؛ پریشادخت شعر؛ زندگی و شعر فروغ فرخزاد، جلد ۱، تهران: نشر ثالث.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمدین محمد (۱۳۸۲)؛ مثنوی معنوی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
۳۴. نعیمی، محمد رضا؛ یحیی قلی زاده (۱۳۸۷)؛ تغییرات فرهنگی (روند نابرابری جنسیتی و نژادی) در جامعه ترکمن‌ها از زمان قرارداد آخال ۱۲۵۷ ه.ش تا اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ ه.ش، پژوهش‌نامه علوم اجتماعی، سال ۲، شماره ۲، صص. ۹۱-۱۱۴.
۳۵. واصفی، صبا؛ حسن ذوالفقاری (۱۳۸۸)؛ خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۷، شماره ۱، صص. ۸۶-۶۷.
۳۶. واعظ، لیدا؛ محمد حسن صادق زاده (۱۳۸۴)؛ چهار شاعر زن معاصر؛ ماهنامه حافظ، آذر ۱۳۸۴، شماره ۲۱، صص. ۷۹-۷۴.
۳۷. وبستر، راجر (۱۳۸۲)؛ نوشتار زنانه و نقد فمینیستی، فصلنامه کلک، شماره ۱۴۱، ترجمه محبوبه خراسانی، صص. ۳-۶.
۳۸. وحید، فریدون (۱۳۷۶)؛ گامی در قلمرو جامعه‌شناسی در ادبیات، فصلنامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۲، صص. ۴۶-۳۳.

فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

نشانی: کرج، بلوار امام خمینی (باغستان)، بین
خیابان پنجم و ششم، روبروی مجموعه ورزشی
انقلاب، پلاک ۷۳۵، ساختمان پرند، واحد ۱

۰۲۱ ۳۳ ۲۰ ۲۴ ۸۷
۰۲۶ ۳۴ ۴۳ ۶۹ ۵۹
۰۲۱ ۴۳ ۸۵ ۷۱ ۲۴

ISSN: 2645-4475

